اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له

واشهد ان محمدا عبده و رسوله

۱۳۴ء

تبصرۃ المبتدئین قلمی

Tabsirat-ul-Muhtadin
by
Sayed Abdullah

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي امر بالتقوى ونهى عن اتباع النفس
والهوى والصلوة والسلام على نبيه الذي
ارسله بالهدى وآله الهادين الامرين بالمعروف
والناهين عما موجب الهلاك والردى اما بعد فيقول

امر معروف و نهی از منکر مما قامت به الشریعة المحمدیة و وعظ
و نصایح مما استقامت به الملة الحنیفیة می باشد بمقتضای
آیه وافی هدایه وادع الی سبیل ربک بالحکمة و
الموعظة الحسنة جناب مستطاب معلی القاب قدسی
انتساب جامع الفضایل والفواضل زبدة الاذکیاء والافاضل
ذو الشرف الباهر والنسب الفاخر حایز الفروع والاصول
وحاوی المعقول والمنقول السید السند الاجل الامجد السید محمد
ابن العلامة الفهامة المولی الاعظم والامام المکرم سید علماء العرب
والعجم حافظ شریعة جده سید الثقلین مولانا جناب السید حسین النقوی

الله طلا الهما تحق الاخیار المصطفین کتاب حدیقة الواعظین که

کتابی است هدی للمهتدین وعظة للمتعظین مشتمل بر مواعظ بالغه

ونصایح کامله وتحقیقات شریفه وتدقیقات لطیفه مقتبساً من السنة

والکتاب لولاه لما اتضح الخطاء من الصواب ومتمسکاً بالدلایل

العقلیة القاطعة ومعتصماً بالبراهین النقلیة الساطعة باحسن ترتیب

واکمل تهذیب عربی تالیف فرمودند وآن را از برای حضرت ملک

اعظم ومالک زمام احکام عرب وعجم رافع رایة الحلم الی الغایة

القصوی ومظهر کلمة الله العلیا مروج الاسلام والدین ومشید

ارکان الایمان والیقین الذی تلالا فی سرادقات جلاله

انوار

انوار السعادات الابدیه و ازهر فی حدایق اقبال اشجار الکرامات

السرمدیه ناصر الملة و الحق و الدین اعنی السلطان بن السلطان

الخاقان بن الخاقان ابا الفتح مصلح الدین شاه و پادشاه محمد

محمد علی پادشاه ابد الله ملکه و ابد سلطنته یرحم الله عبدا

قال امینا هدیه منور ند و منظر اعلی و اقدس حضرت ظل الله

علی العالمین مشرف و مزین گردید و فرمان از حضرت سلطان

زمان و عادل دوران ازبرای آنجناب ادام الله ظله

بحق الائمة الاطیاب صادر گردید که آن را ترجمه بفارسی

نمایند تا فایده آن بیشتر و نفعش کامل باشد و ایشان فقیر حقیر

افضل خلق الله سید عبدالله را ارشاد بآن نمودند فامتثالا لامره
السنی الرفیع و اذعانا للحکمة العلی المنیع مستعینا من الله المنان
شروع بترجمه آن نمودم و مسمی ساختم آن را به تبصرة المهتدین
فهو الموفق للاتمام و علیه التوکل و به الاعتصام مجلس روز پنجشنبه
دوم ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت
از هجره نبویه علی هاجرها الاف الثناء و التحیه شیخ صدوق
علیه الرحمه در کتاب امالی می فرماید که خبر داد ما را محمد بن الحسین
بن الحسن بن ابان از حسین بن سعید بن علوان از عمرو
بن شمر از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند

که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که نظر بسوی
هلال ماه رمضان میکردند روی مبارک بجانب قبله موده
این دعا می خواندند اَللّٰهُمَّ اَهِلَّهُ بِالْاَمْنِ وَالْاِیْمَانِ
وَالسَّلَامَةِ وَالْاِسْلَامِ وَالْعَافِیَةِ الْمُجَلَّلَةِ
وَالرِّزْقِ الْوَاسِعِ وَدَفْعِ الْاَسْقَامِ وَتِلَاوَةِ
الْقُرْاٰنِ وَالْعَوْنِ عَلَی الصَّلٰوةِ وَالصِّیَامِ اَللّٰهُمَّ
سَلِّمْنَا لِشَهْرِ رَمَضَانَ وَسَلِّمْهُ لَنَا وَتَسَلَّمْهُ مِنَّا
حَتّٰی یَنْقَضِیَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَقَدْ غَفَرْتَ لَنَا
یعنی بار خدایا بگردان بما دیدن ما این هلال را مقرون بامن و

علینا

دعای هلال ماه رمضان

اکمل خلق الله سید عبدالله را ارشاد بان نمودند فامتثالا لامره

السنی الرفیع واذعانا للحکمة العلی المنیع مستعینا من الله المنان

شروع بترجمه آن نمودم ومسمی ساختم آن را به تبصرة المهتدین

فهو الموفق للاتمام وعلیه التوکل وبه الاعتصام مجلس روز پنجشنبه

دوم ماه مبارک رمضان سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت

از هجرة نبویه علی هاجرها الالاف الثناء والتحیة شیخ صدوق

علیه الرحمه در کتاب امالی می فرماید که خبر داد مارا محمد بن الحسین

بن الحسن بن ابان از حسین بن سعید بن علوان واو از عمرو

بن شمر از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند

که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلّم وقتی که نظر بسوی

هلال ماه رمضان میکردند روی مبارک بجانب قبله مینمودند

ایندعا می خواندند اللّهمّ اهلّه بالامن والایمان

والسّلامة والاسلام والعافیة المجلّلة

والرّزق الواسع ودفع الاسقام وتلاوة

القرآن والعون علی الصّلوة والصّیام اللّهمّ

سلّمنا لشهر رمضان وسلّمه لنا وتسلّمه منّا

حتّی ینقضی شهر رمضان وقد غفرت لنا

یعنی بار خدایا بگردان دیدن این هلال را مقرون بامن و

علینا

دعای هلال ماه رمضان

ایمان وسلامتی واسلام و مقرون بعافیت فراگیر بده وروزی

فراخ ودفع دردها وبلاها وبتلاوت قران مجید ویاری

برنماز وروزه بارخدایا صحیح وسالم دار مارا ازبرای ماه رمضان

یعنی نرسد مارا چیزیکه بازدارد ازروزه داشتن مثل بیماری و

غیرآن وسالم دار آن را ازبرای ما یعنی اول وآخر آنرا

مشتبه نگردان برما بسبب ابر وغیرآن تا اشتباه در روزه

واقع نشود وسالم دار آنرا ازما یعنی نگهدار مارا ازگناهان دراو

تا آنکه بگذرد ماه رمضان وحال آنکه بتحقیق آمرزیده باشی مارا

بعدازان جناب رسالتمآب متوجه بسوی مردمان شده

بیشتر مردم

فرمود ندای کرده مسلمانان وقتی که طلوع میکند هلال ماه
رمضان زنجیر کرده وبسته میشوند مردهٔ شیاطین یعنی شیاطین
سرکشان وکشوده میشود درهای آسمان ودرهای بهشت
ودرهای رحمت وبند کرده میشود درهای دوزخ ومستجاب
میشود دعا ومی باشد از برای خدای عز وجل بوقت هر
افطار کرده ها که آزاد می کند خدای تعالی آنها را از آتش
دوزخ وندا میکند نداکننده در هر شب که آیا سوال کننده
هست آیا طلب آمرزش کننده هست بار خدایا ببخش وعطا
کن هر نفقه کنندهٔ را عوضی وهر بخیل وممسک را مالش هلاک و

تلف کردان تا اینکه هرگاه طلوع می کند هلال ماه شوال ندا
کرده می شود مومنان را که وقت صبح زود بروید بسوی
جائزه های خود که از برای شما مهیاست پس آن روز یعنی
عید فطر روز عطیه خداوند عالمیان است پس حضرت ابو
جعفر محمد باقر علیه السلام فرمودند آگاه باش قسم بآن خدائی
که نفس من بدست قدرت اوست که این جائزه و بخشش جائزه
و بخشش دینار و درهم نیست و نیز شیخ صدوق علیه الرحمه در
کتاب امالی فرموده که خبر داد ما را محمد بن ابراهیم رحمه الله که
گفت روایت کرد برای ما احمد بن محمد الهمدانی از علی بن

الحسین

الحسین بن علی بن فضال از پدرش از علی بن موسی
الرضا علیه السلام از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر علیه السلام
و آنحضرت از پدر بزرگوار خود جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
و آنحضرت از پدر بزرگوار خود محمد بن علی الباقر علیه السلام و
آنحضرت از پدر بزرگوار خود زین العابدین علی بن الحسین
علیه السلام و آنحضرت از پدر بزرگوار خود حسین بن علی
سید الشهداء علیه السلام و آنحضرت از پدر بزرگوار خود
سید الوصیین و امام المتقین امیر المومنین علی بن ابی طالب
علیهم السلام که آنحضرت فرمود که روزی رسول خدا صلی الله

علیه و آله خطبه از برای ما فرمودند و از بعضی روایات معلوم
می شود که آن روز آخر جمعه ماه شعبان بود پس فرمود که ای گروه
مردمان بتحقیق رو آورده بسوی شما ماه پروردگار مقرون
ببرکت و رحمت بی نهایت و آمرزش گناهان و این ماه
ماهی است که نزد خدای عز و جل بهترین ماههاست و روزهای
آن بهترین روزهاست و شبهای آن بهترین شبهاست
و ساعتهای آن بهترین ساعتهاست و آن ماهی است که
شما دعوت کرده شده اید در ان بسوی مهمانی خدای تعالی
و گردانیده شده اید از اهل کرامت خدا و هر نفسی که از شما در

ماه بر می آید ثواب تسبیح دارد و خواب شما در این ماه بمنزله

عبادتست و عمل شما درین ماه مقبول است و دعای شما درین

ماه مستجابست پس طلب کنید و سوال نمائید از خدای عز

و جل پروردگار خود به نیتهای صادقه و دلهای پاک و

پاکیزه اینکه توفیق دهد شمارا از برای روزه داشتن این

ماه و تلاوت کتاب خود قرآن را چه بدرستی که شقی و بدبخت

کسی است که در این ماه عظیم از آمرزش خدا محروم ماند و یاد

آورید بگرسنگی و تشنگی خود در دنیا گرسنگی و تشنگی روز قیامت را و

صدقه دهید از مال خود بر فقیران و مسکینان خود و توقیر کنید

وگرامی دارید بزرگان خود را و ترحم نمائید خردان خود را و صله

رحم با خویشان خود نمائید و نگهدارید زبانهای خود را از کلمات

باطله و بیهوده و بپوشانید چشمهای خود را از چیزهائی که نظر بسوی

آن بر شما حلال نیست و گوشهای خود را از آنچه شنیدن آن

بر شما جایز نیست و شفقت و مهربانی کنید بر یتیمان مردم تا

بعد از شما بر یتیمان شما نیز شفقت و مهربانی نمایند و توبه کنید و

بخدای عزّ و جلّ باز گردید از گناهان خود و بردارید بسوی

خدا دستهای خود را بدعا در اوقات نمازهای خود بواسطه

آنکه اوقات نماز بهترین اوقات است و حضرت ربّ العزت

نظر رحمت

نظر رحمت و لطف میکند دران وقت بسوی بنده کان خود
اجابت میکند ایشان را وقتی که مناجات می کنند بدرگاه
او و لبیک می گوید چون ندا کنند او را و عطا می کند ایشان
را هر گاه ازاو سوال کنند چنبر برا استجاب میکرداند دعا ایشان را
هر وقت که دعا کنند ای گروه مردم بدرستی که نفسها ی شما
در گرو اعمال شماست پس رها کنید و از رهن برآرید آنرا بطلب
آمرزش از پروردگار خود و پشتهای شما از گناهان شما گران بار است
پس سبک سازید آن را بدرازی سجود خود و بدانید که الله
تعالی جل ذکره قسم یاد کرده است به بزرگی و کبریائی خود که

عذاب نکند نماز گذارندگان را و سجده کنندگان را و
نترساند ایشان را بآتش دوزخ روزی که مردم در موقف
پرسش پروردگار عالمین درآیند ای گروه مردم هر کس که
از شما تفطیر نماید یعنی کشاید روزه مومنی را در این ماه هر آئینه
باشد او را در پیش خدای تعالی ثواب کسیکه بنده در راه خدا آزاد
کند و سبب آمرزش او خواهد شد از گناهان گذشته او پس جمعی
از اصحاب که بخدمت شریف آنحضرت حاضر بودند عرض کردند
که ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را همه قدرت بر آن
نیست و استطاعت آن نداریم که افطار کسی توانیم کرد حضرت

پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند پرهیز کنید وخود را باز دارید
از آتش اگرچه به نیم دانه خرما باشد وپرهیز کنید از آتش
اگرچه بدم آبی باشد ایها الناس کسی که خوب دارد
خُلق خود را درین ماه می گذرد از صراط در روزیکه می لغزد
در آن قدمهای مردمان وکسی که تخفیف دهد وآسان کند
درین ماه در کار فرمائی غلامان وکنیزان خود تخفیف دهد
وآسان کند الله تعالی حساب او را در روز قیامت و
کسی که باز دارد شر وبدی خود را درین ماه از کسی باز دارد
خدای تعالی غضب خود را در روز قیامت از وی وکسی که اکرام

می کند وگرامی میدارد درین ماه یتیمی را اکرام میکند وگرامی

میدارداورا خدای عزّوجلّ درروزیکه جزاء اعمال خود بیابد

وکسیکه درین ماه صله وخوبی باخوشیان خود بجا آورد

الله تعالی رحمت خودرا باو ارزانی دارد درروزیکه لقاء

ثواب خدا نماید وکسیکه درین ماه قطع خوبی واحسان از خویشان

خود نماید قطع می کند حق تعالی رحمت خودرا ازو درروز

قیامت وکسیکی درین ماه نماز سنتی بجا آورد می نویسد الله

تعالی از برای او برات آزادی از آتش دوزخ وکسی که

درینماه نماز واجبی بجا آورد درین ماه می باید ثواب کسی را که

[illegible]

هفتاد نماز واجب در غیر اینماه از ماههای دیگر گذارده باشد
و کسی که درین ماه بسیار صلوات بفرستد بر من سنگین گرداند
حق تعالی میزان اعمال او را در روزیکه میزان های اعمال
بنده گان را سبک می کنند و کسی که تلاوت کند یعنی بخواند
درین ماه یک آیه از قرآن باشد از برای او مثل ثواب
کسی که تمام قرآن را ختم کرده است در غیر اینماه از ماههای
دیگر ایها الناس بدرستیکه در های بهشت درین ماه گشوده
شده است پس سوال کنید از پروردگار خود اینکه نه بندد
آنها را بر روی شما و در های دوزخ بسته است پس طلب کنید از

خدای عز و جل اینکه بگشاید ابها را بر روی شما و شیاطین را درین
ماه غل و زنجیر میکنند پس بخواهید از حق تعالی که ایشان را بر شما مسلط
نگرداند حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که پس من برخواستم
وگفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله کدام عمل درین ماه بهترین
عملهاست پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمودند
یا ابا الحسن بهترین اعمال درین ماه باز داشتن خود است از
چیزهاییکه حق تعالی حرام کرده بعد از ان حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بگریه آمدند پس عرض کردم که سبب گریه شما چیست ای
رسول خدا صلی الله علیه و آله پس آنحضرت صلعم فرمودند گریه میکنم از

برای امری که بر تو واقع شود و جمعی صدور آن را نسبت
بتو حلال می دانند در پناه و چنین می بینم که گویا دران وقت
من با تو خواهم بود و تو بنماز مشغول باشی از برای عبادت پروردگار
بود که بر انگیخته خواهد شد کسی که بد بخت ترین و شقی ترین اولین
و آخرین باشد مثل پی کننده ناقه ثمود یعنی قوم حضرت صالح
علیه السلام که چون ناقه حضرت را پی کردند همین امر باعث
وقوع آن بلیه عظمی بر ثمود گردید پس ضربتی بریکجانب سر تو
خواهد زد و محاسن مبارک ترا از خون رنگین خواهد ساخت
پس من گفتم ای رسول خدا صلی الله علیه وآله دران وقت دین

من بسلامت خواهد بود و در ایمان من خللی راه نخواهد یافت

حضرت رسالت ص فرمودند که بلی دین تو بسلامت خواهد بود

و ایمان تو ایمانی نیست که خللی و فتوری بان راه تواند

یافت بعد از ان فرمودند که یا علی علیه السّلام کسی که ترا

شهید کند بتحقیق مرا شهید کرده است و کسی که ترا دشمن دارد

بتحقیق مرا دشمن داشته است و کسی که بر تو بد گوید بتحقیق بر من

بد گفته است چراکه تو از من بمنزله نفس منی و طینت تو از طینت

من است بتحقیق که حق تعالی آفرید مرا و ترا و اختیار کرد مرا

برای نبوة و اختیار کرد ترا برای امامت پس کسی که انکار کند

امامت ترا بتحقیق انکار کرد نبوة مرا یا علی علیه السلام تو وصی
منی بر امت من و خلیفه منی بعد از من که از نیابت من امیر
امت من باشی و تو پدر اولاد منی یعنی حسنین علیهما السلام و
تو شوهر دختر منی که بهترین زنان عالمیانست و تو خلیفه منی
در حیوة من و بعد از وفات من و امر تو امر من است و نهی تو
نهی منست قسم میخورم بآن کسیکه مبعوث کردانید مرا به نبوة و
کردانید مرا بهترین خلق خود که توئی حجت خدا بر بنده های او
و توئی امین او بر اسرار او و توئی خلیفه او بر تمام خلق او

مجلس یکشنبه روز بیستم ماه رمضان شیخ صدوق علیه

الرحمه در کتاب امالی میفرماید که روایت کرد از برای ما ابو یزید از
حصین از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوار
خود حضرت امام محمد باقر علیه السلام از پدران بزرگوار
خود علیهم السلام فرمود که گفت امیر المومنین علی علیه السلام لازم
باد بر شما در ماه رمضان به بسیاری طلب آمرزش و دعا اما
دعا پس دفع میشود بان از شما بلاها و اما طلب آمرزش پس محو
می شود بان گناهان شما بدانید ای گروه مؤمنان بدرستیکه
الله رب العالمین از مهربانیها مع کرم و نعمتهای کامله خود
بتحقیق مباح کرد از برای شما دعا را و گردانید آن را منزله وسیله بسوی

رستگار

رستگاری بامیدواری پس پاک و منزه میدانم خدا را از آنچه
لایق بذات و صفات او نیست چه کریمی است که افشا کرد
بر ظاهر ساخت در نعمتها و کامل و تمام کرد بر ما منت و احسانهای
خود را ابدا از آن قوم ما از کسانی که دعوای اسلام نمودند و خود
را بآن منسوب میکردانند تحقیق فرا گرفت و غالب شد
بر ایشان وهم شیطان پیش ایشان پس پنداشتند و عارا عبث
که هیچ فایده نمی دهد و سودی ازو عاید نمی شود و احتجاج کردند
بر آن بوجهی چند که غیر مستحکم اند وجه اول آنست که بتحقیق ثابت
شد بدلایل عقلیه و احادیث صحیحه اینکه بزرگترین مقامات صدیقین

واعلای مراتب آنها رضا بقضاء خدای تعالی است غزالی که یکی از
علمای عامه هست در کتاب احیاء العلوم میگوید که منتهی نسبت
محبت محبوب موجب رضا بافعال او می‌شود واین بدو وجه است
اول آنکه احساس بالم باطل می‌شود یعنی الم و درد محسوس نمی‌شود
حتی آنکه المی هرگاه وجراحتی باو میرسد حس نمی‌کند بآن تا
آنکه خون می‌بیند از جریان خون در می‌یابد که باو جراحت
رسیده است وسبب این چیز از جهة آنست که دل هرگاه مستغرق
بامری از امور میشود ماسوای آن امر را ادراک وحس نمی‌کند
مرویست که زن فتح موصلی بر روی افتاد و ناخنش جدا شد

پس خندید آن زن پس گفت او را فتح موصلی آیا در نیافتی
درد را پس گفت آن زن بدرستیکه لذة ثواب آن
برد از دل من تلخی درد آن را و شخصی سهل نام بود که او را علتی
بهم رسید بود و مردم را علاج آن میکرد و نفس خود را علاج
نمیکرد پس گفتند او را درین باب یعنی علاج مردم میکنی و
علاج نفس خود نمیکنی سبب آن چیست پس در جواب
گفت ای دوست ضرب دوست درد نمی کند دوم آنست
که ادراک الم و احساس آن می کند لکن راضی و راغب بآن
می باشد مانند کسی که سفر میکند در طلب نفع و مشقت و زحمتهای

سفر النظر بر فایده و نفع آن بر خود گوارا میکند و هرگاه بلای از

جانب خدای تعالی باو میرسد و او را یقین باشد بآنکه ثواب آن

انفع و ابقی باشد از برای او از آنچه تلف و فوت شده از او

پس بآن راضی و در آن راغب می باشد و شکر خدای را بجا می

آورد پس وقتی که ظاهر و هویدا شد که هرگاه از حبیب صعوبتی

شدتی میرسد موجب التذاذ می باشد پس با قدح میکند

در کلیه واجب بودن رضا بقضا یا عدم خوبی دعائی که

طلب راحت نفس خود است و ترجیح مراد خود است بر مراد

خدای تعالی و جواب آنست که رضا عبارت از عدم سخط است

بر مشیت سبحانه تعالی همچنانکه احادیث بان ناطق است
مرویست از ابی عمامه که گفت آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلی
الله علیه وآله وسلم در هنگامی که پسر آنحضرت ابراهیم فوت
شده بود و اشک از دو چشم آن سرور جاری بود پس گفت
آن مرد گریه میکنی بر این پسر قسم بآن خدائی که ترا مبعوث
گردانید بحق و راستی بتحقیق دوازده فرزند دفن نمودم
در جاهلیت که بسن جوانی رسیده بودند و پنهان کردم ایشانرا
در زمین پنهان کردنی پس فرمود آنحضرت چیزی نیست این امر
هرگاه رحمت از دل تو بدر رفته است غمگین می شود دل و اشک

میریزد چشم وی گوئیم چیزیرا که خشم آورد خدای تعالی را

والبته با برابر هم غمگین و محزون می باشیم و در چیزیکه وحی

فرستاد خدای تعالی بسوی موسی علی نبینا و آله و علیه السلام هنگامیکه

سوال کرد از درگاه الهی و گفت الهی یا خدایا کدام یک از خلق تو محبوبتر

و دوست تر است بسوی تو ندا رسید کسی که گرفتم از او

دوست او را شکیبائی کرد از من و راضی گردید بحکم من موسی

عرض کرد بار خدایا کدام یک از خلق تست که بر او خشمناکی

و او را دوست نمیداری فرمود کسی که طلب خیر کرد از من در امری

پس هر گاه حکم کردم از برای او راضی بان نشد و از حکم من

برا

برابر گردید و هرگاه محبوبیت دعا در درگاه او تعالی شانه از این
دلایل قاطعه و براهین ساطعه ظاهر گردید پس میگوییم که لازم نیست
از دعایی که برای دفع بلا می باشد ناخوش داشتن آنرا و راضی
نبودن بمشیت ایزدی تعالی بالجهة آنکه دعا کردن بنده نیست مگر
بامر حق تعالی بیان این اجمال آنکه هرگاه کسی گرفتار شود به
بلایی از طرف حبیب خود و مقصود او در گرفتاری محبوب باین
بلا توجه و تضرع محبوب بسوی حبیب خود باشد پس شبهه نیست که
زاری و دعای محبوب مرغوب حبیب خواهد بود بلی
هرگاه گرفتاری محبوب مقصود حبیب باشد با فزع و اضطراب از

هلیه حسن نمی باشد از اینجهة است که پیغمبران علیهم السلام

همیشه دعا می کردند و تضرع بدرگاه الهی می نمودند برای دفع

چیزیکه بایشان می رسید از بلاها و مرضها یا مصیبت ها مگر آنکه

چون می دانستند رضای خداوند عالمیان در گرفتاری ایشان

است پس صبر می ورزیدند و باز می داشتند خود را از جزع از

آنچه مبتلا بان بودند آیا نمی بینی حضرت نوح علی نبینا و آله و

علیه السلام چون پسر خود را قریب بغرق شدن دید دعا کرد

بسوی خدا و چون از دعا کردن او را منع رسید استعاذه نمود

از آن و گفت الا تغفر لی و ترحمنی اکن من الخاسرین

یعنی بار خدایا اگر نمی بخشی مرا و رحم نمیکنی مرا خواهم بود از زیان
کاران و اما آنچه گفتند راضی بقضاء الهی آن کسی است که ادراک
و احساس نمی کند بدرد و بلیه که بان مبتلا می شود و این از جهة آنست
که بمقام فناء فی الله رسیده است پس دران اشکال وارد است
که رضا فرع احساس الم است آیا نمی بینی کسی را که مست و از خود
رفته باشد هرگاه مبتلا می شود ببلائی حس نمی کند بان جواب
نیست گفتن آنکه آنکس راضی است بان علاوه بران لازم می آید که
پیغمبران و برگزیدگان خداوند عالم راضی بقضاء خدا تعالی
نباشند از جهة فزع و حزن ایشان در وقت مصیبت همچنانکه

شباهت میدهد با آن حکایت حزین یعقوب پیغمبر بر ولدش یوسف
تا آنکه چشمهای آنحضرت سفید شدند وجه دوم آنکه هر چیزی که
مقدر و مقرر کرده است رب قدیر راه نمی یابد بسوی آن
زوال و تغیر و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود جف
القلم بما هو کائن یعنی جاری شد قلم مقدرات جهان
قلم در اینجا کنایه از تقدیر مقدرات است زیرا که کاتب را بعد
فراغ از کتابت قلم خشک میشود و هر گاه حال چنین باشد
یعنی مقدرات ثبت در لوح محفوظ بشود پس چه فایده است
در دعا جوابش اینست که مقدر و کائن گاهی تغیر می شود

وقت تغیر مصالح و حکمتها حق تعالی میفرماید یَمْحُوا اللّٰهُ
مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْکِتَابِ یعنی محو
می کند خدای عز و جل چیزی را که میخواهد و ثبت میکرداند چیزی را
که می خواهد و نزد اوست اصل کتاب ظاهرا مراد لوح محفوظ
باشد و دعا از چیزهایی است که کردانید آنرا الله تعالی وسیله از
برای بجا آوردن حاجتها همچنانکه آب را حق تعالی سبب کردانید
از برای نمو و زیادتی تخم کشت پس همچنانکه روا نیست از برای
کسیکه اقرار بقضای خدا داشته باشد اینکه آب ندهد
کشت زار را همچنین روا نیست از برای او ترک دعا نماید

و بالجمله

از دعا کردن و بالجمله جواب مختصر اینست از برای وجود موجودات
سببهاست همچنانکه مشاهده می شود از انتظام این عالم و
دعا هم از جمله آن اسباب است بلکه از اعاظم آنهاست چنانچه
حق تعالی میفرماید بگوای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اعتنا نمی
کند شمارا پروردگار من هرگاه دعا نباشد پس بودن شیء موقوف
بر سببی دفع نمی کند بودن آنرا از خیرهائیکه حکم کرده الله تعالی حصول
آن را زیراکه حصول این سبب و بودن آن مسبب از او نیز
از حکم و قضای اوست و منافاتی نیست میان آنچه ذکر کردیم ما و میان
جفاف قلم یعنی اجرای احکام و تقدیر مقدرات زیراکه محو هم

از چیزیست که اجرای قلم بران شده و کاتب کاینات بران
رقم زده است پس محو نمی شود چیزی مگر آنکه در علم ازلی الهی گذشته باشد
محو آن پس تناقضی در میان این امور مذکوره نیست نزد کسی که
چشم بصیرت را واکند وجه سیم آنکه او سبحانه علام الغیوب
است میداند نظرهای پوشیده را و آنچه در سینه های مردم
مخفی است پس حاجتی بسوی دعا نیست چنانچه مرویست
که ابراهیم خلیل علیه و آله صلوات الله الجلیل را وقتی که بر
منجنیق کشیدند از جهة آنکه آنحضرت را در آتش بیندازند
جبرئیل امین علیه السلام آمد و گفت او را ای خلیل دعا کن

وجه

بسوی پروردگار خود پس حضرت ابراهیم علیه السّلام در جواب

او گفت حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي یعنی بس است

از سوال کردن من بدرگاه او سبحانه علم او بحال من و تنگی نیست که

کلام آنحضرت بالغ است باعلی مراتب بنده گی و جوابش آنکه

مقصود نیست از دعا خبر کردن بلکه مراد اظهار تذلل و فقر و رجوع

بسوی او سبحانه تعالی است و امّا ابراهیم علیه السّلام چون

میدانست که مصلحه در عدم ضرع است زیرا که حق تعالی اراده

امتحان او نموده پس لابد است که راضی شود بقضای او سبحانه

تعالی و صبر کند بر بلاء او و اینمنافی نیست باشرف و فضیلت

دعا و اما امثال ما باین پس چون شهوات نفسانیه بر ما غالب است
و مصالح ربانیه بر ما مخفی است و سوال کردن ما از حضرت
رب العزت موجب تقرب درگاه او می شود پس ما مأموریم
بدعا کردن در هر حال پس چگونه حال ما قیاس کرده شود با
کسانیکه امینان درگاه الهی و عارفان مصالح او باشند زیرا
که ایشان هیچ چیزی اراده و خواهش نمی کنند مگر آنچه اراده
الهی باشد همچنانکه در حدیث سمکه با بیره وارد شده است و ما
ذکر میکنیم آن حدیث را پس میگوییم روایت میکند رئیس
المحدثین از زهری که می گوید بودم من بخدمت حضرت

علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام پس آمد نزد آن
حضرت مردی از اصحاب وی پس گفت با و امام علیه السلام
چیست خبر تو ای مرد پس آن مرد گفت خبر من ای فرزند رسول خدا
صلی الله علیه و آله این است که امروز من چهار صد دینار قرض
دار هستم و مرا حیله و وسیله از برای ادای آن مبلغ نیست و عیالی
بسیار گران دارم چیزی ندارم که بقرض خواهان بدهم پس
راوی می گوید حضرت امام زین العابدین علیه السلام گریه
شدیدی کردند پس بعض اصحاب عرض کردند که سبب گریه شما
چیست ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس آن حضرت

فرمودند که گریه نیست بکرار برای مصیبت ها و محنت های بزرگ
گفتند چنانست که فرموده ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و
آله و سلم پس آنحضرت فرمودند که کدام محنت و مصیبت اعظم است
بر بنده که آزاد و مومن باشد از اینکه محتاج ببیند برادر مومن خود را
در حاجتی پس ممکن نباشد او را قضاء آن یا مشاهده کند او را بی
چیزی پس طاقت بر دفع آن نداشته باشد راوی می گوید
پس اصحاب از مجلس آنحضرت برخواستند و متفرق شدند پس گفت
کسی از مخالفین که طعن میکرد بر سید الساجدین علیه السلام چه
بسیار عجیب است ازین گروه که گاهی دعوی می کنند که آسمان و زمین

وهمه چیز مطیع و فرمانبردار ایشان است و الله تعالی گاهی
ردمی کند چیزی از مطلوبات ایشان را و بعد ازان گاهی قرار و
اعتراف بعجز میکنند از اصلاح حال خواص و دوستان و
برادران را پس رسید با مرد فقیر پس آن مرد بخدمت حضرت علی
بن الحسین علیه السلام آمد و عرض کرد ای فرزند رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم من از فلان شخص که از مخالفان خاندان
شماست چنین و چنان را شنیدم و مرا رنجی شدید و صعب
از آنچه داشتم رسید و طعن آن مخالف را بخدمت آنحضرت بیان
کرد پس جناب سید ساجدین علیه السلام فرمودند به تحقیق دان

داد

۴۲

داد مرا الله تعالی در قضاء حاجت و گشایش امر تو پس حضرت

ندا کردند جاریه را که بردار سحر و افطار من پس برداشت آن

جاریه دو قرص نان را پس حضرت علی بن الحسین علیهما

السلام گفتند بان مرد محتاج که بگیر این دو قرص نان را پس

نیست نزد ما غیر ازین دو نان بدرستی که الله تعالی بان

دو نان دور میکند از تو هم را و رزق واسع را بتو میرساند

پس آن مرد مسکین دو نان را گرفته داخل بازار شده در گران

باری دین و بدحالی عیال خود متفکر بود و درین دو نان

متحیر بود که چه کارسازی او بان می شود و شیطان وسوسه

ادمیگیرد که ازین ده گرده نان چه حاجت روائی تو می شود

تا آنکه گذشت بر ماهی فروشی که ماهی او تباه شده و بسبب

کساد بازار و عدم رغبت مردمان پس مانده بود پس گفت

مر او را این ماهی تو که تباه و خراب شده است و یکی

ازین ده قرص نان مرا نیز نامرغوبست پس آیا می شود که

میدهی این ماهی را بمن و میگیری این قرص نان را پس

آن ماهی فروش قبول کرد پس ماهی را باو داد و یک قرص

نان را ازو گرفت بعد از آن رسید بمردی که باو نمکی قلیل

و نامرغوب بود پس او را گفت آیا می شود میدهی بمن این

علی ما

پس آوردن شخص ماهی و نمک را صحیح

نمک نام عوض بدر العوض این نان نایستند یده کفت بلی
پس او باو نان وکرفت از و نمک را و میخواست که ماهی را
با نمک درست کرده بخورد پس شکافت شکم ماهی را و دریافت
دران دو دانه مروارید بهترین مروارید ها پس حمد خدای
تعالی بجا آورد و در همین سرور و خوشحالی بود کسی در را کوبید
پس برآمد تا به بنید که بر سر در کیست پس دید آن صاحب
ماهی است و صاحب نمک آمده اند و می کو بند او را که ای بنده
خدا هر چند سعی کردیم و کوشش ورزیدیم در انکه بخوریم ما یا
کسی از عیال ما این نان را اصلا و مطلقا دندان های ما در ان

تا تیز نگردد ما کمان بتو نداریم مگر اینکه بمنتهی و نهایت

تباهی و خرابی رسیده است و قابل انتفاع نمانده است و این

نان را بتو پس میدهیم و آنچه تو بعوض آن از ما گرفتی ما ترا حلال

و طیب کردیم و دست بردار شدیم پس گرفت آنهر دو نان را

از هر دو کس پس چون بعد از رفتن ایشان آرام گرفت بازکسی

در پی او فرستاد و گفت که بدید پسر رسول علی بن الحسین علیهما السلام است

است پس داخل خانه او شد و گفت او را مولای من امام

زین العابدین علیه السلام ترا می گوید که حق تعالی کشود بر

تو در رحمت وسعت رزق را پس طعام ما را یعنی آن دو نان

را بما ببره زیرا که این طعام را غیر ما نمی خورد و آن مرد دو دانه
لؤلؤ را بمال عظیمی فروخت و از آن مال ادای دین خود نمود
و بعد از ادای دین هم حال او بهتر شده پس بعض مخالفین از روی
تعجب گفتند چه بسیار شدید است این تفاوت بین که علی ابن
الحسین علیهما السلام قادر نبود بر سد فاقه و رفع حاجت این مرد
و حال آنکه امروز او را غنی گرد بتوانگری عظیم پس حضرت امام
زین العابدین علیه السلام فرمود که همچنین قریش هم درباره پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله گفتند و استبعاد کردند چگونه می تواند شد
که از مکه تا بیت المقدس میرود و مشاهده می نماید آثار پیغمبران ع

علیهم السلام را و برمیگردد همه در یک شب کسی که قدرت نداشته
باشد برانکه برسد همه از مدینه بکردر دوازده روز و این در وقتی
بود که آنحضرت مهاجرت نه انجا نمودند بعد از ان علی بن الحسین
علیهما السلام فرمودند قسم بخدای عزّ و جلّ که ندانستند و در نیافتند
امر خدا را و نه امر اولیای خدا را اباد و بدرستی که مراتب
رفیعه را نمیرسد کسی مگر بانقیاد و راضی بودن بخیر یکه یابن بادی
خوبی ایشان می شود زیرا که دوستان خدا صبر کردند و
شکیبائی نمودند بر محنتها و مکروهات صبری که دیگری با ایشان
برابری نمی کند پس خبر داد ایشان را الله تعالی باین که

و اجر بسیار

واجب ساخت و لازم کرد از برای ایشان بر آوردن جمیع مطالب
ایشان را لکن ایشان با وجود مراتب عالیه خواهش نمی کنند
مگر چیزی را که حق تعالی از برای ایشان می خواهد مجلس دوشنبه
چهارم ماه مبارک رمضان چون سوال کردید ای معاشر
مومنین هدایت کند خدا و راه حق نماید ما و شما را بسوی راه راست
و دین مبین خود اینکه چیزی از قصص انبیا سابقین صلوات الله
علیهم اجمعین برای شما بیان کنیم تا پند باشد از برای پندگیران
و نصیحت باشد از برای نصیحت پذیران و بینایی دهنده باشد
از برای بیننده کان پس اینک قصه بیان میکنیم از برای شما قصه

نوح علیه السلام ابنا برآنچه وارد شد در قرآن مجید از رب مجید
تفسیر میکنیم مشکل آن را و بیان می کنم مجمل آن را پس می گویم فرمود
حضرت رب ودود لقد ارسلنا نوحا الی قومه
فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره
الله انی اخاف علیکم عذاب یوم
عظیم قال الملأ من قومه انا لنریک
فی ضلال مبین قال یا قوم لیس بی
ضلالة ولکنی رسول من رب العالمین
ابلغکم رسالات ربی وانصح لکم من الله

مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ اَوَعَجِبْتُمْ اَنْ جَاۤءَكُمْ ذِكْرٌ
مِنْ رَبِّكُمْ عَلٰى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ
وَلِتَتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ فَكَذَّبُوهُ
فَاَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَاَغْرَقْنَا
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا
عَمِينَ ۝ مولانا طبرسی علیه الرحمه در مجمع البیان می گوید که چون
بیان کرد و واضح ساخت الله تعالی دلایل و براهین را بر اثبات
وحدانیت خود ذکر کرد بعد از ان انجام کار معاندین پیغمبران و تکذیب
کننده گان رسولان خود را از برای تسلی خاطر شریف پیغمبر خود

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و ثابت بودن آنحضرت
بر احتمال و برداشتن رنج از قوم خود و از برای تحذیر و تخویف
ایشان از پیروی کردن بقوم نوح علیه السلام و در تکذیب و عناد
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس نازل می شود بر ایشان هم
عذابیکه بر قوم حضرت نوح علیه السلام نازل شده پس ابتدا کرد
بقصهٔ نوح علیه السلام پس فرمود لَقَدْ اَرْسَلْنَا لام از برای
قسم است و قد از برای تاکید و تقدیرش است حقا اقول
براستی می گویم بدرستیکه ما بار کردیم نوح را برسالت و مراد
تکلیف بر پا داشتن رسالت است و این مرتبه الیست جلیل و منزلی

شریف

است شریف مستحق میشود بآن پیغمبر بسبب قبول کردن آن و
بر داشتن اثقال آن تعظیم و تکریمی که بسبب دیگری استحقاق
آن ندارد و بعضی گفتند که نوح را از اینجهت نوح نامیدند
که نهصد و پنجاه سال بر قوم خود نوحه می کرد و این از امیر المؤمنین
علیه السلام نیز مرویست و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مروی است که اسم حضرت نوح علیه السلام عبد الغفار بود و
او را نوح از اینجهة نامیدند که بر نفس خود نوحه میکرد و نیز از آن
حضرت است که اسم او عبد الملک بود و سعید نیز از آنحضرت روایت
کرده که اسم او عبد الاعلی بود و او بن لمک بن متوشلخ ابن اخنوخ پیغمبر

که او ادریس است علیه السلام و او بعد از ادریس اول پیغمبر است و

متولد شد قبل از موت آدم علیه السلام در سالی که آنحضرت

بدار القرار رحلت نمود در الف اول و مبعوث بر خلایق شد

در الف ثانی در حالی که سن شریف آنحضرت چهار صد سال

بود و قولی هست که پنجاه سال در آن زمان سن آنحضرت بود و ماند

در قوم خود نهصد و پنجاه سال و در این نهار سال سه قرن یعنی سه امت

گذشت که نوح ع زنده می کرد با ایشان و زمان را بسر برد در میان

ایشان و شب و روز ایشان را بسوی دین خدا می خواند هیچ

فایده و اثری نبخشید ایشان را و بسبب دعوت آنحضرت زیاده

از راه

از راه حق فرار میکردند و در مقام ایذای نوح علیه السلام
بودند بسا اوقات میزدند او را قوم خودش تا آنکه غشی براو طاری
می شد پس وقتی که بافاقه می آمدی گفت اَللّٰهُمَّ اهْدِ
قَوْمِي فَاِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ خداوندا هدایت کن و راه حق نما
قوم مرا زیرا که ایشان نمی دانند بعد از ان شکایت ایشان کرد
بسوی خدای تعالی پس غرق شد از برای او دنیا و زنده کی
کرد بعد از ان نود سال و زیاده ازین نیز روی است پس گفت
يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ
یعنی ای قوم من عبادت و پرستش کنید معبود بحق را نیست از

برای شما خدای غیر او حق سبحانه و تعالی خبر داد اینکه امر کرد
ایشان را بعبادت خدای واحد لاشریک او زجهة اینکه
منیت ایشان را خدای غیر او و بعد از ان وعید فرمود
ایشان را بر مخالفت او پس گفت بدرستی که میترسم بر
شما عذاب روزی که عظیم است و گفت که میترسم و قطع
وجزم نکرد زیرا که احتمال داد که شاید ایمان بیاورند بعد از ان
ذکر کرد حق سبحانه و تعالی جواب ایشان را پس گفت
قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ یعنی پس گفت جماعتی از قوم او
و بعضی تفسیر ملاء باشراف و بزرگان نموده اند اِنَّا لَنَرَاكَ

فی ضلال مبین بعضی گفته اند که معنایش این است
که بدرستی که ما می دانیم ترا در رفتن از حق از جهة اینکه دعوت
می کنی ما را بسوی ترک عبادت بتان و بعضی رویة رای بمعنی
الصیار و بعضی بمعنی ظن گفته اند گفت ای قوم من نیست مرا
گمراهی یعنی عدول از حق و لکن من رسول و فرستاده ام
از جانب رب العالمین که مالک هر شی است میرسانم و
ادا میکنم بسوی شما چیزی را که تعلیم کرده مرا پروردگار من از
رسالات یعنی اوامر و نواهی و نصیحت می کنم از برای شما در
رسانیدن آن بر وجهی که مامور بهستم و من میدانم صفات خدا و توحید و حکمت او را و شما نمیدانید

وبعضی گفتند که میدانیم دین خدا را و بعضی گفتند که میدانیم قدرت و شدت عذاب خدا را
انذار از جهة آن گفت که قوم نوح علیه السلام هرگز نشنیده بودند
که حق سبحانه و تعالی قومی را عذاب کرده است و مهلت نهی
که بعد از قوم نوح علیه السلام بودند شنیدند هلاک و عذاب
کسانی که پیش از ایشان بودند آیا نمی بینی که هود علیه السلام
مر قوم خود را گفت که جعلکم خلفاء من بعد قوم
نوح یعنی گردانید شما را تابعان در هلاکت بعد از قوم حضرت
نوح علیه السلام أو عجبتم این همزه استفهام است
که بر واو عطف از جهة انکار در آمده پس واو بر فتحه باقی ماند

ان جاءکم ذکر زیراکه آمد شمارا بیان و بعضی

ذکر نبوة و رسالت را مراد کرفته اند من ربکم علی

رجل منکم لینذرکم یعنی آمد آن ذکر بر بشری

که مثل شماست تا آنکه بترساند شمارا از عذاب آخرت هرگاه

ایمان نیاورید بخدا و رسول و بعضی علی را درینمقام بمعنی

مع کرفته اند و خبر این نیست که انکار کرد تعجب را برایشان از

جهة آنکه نیست در ارسال و بسوی ایشان تا ارشاد بکنند

ایشان را بسوی آنچه که صلاح آن هاو در آن است موضع

مقام

تعجبی بلکه تعجب مر اهمال و ترک نمودن ایشان امر را چگونه

ست بر گمراهی و

تعجب باشد در ارسال و حال آنکه حسن بعث نبی علیه السلام
بلکه وجوب آن هرگاه از برای خلق در آن مصلحت باشد
امری است که بتحقیق اقتضا کرده است آن را حکمة و اتفاق
کردند بر آن جمیع عقلا، جناب جدم حضرت امام در کتاب
عماد الاسلام گفت که اصحاب ما هم متفق شدند و از برای ما بر اثبات این
مطلب دلیلهای روشن و برهانهای واضحه است از آنجمله
معلوم است از برای هر عاقلی از عقلا آنکه از اشیا بسیار
چیزهائیست که مستقل و منفرد نیست عقل بادراک
آن بدون آنکه جزم کند باستحاله آن پس چاره نیست از

جهة ادراک آن ازآگاه کننده از جانب خدای عزّ و جلّ که
مؤیّد بمعجزات باشد بحیثیتی که تصدیق آنچه اخبار بآن می کند
واجب باشد و دلیل دیگر آنکه فرستادن پیغمبر صلعم موجب
تکمیل نفوس بشریت بکمالات علمیه و عملیه و دیگر آنکه حسن تکلیف
بلکه وجوب آن همچنانکه در مقام خود ثابت شده حاصل
نمی شود بدون وجود شارع که از جانب حق تعالی مؤیّد
باشد و از جملهٔ آن هاست آنچه شیخ در اشارات گفته که هرگاه
انسان بحسب اقتضای طبع محتاج است بسوی اجتماع با
بنی نوع خود در بسر رسانیدن زندگی مستقل نخواهد بود در

حالت انفراد بتقضای حاجت نفس خود ملکه افتقار دارد در
امور معاش از تحصیل غذا و لباس و مسکن بطرف دیگری از
جنس خود و می باشد هر یکی از ایشان محتاج بسوی آنچه
نفس او خواهش آن نماید و قهر و غلبه کند بر کسی که مزاحمت
و مخالفت نماید او را از مشتهیات نفس او و پس انجام و عاقبت
کار بجور و ظلم نسبت بغیر خواهد کشید و امر اجتماع و تمدن
برهم خواهد گردید پس بحکم طبع سلیم و عقل مستقیم واجب است
که میان ایشان آئین باشد و قوانین کلیه آن را شارع وضع
نموده باشد و لازم است که شارع ممتاز باشد از میان مردمان

باستحقاق طاعت بآیات ظاهره و علامات باهره که دلالت
نمایند بر نصب او از جانب پروردگار ایشان و واجب است
که از برای مطیع و محسن و عاصی و مسیٔ در نزد خداوند قدیر و
پروردگار خبیر جزا و پاداش اعمال هر یک باشد پس واجب
است معرفت شارع و مجازی و با معرفت سببی است که حافظ
معرفت است پس واجب شد بر بندگان عبادت پروردگار
ایشان که یاد دهنده است مر ایشان را معبود بر حق و تکرار
کرده شد عبادت تا تذکر خداوند مطلق بسبب تکرار محکم و
مستحفظ ماند بعد از آن زیاد کرده شد از برای مطیع و محسن

بعد حصول نفع عظیم در این عالم فانی ثواب بسیار و اجر
بیشمار در عالم جاودانی پس غور کن و تامل و تدبر نما بحکمت او
سبحانه بعد آن در رحمت و نعمت او و از اینهمه نعمتهای جسیمه
پروردگار خود غافل مباش محقق علیه الرحمه فرموده است که فخر
رازی در شرح خود ذکر نموده که اگر بوجوب بعث اراده
قصد
شما وجوب بر خداست پس این از مذهب شما نیست و اگر
می کنید بان سبب انتظام را که آن خیر باشد و آن خداوند
عالمیان که مبدء همه خیرهاست باشد پس در این هنگام واجب
است وجود خیر از او اینهم باطل است زیرا که لازم نیست یافت

شدن

شدن اصلح بسبب اینکه اگر چنین باشد بایستی که همه مخلوقین
مجبول بر خیر که اصلح است باشند و ما در جوابش می گوییم که اصلح
نظر بهمه نظام عالم اصلح است نظر ببعضی از ان و اول واجب
است و اصلح واجب نیست و بودن بنی نوع انسان مجبول
بر خیر اگر چه اصلح است نظر بحال ایشان لکن ما مسلم نمیداریم
بودن خیر را اصلح ایشان بقیاس الی ما دون ایشان بلکه
ما ادعا و اذعان می نماییم بودن این را غیر اصلح بچند وجه اول
انکه لازم می آید دران موقت عدم امتیاز مسئ از محسن پس
امر ثواب و عقاب مختل می شود و هرگاه ازین اغماض کرده

ثانی صح

می شود پس می گوئیم چون که ثابت شد براهین انیقه و دلایل
رشیقه انکه الله تعالی ترک نمی کند چیزی را که اصلح در حکمت باشد
از جهت انکه او تعالی مبدء خیرات است و از این راه است که افعال
او سبحانه را در غایت احکام و کمال نظام می بینی بوجهی
که متعجب و حیران ماند عقول در چیزهائی که ودیعت نهاد
و افاضه کرد در مخلوقات خود از حکمتهای بدیعه و صنعتهای
عجیبه پس هر چیزی که زعم می کنی در ان مصلحتی را که بزعم تو الله
تعالی ان مصلحت را ترک کرده است پس یقین کن که مصلحت
در خلاف زعم تو بوده اگر چه مخفی باشد از عقل ناقص تو پس

بترس از انکه مستخف و مسترزل می گرداند ترا شیطان بهبلیسان
هرگاه پوشیده باشد از تو حکمه رو پر دگار تو پس گمراه می شوی
خود و دیگری را هم گمراه میکنی و ازین سبب می بینی که ابو الحسن
اشعری تحقیق راه حق را گم کرد درین مسله زیرا که روایت میکنند
اینکه سوال کرد از شیخ خود شیخ علی جبائی که چه میگوئی در سه برادر که
یکی ز آنها در طاعت زنده کی را بسر برد و دیگری در معصیت
و دیگری صغیر مرد پس در جوابش گفت که اول را بجنت ثواب
می یابد و دویم را عقاب باتش خواهند کرد و سیم که صغیر مرد نه
ثواب و نه عقاب می یابد اشعری گفت که هرگاه سوم می گوید

بو هم

خدایا هرگاه مرا عمر میدادی پس من عمل صالح می کردم و داخل
جنت میشدم همچنانکه برادر من داخل شد جبائی گفت
پروردگار می گوید که من میدانستم که ترا اگر عمر میدادم هرآینه فسق
و فساد میکردی پس داخل آتش می شدی اشعری گفت پس
میرسد دویم را که می گوید ای پروردگار چرا میرانیدی مرا
در حالی که صغیر بودم تا گناه نمی کردم و داخل آتش دوزخ
نمی شدم همچنانکه برادر مرا در حال صغر سن میرانیدی پس مبهوت
و ساکت شد جبائی و ترک کرد اشعری مذهب او را و ندانست
در هر شئی ادراک حکمت و دریافتن مصلحت لازم نیست علاوه

بر آنکه

برانکه جبائی رامیرسد که در جوابش می گوید شاید که الله سبحانه
سیومی رامیکوید من میدانستم که هرگاه تو در دنیا زنده می ماندی
زنده گی تو عبث و بی فایده باشد زیرا که دران مصلحتی نه از برای تو
ونه از برای غیر بوده پس بنا براین هرگاه بگوید آن کسی که کافر
مرد و پیر و کار اجبرا در حال صغرسن مرا نمیرانیدی احتمال است که
خلاق عالم و عالم مصالح و حکم میفرماید در ایجاد تو آن مصلحت
بود که از صلب تو صلحا و مومنان خواهند بود و مثل این احتمالات
دیگر نیز هست و اینک ذکر سکنیم بعضی از اخبار یکه دلالت میکند بر
آنکه او سبحانه تعالی می کند از برای بنده کان خود چیزی را که

اصلح وانفع از برای ایشان باشد پس می گوئیم روایت کردند
از امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که و آنحضرت از
آبا کرام خود علیهم السلام از علی ابن ابی طالب علیه السلام که آن
حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که
خدای عز و جل میفرماید ای پسران آدم همه شما ها گمراهید مگر کسی
که من او را هدایت راه حق نموده ام و همه شما فقیر و محتاج هستید
مگر کسی که من او را غنی کرده ام و همه شما ها هالک هستید مگر کسی
که من او را نجات داده ام پس سوال بکنید مرا تا کفایت
امور شما بکنم و هدایت کنم شما را براه راست والبته از بنده گان من

کرکسی

کسی است که مصلح حال او نیست مگر فقر و اگر غنی سازم او را هر آینه
موجب فساد او خواهد شد و از بنده کان من کسی است که مصلح
او نیست مگر صحت و هر گاه مریض نمایم او را هر آینه بقا او خواهد آرد
او را و از بنده کان من کسی است که صالح نیست او را اگر مرض
و اگر صحیح دارم جسم او را هر آینه افسا نماید او را و از بنده کان
من کسی است که سعی می نماید در عبادت من و قیام در شب
پس می اندازم او را بر پینک از روی رحمت از من بر او پس می خواهد
در وقت برخاستن در حالتیکه غضبناک باشد برای نفس خود
و عتاب کننده باشد بر او و هر گاه وا می گذارم او را با آنچه

تا صبح کند و نخیزد

میکرد از عبادت هر آئینه عمل او داخل در عجب شود بعد از ان

هلاک او در عجب و راضی بودن از نفس خود خواهد بود پس عم

نماید که از مرتبه عابدین در گذشت و سعی و اجتهاد از حد تقصیر کنند کان

که از ان تجاوز نمود پس دور می شود بسبب این زعم از من و

حال انکه گمان او است که من نزدیک شده ام پس تکیه نکنند

عاملین بر اعمال خود اگرچه خوب باشند و نا امید نشوند گناهکاران

از بخشش من اگرچه بسیار باشند و لکن برحمت من پس باید

اعتماد نمایند و بفضل من امیدوار باشند و بسوی نظر رحمت

من مطمئن باشند و این است که من مدبر امور بنده گان خود هستم

از جهة گناهان صح

باید

بآنچه مصلح حال ایشان است و من بحال ایشان مهربان و عالم
پس شما را لازم است ای بنده کان خدا راضی بودن بقضای
او و اعتماد نمودن بر فضل جسیم او و نشود که عجب داخل اعمال
شما شود که در نیمفاسد بسیار است و هیچ عملی خالی از مفاسد نیست
پس چگونه اعتماد بر عملهای خود توان کردن و مرویست از
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت فرمود که خلق کرده است
حق تعالی هفت ملک را پیش از آنکه آسمانها را بیافریند پس
در هر آسمانی گذاشت ملکی را که بزرگ ساخته است او را بعظمت خود
و گردانیده است بر هر دری از درهای آسمانها ملکی را که

دربان باشد پس می نویسند حفظه یعنی نویسندگان و نگهدارندگان
کان عمل بنده را از وقت صبح تا شام بعد از آن بالا می برند
با آن عمل و می باشد از برای عمل نوری مانند نور آفتاب کاه بر
برسند بآسمان دنیا پس پاکیزه می شمارند و بسیار می انگارند
آن را پس می گوید ملک ایذر که بایستید و بزنید این عمل
روی صاحبش را منم ملک غیبة پس هر که ارتکاب می نماید
بغیبة نمی گذارم عمل او را که از من بگذرد بسوی دیگر امر کرده است
مرا باین پروردگار من حضرت فرمودند که بعد از آن روز دیگر فرشتگان
نکور بیایند و با ایشان عمل صالحی باشد که از صاحب آن در آن

از غیبت

روز غیبت واقع نشده باشد پس با ین عمل از آسمان اول بگذرند
تا آنکه برسند بآسمان دوم پس فرشته که بآسمان دوم است
بگوید بایشان بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش
که او باین عمل غرض دنیا اراده کرده است و من صاحب دنیا ام
نمی گذارم که عمل او از من بگذرد و بدیگری برسد حضرت فرمودند
بعد از ان فرشتگان مذکور عمل بنده را بدست آورند که از غرض
دنیا پاک باشد و بان عمل عروج نمایند تا بآسمان سیم برسند
پس بگوید بایشان فرشتهٔ که دران مقام دارد بایستید و بزنید
این عمل را بر روی صاحبش و بر پشت او که من فرشتهٔ کبرم بدمستی

که او این عمل را بجا آورده است و بر مردم در مجالس ایشان تکبر
نموده پروردگار من مرا فرموده که نگذارم عمل او از من بگذرد و
بدیگری برسد حضرت فرمودند بعد از آن فرشتگان بعمل بنده
بالا روند که می درخشیده باشد مانند ستارهٔ درخشنده در آسمان
و مر آن را آوازی باشد به تسبیح و روزه و حج پس آنگاه صاحب
این عمل مرتکب این صفت ذمیمه نباشد حافظان اعمال صعود
کنند تا باسمان چهارم برسند پس بگوید بایشان فرشته که
جای او انجاست بایستید و بزنید این عمل را بر روی و بر شکم
صاحبش که من ملک عجبم بدرستی که نمی گذارم بسبب این عمل او

از من

از من در گذرد حضرت فرمودند بعد از ان صعود کنند کاتبان
اعمال بنده از بنده کان مانند عروس آرایش کرده باشند که
بسوی دامادش برده باشند پس بسبب پاکی صاحب آن عمل
از دعایم مذکوره عروج نمایند تا باسمان پنجم برسند و آن عمل
متضمن جهاد و صدقه ما بین الصلوتین بوده باشد و می باشد
مر آن را روشنی مانند روشنی آفتاب پس بگوید بانیان فرشته
آسمان پنجم بایستید که من ملک حسدم و نبرید این عمل را بر روی
صاحبش و باز کنید آن را بر کتف او و بدرستی که او حسد برده است
بر کسی که او علم می آموخته است و بر کسی که عبادات خدای خود

میکرده است و هرگاه در کسی زیادتی در عمل و عبادت ببیند

بر او حسد میبرده است و با او در افتاده در مقام بدی او شده است [2]

پس فرشتگان مذکور عمل مذکور را بر او تاوان کرده بر کتف او

بار کنند و آن عمل بر او لعنت میکرده باشد حضرت فرمودند که

باز صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده که از ین ذمیمه نیز بری

باشد پس بگذرند تا با آسمان ششم بگویدبانشان فرشته که در آنجاست

بایستید که من فرشته رحمتم و بزنید این عمل را بر روی صاحبش

و بپوشانید بان بصیرت چشم های او را بدرستی که صاحب

این عمل اصلا رحم بر کسی نمی کند و چون بنده از بنده گان خدا

[2] یعنی غیبت او میکرد

اراده

اراده گناهی نماید که در آخرت باعث عقاب او باشد یا ضرری
در دنیا باو عاید شود شماتت می نماید باو و از آن فرحناک
می شود امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم که عمل او از من
بگذرد حضرت فرمودند بعد از آن حفظه بالا روند بعمل بنده که از روی
دانائی و اجتهاد و نهایت پرهیزکاری بفعل آمده باشد و مر او را
آوازی بوده باشد در شدت و صلابت مانند آواز رعد و روشنی
بوده باشد مثل روشنی برق و با او سه هزار فرشته باشند تا باسمان
هفتم برسند بگوید باایشان فرشته که موکل آسمان هفتم است بایستید
و بزنید این عمل را بر روی صاحبش من فرشته حجابم حاجب

می شوم هر عملی را که محض از برای خدای تعالی نباشد بدرستی
که او اراده کرده است باین عمل بلندی مرتبهٔ خود نزد ارباب
حکم و مذکور شدن خود را در مجالس و محافل وصیت و آوازه
خود را در شهرها و ولایتها امر کرده است مرا بیرون کار من
نگذارم که عمل او در گذرد از من و بدیگری رسد مادام که خالصاً
لوجه الله نباشد حضرت فرمودند بعد از آن صعود کنند کاتبان
اعمال العمل بنده از بنده کان و حال آنکه آن عمل مشتمل باشد بر نماز
و زکوة و روزه و حج و عمره و حسن خلق و خاموشی و ذکر بسیار و
مشایعت آن نموده باشند ملائکه جمیع آسمانها و فرشتگان

همت کانه مذکور با جمعهم پس طی کنند جمیع مرتبهها و حجاب ها را
تا موقف قرب الهی برسند و در برابر پروردگار ایستاده شهادت
دهند از برای وی به نیکوئی عمل مذکور و دعا کنند که از جانب او مرتبه
قبول یابد پس خطاب الهی در رسد بایشان که شما نگاهبانان
عمل بندهٔ من اید و من مطلعم بآنچه در باطن اوست بدرستی که او
بان عمل مرا اراده نکرده است لعنت من برو باد پس ایشان
در مقابل گویند که لعنت تو برو باد و لعنت ما هم که ما بر سرایر او
اطلاع نداشتیم و این حدیثی است بزرگ که ما بقدر احتیاج
ازان ذکر کردیم و ترا آگاه ساختیم بر آنکه عملی که از شوایب نقص

باشد بغایت کم یا لبت سوال می کنیم خدا یرا عصمت و توفیق

وا اینک رجوع میکنیم بسوی آنچه دران بودیم از قصهٔ نوح علیه السلام

پس میگوییم قال سبحانه و اتقوا یعنی برانگیخت نوح علیه السلام

را بسوی شما تا آنکه بپرهیزید شرک و معاصی را ولعلکم ترحمون شاید

که رحم کرده شوید شما فکذبوه پس تکذیب کردند نوح علیه السلام

در آنچه دعوت کرد ایشان را بسوی آن پس نجات

دادیم ما او را و کسانی را که از مومنین با او در کشتی بودند

از غرق شدن در آب و غرق کردیم ما کسانی را که تکذیب کردند

بایات ما یعنی بدلایل ما بدرستی که ایشان قومی نابینا از

حق

حق بودند وروایت کرد شیخ ابو جعفر باسناد خود در کتاب النبوة
از ابی عبد الله علیه السلام که آنحضرت فرمودند که چون مبعوث
گردانید خدای عز و جل نوح را دعوت کرد قوم خود را آشکارا
پس هرگاه شنیدند اولاد هبة الله بن آدم از نوح علیه السلام
تصدیق آنچه در دست ایشان بود از علم انبیا و شناختند
آنکه علمی که در دست ایشان است آورده از نوح علیه السلام
تصدیق او کردند و اسلام باو آوردند اما اولاد قابیل پس تکذیب
آنحضرت نمودند و گفتند پیش از ما جن بودند پس مبعوث
گردانید الله تعالی بسوی ایشان ملکی را پس هرگاه اراده

نماید خدا انیکه کسی را مبعوث کرداند بسوی با هر آئینه مبعوث
کرداند ملکی را از ملائکه و روایت کرد حسان بن سدیر از امام
جعفر صادق علیه السلام که هشت نفر از قوم نوح علیه السلام بأو
ایمان آوردند و از وهب مرویست که نوح علیه السلام
اول پیغمبریست که پیغمبر کرد او را خدای تعالی بعد از ادریس
دعوت کرد قوم خود را بسوی دین خدا تا آنکه سه قرن گذشت
و هر قرنی سیصد سال است دعوت میکرد ایشان را پنهان
و آشکارا و آنها از دیاد در طغیان میکردند و مردی از آن ها
بود که پسر صغیر خود را می آورد پس ایستاده میکرد او را بر سر نوح
علیه السلام

علیه السلام و می گفت ای پسر من هرگاه بعد از من باشی
اصلا اطاعت و فرمانبرداری این دیوانه نخواهی کرد مجلس
روز سه شنبه پنجم ماه رمضان روایت کرده شد از وهب
که نوح علیه السلام زوین بار یک و گندم گون و سرش
دراز و چشمهایش بزرگ و ساقهایش نازک و دراز قامت
و جسیم بود و قوم او گمان می بردند که او دیوانه است لهم
میگویم همچنین گمان کردند کفار قریش در باب جناب رسالت
مآب صلی الله علیه و آله و سلم که معاذ الله آنحضرت دیوانه است
چنانچه در کتاب احتجاج از حضرت امام حسن العسکری علیه السلام

روایت طبیب یونانی

مروی است که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
که آنحضرت فرمود که روزی امیر المومنین علیه السلام نشسته بودند
پس مردی از یونانیین که دعوای فلسفه وطب داشته بسوی آن
امام همام علیه السلام اقبال و توجه نمود پس گفت مر آنحضرت را
که ای ابا الحسن من شنیده ام که صاحب تو یعنی جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله جنون داشت و من از برای معالجه
او آمده ام و ایشان انتقال نموده بودند و مراد من فوت
شده و بمن گفتند که تو بتحقیق پسر عم و داماد اوئی و می بینم صفار را
بتحقیق غالب شده است مر ترا و دو ساق نازک و باریک را

وزردی چهره

پس

پس از برای دفع صفار نزد من دوای هست و از برای کندگی
ساقین علاجی نیست و بهتر اینست که نرمی و مدارا نمائی نفس
خود در رفتار با نیکه کم کنی آن را و زیادتی نورزی آن را زیرا
که ساقین تو بار یک اند خوف آنست که در وقت ثقل و گرانی
منفصم شوند و اما صفار پس نزد من دوای او هست و آن این
است و بیرون آورد دوای آن را و گفت که بتو ضرر نخواهد نیساند
لکن لازم است که پرهیز نمائی از خوردن گوشت چهل روز بعد
از ان صفار از تو دفع می شود حضرت امیر المومنین علیه السلام
فرمود البته نفع این دوا از برای صفار ذکر نمودی آیا میدانی

و شکسته صح

چیزی را که زیادتی صفار نماید و مضر باشد گفت بلی آنهم نزد
من هست و اشاره بان دوای مضر نمود و گفت هرگاه بخورد
انسان آن را در همان ساعت بمیرد اگر صفار داشته باشد
و اگر نداشته باشد صفار پیدا می شود تا اینکه در همان روز می
میرد حضرت فرمود آن مضر را بمن بنما پس داد آن را بدست
مبارک آنحضرت فرمود مقدار این حبه قدر است گفت دو
مثقال است و زهر قاتل است که بقدر یکدانه می کشد انسان
را پس گرفت حضرت آن را و فرو برد پس عرق کمی از حضرت
ظاهر شد و آن مرد برخود می لرزید و با خود می گفت که حال آنجوان

اتخ

علی ابن ابی طالب مأخوذ خواهم شد و می گویند مردمان که همین
است کشنده آنحضرت و کسی قول مرا باور نمیکند که آنحضرت
خود هلاک خود را نمود پس حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه و آله تبسم فرمود و گفت ای بنده خدا آیا درست شد
آنچه داشت بدن من بالفعل نیافتم ضرری از آنچه گمان
داشتی که زهر است فرمود چشم برهم نه پس پوشید آن مرد
چشم خود را بعد از آن فرمود بگشا چشمها را پس نظر کرد بر روی
آنحضرت و روی آنحضرت را سفید مایل بسرخی یافت
چون آن مرد اینحال را مشاهده نمود بر خود بلرزید پس حضرت

تبسم فرمود و گفت کجاست صفاری که گمان بودن آن
بمن داشتی پس گفت قسم بخدا که و یا نیستی آنکه من او را دیده بودم
پیش از ین صفار داشتی و درینوقت تو مثل گلاب میدرخشی
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و آله فرمود پس زایل شد
از من صفار بنزهر کیه گمان می کردی که قاتل من است و
اما ساقهای من اینک هستند و دراز کرده پای خود را و برهنه
کرد ساقین خود را پس بدرستیکه گمان کردی که من محتاج
هستم بسوی رفق و مدارای بدن و برداشتن چیزی که
ثقیل باشد یعنی بر ندارم چیز ثقیل و گران را تا ساقان من منفصم

یعنی شکافته

یعنی شکافته نشوند و من می نمایم ترا آنچه که طب خدای عز و جل
خلاف طب تست و حضرت امیر المومنین علیه السلام دست
زد بستون چوبی که عظیم بود و بر سر آن ستون دو حجره بود
یکی بر دیگری و حرکت داد آن را و برداشت آن را پس
بلند شد سقف و دیوارهای آن و دو غرفه پس طبیب یونانی
بیهوش افتاد پس علی ابن ابی طالب علیه السلام امر کرد که
آب براو بریزند پس آب براو ریختند تا بهوش آمد و گفت
قسم بخدا ندیدم من تعجبی مثل امروز پس حضرت علی علیه السلام
فرمود که همین است قوه ساعتین دقیقین و برداشتن آنها

بار سنگین را ای یونانی آیا در طب تو این هست پس یونانی
گفت آیا مثل تو محمد صلی الله علیه و آله بوده است پس علی
علیه السلام گفت و نیست علم من مگر از علم او و عقل و دانائی
من مگر از عقل و دانائی او و قوت من مگر از قوت او و است
بتحقیق آمد او را ثقفی که او افضل اطبای عرب بود پس گفت
آنحضرت را هرگاه ترا جنون است من معالجه نمایم ترا پس
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلّم فرمودند او را آیا دوست می
داری اینکه بنمایم ترا آیتی از آیات خدا تا بشناسی با آن
محتاج نبودن من بطب و علاج تو و احتیاج محمد بسوی طب

من

من تلقفی گفت بلی فرمود کدام آیه میخواهی تلقفی گفت بخوان
برای من این نخل را و اشاره کرد بسوی نخل طویلی پس حضرت
امر فرمود نخل را پس نخل از بیخ کنده شد و می شکافت زمین
را شکافتنی تا بایستاد پیش روی آنحضرت صلی الله علیه و آله و
سلم پس حضرت صلعم فرمود آیا بس است ترا همین آیت گفت
نه فرمود پس چه میخواهی گفت امر فرما نخل را تا بجای خود باز
گردد از راهی که آمده و در محل خود که از آن کنده شده قرار بگیرد
پس حضرت صلی الله علیه و آله امر فرمود نخل را پس باز گشت و
در جای خود قرار گرفت پس یونانی گفت یا امیرالمومنین علیه السلام

آنچه ذکر کردی از معجزه محمد صلی الله علیه و آله و سلم غایب است از
من و من اکتفا می نمایم بر کمتر از این من از تو دور می شوم پس
بخوان مرا و من اختیار را اجابت نمی کنم پس هر گاه آوردی مرا
پس این آیتی از برای تو خواهد بود حضرت امیر المومنین علیه السلام
فرمود که این آیت از برای تو یکی بیباشد از جهة آنکه از نفس خود
می دانی بر منکر دی پس اختیار کن خیری را که آیة از برای
جمیع مومنین بوده باشد پس یونانی گفت که من اختیار کردم که
جدا می کنی شاخهای این درخت خرما را و متفرق می سازی
آن ها را تا آنکه از یکدیگر بعید می شوند بعد از آن جمع می کنی

آن شاخهارا همچنانکه مرتبه اولی بوده پس علی علیه السلام فرمود
که این ایتی است و تو از جانب من رسولی بسوی آن درخت
پس بگو تو ای یونانی مر این درخت را بدرستی که وصی و جانشین
محمد صلی الله علیه و آله و سلم امر می کند شاخهای ترا اینکه متفرق
شوند و از یکدیگر جدا شوند پس رفت آن یونانی و گفت آن
درخت را آنچه که حضرت امیر المومنین علیه الصلوة و السلام فرموده
بودند پس از هم جدا شدند شاخهای درخت و افتادند آن
شاخها از آن درخت و پراکنده شدند و حقیر و صغیر شدند تا آنکه
اثری از آنها دیده نمی شد گویا هرگز درختی در انجا نبوده پس

مضطرب شد اعضای یونانی وگفت ای وصی وجانشین محمد
صلی الله علیه وآله وسلم معجزه که از تو خواستم اظهار نمودی الحال
باز میخواهم که امر کنی آن شاخهای درخت را که باز جمع شوند
همچنانکه بودند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که تو از
جانب من رسول بسوی آن ها پس بگو تو شاخها را که ای اجزای
درخت خرما بدرستی که وصی محمد صلی الله علیه وآله وسلم
امر می کند شما را اینکه جمع شوید و باز بگردید همچنانکه بودید پس یونانی
ندا کرد پس شاخها مرتفع شدند در هوا مانند غبار پراکنده بعد
از آن هر هر جزوی از آن اجزا جمع میشد تا آنکه شاخها و برگها

خوشها

خوشه ها و بیخهای آن محسوس شدند بعد ازان مرکب و مجتمع شدند
دراز و عریض بجای اصل خود برگشت و شاخها بر بیخها و برگها
و خوشه ها بر شاخها مستقر شدند بجایکه بود و در ابتدا خوشهای
آن درخت خالی از خرما بوده زیرا که هنوز وقت خرما
نبوده پس یونانی گفت که دیگر می خواهم که خوشهای سبز آن را
زرد و سرخ گردانی که الحال ببار آید و می خوری تو و اطعام
میکنی مرا و هر کسی که حاضر است از خرما پس علی علیه السلام گفت
که تو رسولی از جانب من بسوی آن ها پس امر کن آن را بانچه
خواستی پس یونانی گفت چیزی که امیر المؤمنین علیه السلام

کرده بود پس خرما بهم رسید و زرد و سرخ شد و خرمای تر موجود
شد و خوشه ها ببار آمد پس یونانی گفت یک معجزه دیگر می خواهم
نزدیک شوند در پیش من خوشه های آن درخت و دستهای من
دراز بشود تا فرا گیرد آن خوشه ها را و محبوب ترین خیرها بسوی من
آن است که یکی از آن خوشها فرود بیاید بسوی من و دست من
دراز بشود بسوی دیگری که مثل آنست پس حضرت امیر المومنین
علیه السلام فرمود که دراز کن دست خود را که اراده میکنی از آن
دست که تناول کنی آن را و بگوای نزدیک کرداننده بعید
قریب گردان دست مرا بآن خوشه و بگیر دیگری را که اراده دا

شتی پس

که پایین شود خوشه های آن و بگو ای آسان کننده چیز سخت و
دشوار آسان گردان از برای من فرا گرفتن چیزی که بعید است
از من پس بجا آورد یونانی و گفت چیزی را که حضرت با و
فرموده اند پس در ان شد دست راست او و رسید بخوشه و
خوشه های دیگر پست شد پس بر روی زمین افتادند پس حضرت
امیر المومنین علیه السلام مر او را گفت اگر می خوری تو از ان و
ایمان نیاوری بکسی که اظهار ساخت از برای تو چیزهای عجیبه
را تعجیل می کند خدای تعالی از برای تو عقوبتی را که مبتلا می کند ترا
که عبرت بگیرند بان عاقلان و جاهلان خلق خدا پس یونانی

کفت اکر کافر شوم من بعد از آنکه این معجزات را مشاهده کردم پس
بتحقیق مبالغه در عناد کرده ام و خود را در نهایت هلاکت انداخته
ام و اینک من شهادت میدهم بر اینکه تو از خاصان خدا هستی
و صادق در جمیع اقوال خود از جانب خدا هستی پس امر کن مرا
بچیزیکه می خواهی اطاعت میکنیم ترا حضرت علی علیه السلام کفت
امر میکنم ترا اینکه خدا را واحد میدانی و شهادت میدهی از برای
او بجود و حکمت و منزه میدانی او را از عبث و بی فایده و فساد
و ظلم بنده کان و کنیزان و شهادت میدهی بر اینکه محمد صلی الله
علیه و آله و سلم که من وصی اویم سردار جمیع خلایق است و در جنت

مرتبهٔ او از همه کس زیاده تراست و شهادت میدهی بدرستی که
علی علیه السلام که نمود ترا از معجزات و انعام کرد ترا از نعمتها
بهترین خلق خداست بعد از محمد صلی الله علیه و آله که
رسول خداست و سزاوارترین خلق خداست بمقام محمد صلی
الله علیه و آله بعد از آنحضرت علیه السلام و برپا دارندهٔ
شرایع و احکام او و شهادت میدهی که دوستان او دوستان
خدایند و دشمنان او دشمنان خدایند و شهادت میدهی
آنکه مومنانیکه شریک شوند ترا در چیزی که ترا تکلیف کرده ام
بان و مددکاری نمایند ترا بر آنچه ترا امر نموده ام بان و

برگزیدگان بهترین امت محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان

علی علیه السلام می باشند و امر میکنم ترا بانکه مواسات کنی

برادران خود را که اطاعت کنند ترا بر تصدیق محمد صلی الله

علیه و آله و تصدیق من و بر اعتقاد آنحضرت و بر اعتقاد من

و از آنچه روزی داده است ترا الله تعالی و بخیری که زیادتی

داده است ترا خدای تعالی دفع فاقه کنی از آنها و در ست

کنی شکسته آنها و بر آوری حاجت ایشان را و هر کسکه از ایشان

مساوی تو باشد در ایمان برابری کنی او را در مال خود و هر کسکه در درجه

از تو زیاده تر باشد در ایمان او را بر مال خود مقدم بدار

تا آنکه حق تعالی بداند که دین او محبوب‌تر است نزد تو از مال تو
و آنکه دوستان او کریم‌تراند بر تو از اهل و عیال تو و امر
میکنم ترا اینکه نگهدار دین خود را و علم ما را که بتو سپرده‌ایم و
در پیش تو ودیعت نهاده‌ایم و اسرار ما را که ترا آشکار نموده‌ایم
پس ظاهر مکن علوم ما را در پیش کسی که در مقابلهٔ آن بعناد پیش
می آید و با تو نیز از جهة آن بشتم و لعن مقابله کند و افشا
مکن سرّ ما را پیش کسی که بر ما تشنیع می کند و در نزد کسانیکه
جاهل احوال و مراتب باشند نیز اظهار مکن و امر میکنم ترا بانکه
عمل تقیه کنی در دین خود پس بدرستی که خدای عزّ و جلّ میگوید

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ

الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ

اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَيةً

ظاهر ترجمه‌اش نیست که دوست مدارند مومنان کافران را

و هر کس که دوست بدارد کافر را پس نیست در نزد خدا در

هیچ منزلتی مگر آنکه بترسید از آنها ترسیدنی بتحقیق من اذن دادم

ترا در تفضیل دشمنان ما هرگاه خوف ملجا سازد ترا بسوی

آن و در اظهار تقیه و بیزاری هرگاه اضطرار داعی و باعث

شود ترا زیرا که تفضیل دشمنان ما بر ما ضرری نمی‌رساند ما را و

دشمنان

دوشمنان ما را نفع نمی بخشند و ظاهر کردن تو بیزاری از ما
در وقت تقیه و خوف قدح نمی کند در ما و مرتبه ما کم نمی
شود و بترس و باز بترس از اینکه متعرض هلاکت شوی تمام
شد باختصار مجلس روز چهار شنبه ششم ماه مبارک رمضان
علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار از مفضل روایت می کند
که او می گوید بودم من با امام جعفر صادق علیه السلام
یکوفه تا آنکه رسیدیم بکناسه پس آنحضرت بطرف چپ نظر
کرد بعد از آن بمن گفت که ای مفضل در همین موضع بدار کشیدند
عم من زید را بعد از آن گذشت تا آنکه رسید بطاق بابین

پس آنحضرت پیاده شد و مرا نیز گفت که پیاده شو زیرا که این
موضعی است که مسجد کوفه که آدم علیه السلام آنرا خط کشیده یعنی
محدود ساخته بود درین موضع پس من مکروه می دارم که سوار
داخل آن بشوم پس من گفتم مر آنحضرت را که پس کدام کس تغیر
داد آن را از خط آدم یعنی تحدید او را پس آنحضرت گفت اما
اوّل آنچه بآن تغیر یافت پس طوفان است که در زمان
نوح علیه السلام واقع شد بعد از آن تغیر داد آن را اصحاب
کسری که پادشاهی از پادشاهان فارس بوده و نعمان
بن منذر بعد از آن تغیر داد آن را زیاد بن ابی سفیان پس

فرمود

من گفتم مرا آنحضرت را فدا نمود شوم کوفه و مسجد آن در زمان نوح
بوده پس فرمودند بلی ای مفضل و منزل نوح و قوم او بر پشت
فرات بود بعد از ان فرمود که نوح علیه السلام مردی نجار بود
پس خدای عزّ و جلّ او را پیغمبر گردانید و برگزید او را و اول کسی
که کشتی ساخت و بر روی آب جاری شد نوح علیه السلام
بود تمام شد آنچه اراده ایراد آن داشتیم از حدیث ابن عمرو
مخفی نماند که اینخبر متضمن است با آنکه نوح علیه السلام نجار بوده
منافی است مر آنچه را زیرا که فرقه حقه بران اجماع نموده اند
که انبیا علیهم السلام پاک باید باشند از عیوب خلقیه و رذایل

خلقیه مثل برص و خدام و استهزاء و سخریه تا محل ایشان از قلوب

مردمان ساقط نشود و مردم از اعتقاد ایشان وحشت نکنند

و تایید میکنید این را حدیث که ثقة الاسلام در کتاب کافی باسناد

خود از ابی عبد الله در وصف پیغمبر ما که آنحضرت صلی الله علیه و

آله و سلم مجبول بر اوقار نبوت و مخلوق بر اوصاف رسالت

و احلام آن بوده در اصل و نسب آنحضرت سفاح یعنی زنا از

زمان آدم علیه السلام تا زمان پدرش عبد الله رضی الله

عنه مخلوط نشده و علامه حلی اعلی الله مقامه در نهج الحق گفته

که اهل سنت درین مخالفت نمودند اما اشاعره پس باعتبار

روایت کرده مجمع

نفی حسن و قبح پس لازم می آید آن هارا که جایز باشد مبعوث
شدن کسی که ولد الزنا باشد و پدرش جمیع فواحش و منهیات
و اصناف شرک و کفر را مرتکب شود و همچنین کسی که قابل
سخریه و استهزا و مضحکه در بازارها شود و نه قابل اعتقاد و انقیاد
و همچنین کسی که اعتماد بر قبایح و مناکیر خواهد بود و این لازم است
اشاعره را زیرا که همچنین قبایح ممکن است نزد ایشان پس جایز
است وقوع آن از خدای عزّ و جلّ و ایمبالغه تر نیست
از انکه عذاب کند الله تعالی مرکسی را که مستحق عذاب نباشد
بلکه مستحق ثواب دایمی باشد و اما معتزله پس چون ایشان جایز

می نماید صح

دانستند صدور گناهان از پیغمبران علیهم السلام این قول
ایشان را نیز لازم است وقتی که نشناختی چیزی را که ما ذکر کردیم
پس بدان اینکه یا باید قایل شویم باینکه نجاری از صنایع
معیبه که قادحه در نبوت است نیست والا پس باید
طرح کنیم آن را از جهة آنکه منافی است با اجماع محقق و کلی در
حجة بودن اجماع نیست بسبب آنکه آن اتفاق جماعتی است
برامری که معصوم علیه السلام از آنجماعت خارج نباشد پس آن
کاشف است از قول معصوم علیه السلام که مذهب با آن است
که آن حجت است زیرا که قول معصوم علیه السلام کاشف است

از قول

از قول خدای عزوجل و همیشه بود که اصحاب ما رضوان الله علیهم
قدیما و حدیثا احتجاج بان می کردند چنانچه مخفی نیست بر کسیکه
غور کند و تامل نماید کتاب کافی را که مصنف شیخ محمد بن یعقوب
کلینی است و ملاحظه نماید کتب صدوق علیه الرحمة را و موید اینست
آنچه که شیخ طوسی قدس الله روحه در کتاب عده فرموده
که جمیع متکلمین و فقها با اختلاف مذاهب قایل بحجیة اجماع
شده اند در اینجا چند فایده است فایده اولی آنکه بعضی منع از
انعقاد اجماع بر امری نموده اند زیرا که قیاس کردند آن را بر اینکه
اتفاق کردن مردمان بر ماکول واحد در زمان واحد ممتنع است

همچنین اتفاق مردمان بر امری از امور ممتنع است و این
منع ضعیف است از جهة آنکه این امتناع عادی بسبب اختلاف
دواعی موجب اختلاف امزجه است و این در ما نحن فیه
جاری نمی شود چنانچه مخفی نیست بر کسی که اندک شعوری داشته
داشته باشد و ضعیف و سست میگرداند این توهم را اتفاق
مسلمین بر مسایل کثیره مثل وجوب نماز ظهر مثلا در شریعه
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم پس بدرستی که ما یقینا
میدانیم و هیچ گونه شک و ریب راه بان ندارد که کسانی که
ایمان بخدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم از امت آنحضرت

صلاته

صلی الله علیه و آله آورده‌اند اتفاق دارند بر وجوب نماز ظهر
و مثل مباح بودن متعه پس بدرستی که ما جزم و یقین داریم
بآنکه جمیع علماء فرقهٔ حقهٔ محقه اجماع دارند بر اباحهٔ آن
فایدهٔ ثانیه آن است که بعضی انکار کرده‌اند تحقق علم باجماع را
زیرا که علم بجمیع علماء که منتشر در شرق و غرب عالم هستند
موقوف است بر علم باشخاص و اعیان ایشان و بتفاصیل
اقوال ایشان و بعلم بآنکه قول هر کسی از صمیم قلبش که احتمال
کذب و خوف راه ندارد و این بحسب عادت ممتنع است
وجواب این آنست که علم بانعقاد اجماع در زمان امامان علیهم السلام

در نهایت آسانی بوده زیرا که حاصل شدن علم ببودن علما
بلد یا محله یا قبیله که در آنها معصوم علیه السلام باشد و متفق باشند بر
حکمی مستبعد نیست بسا اوقات هست که علم حاصل میشود ما را باتفاق
اهل بلدی بر امری بدون نظر بسوی ما قول هر واحدی از
ایشان پس بدرستی که حکم می کنیم ما حکمی بیقین باینکه عقلای بلد ما
متفق اند بر اینکه فروختن اشیای خسیسه در بازار ها معیوب است نزد ایشان
با آنکه نرسید بسوی ما قول هر یکی از آنها و اما در زمان غیبت امامان
سلام الله علیهم اجمعین پس کا هست که علم حاصل میشود باتفاق و اجماع
از ملاحظه مصنفات اصحاب ما رضوان الله علیهم اجمعین در مسایل کثیره

مثل قول بحسن وقبح عقلیین ومباح بودن متعه واستحباب جماعت
در نمازهای یومیه بلکه این از ضروریات اسلام است واحادیث
بسیار وفضیلت آن از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده و حق تعالی
الله تعالی میفرماید وَارْکَعُوا مَعَ الرَّاکِعِینَ و
ظاهر اینست که مراد ازین نماز بجماعت است ورؤسا مفسرین
واکثرین ایشان نیز موافق اند درین معنی وشیخ طوسی قدس سره
روایت کرد از ابی عبد الله علیه السلام که جناب رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که نیست نماز از برای کسی که
در مسجد نمی گذارد با مسلمانان و در روایتی از آنحضرت صلی الله

علیه و آله وارد شده است که جایز است غیبت کردن کسی که
ترک جماعت میکند و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود هر کس که
نماز پنجگانه را بجماعت میگذارد پس درباره او گمان نیک کنید
و نیز فرمود ملعون است ملعون است ملعون است کسی که ترک
کند نماز مسلمین را و در روایتی از حضرات ائمه علیهم السلام وارد
شده است که نماز بجماعت بهتر است از نماز در مسجد کوفه و مرویست
از ایشان علیهم صلوات الله الرحمان که نماز در آن بهتر است از
هزار نماز و در روایتی وارد شده است که کسیکه نماز را بجماعت
میگذارد مینویسند از برای او بهر رکعتی هزار رکعت و نیز از آنحضرت

مرویست کسی که نماز را بجماعت بگذارد الله تعالی حیا می کند
انکه دعا او را رد کند و نیز وارد شده است که هر رکعتی که گذارده
می شود بجماعت محبوب تراست نزد خدای عز و جل از
عبادت چهل سال و ازین قبیل بسیار وارد شده است
که ذکر آن موجب تطویل می شود فایده سیوم آنست که
هرگاه تو اعتراض می کنی که هرگاه اجماع حجت است
از جهة آنکه کاشف هست از قول معصوم علیه السلام پس کدام
وجه است که حدیثی که مخالف اجماع باشد آن را عمل
می کنند جواب آن را بدو وجه می دهیم اول آنکه تعیین نیست

که آن حدیث قول معصوم علیه السلام است زیرا که قطع
بصدور هر حدیثی از ایشان نیست همچنانکه مستفاد می
شود از جمله از اخبار و تصریح کرده اند بآن جمعی از علماء
اخبار و اجماع دلیلی است قاطع و کاشف از قول
معصوم علیه السلام در واقع پس چاره نیست که بر خبر
واحد که ظنی است مقدم داشته می شود دویم آنکه در
حدیث احتمال تقیه میرود و این احتمال در اجماع راه
ندارد زیرا که اجتماع اصحاب معصوم علیه السلام بر امری
که واقعی نباشد با وجود آنکه ایشان از خواص معصوم و صاحبان

اسرار باشند از روی عادت محال است پس من بسیار
تعجب می کنم از استعجاب فرقهٔ متحدثهٔ اخباریه سجاصل
شدن علم باجماع با وجود آنکه دعوای قطع و یقین
می کنند در این که هر چیزی را که فتوی میدهند در جمیع مسایل
که آن حق و واقعی است پس کاشکی من هم میدانستم
که چگونه علم حاصل می شود از برای ایشان بحکمی که عام
است و بانتفاء مخصص در ان و حالانکه این موقوف
است بر وجود جمیع دلایل و مدارک شرعیه با وجود
آنکه مدارک شرعیه منتشر است در اقطار عالم و بسیاری از

آن ها ضایع و تلف شده است و هرگاه وجود آن هم

فرض شود پس کدام سبیل است بسوی جمع نمودن آن

و نظر و بحث کردن دران و غایت سعی آنها عدم وجدان است

و آن دلالت بر عدم وجود نمیکند پس مع انکه ایشان از بلحی ساخته و مضطرب

دعوای قطع و یقین بسوی علم عادی وهم و تخیل خالی از تحصیل گشته چگونه این امر و این چه

شدنی است و حال آنکه علم عادی آن چیزی است که خلاف آن محال باشد

عادت و حال آنکه می بینیم ایشان را که اختلاف در احکام می

کنند و یکدیگر را تخطئه می نمایند و این از خوارق عادت

نیست همچنین افاده کرد والد من علامه ادام الله ظله

تحقیق

بتحقیق مناسب مقام این است که ذکر شود حکایتی که متعلق
باینمقام است و آن این است که من روزی مشغول درس
شرح لمعه دمشقیه بودم در خدمت والد ماجد خود ادام الله
ارشاده و مروی از اخبارین نیز حاضر بوده و سماعت
میکرد پس با او اتفاق کلام درین مسئله شد پس گفت
والد بزرگوارم او را چه چیز اراده می کنید در اینکه دعوای
یقین می نمائید در مسایل فقهیه آیا اراده می کنید که ما
مکلف هستیم بان یقینا هرچند حکم الله والواقعی غیر آن
باشد فنعم الوفاق و هرگاه اراده می کنید این که هر

چیزی که رای ما بسوی آن منتهی می شود بعد از فحص تام پس
آن حکم الله واقعی است و این را ما مسلّم نمی داریم زیرا که اختلاف
شما اول دلیل است بر آنکه هر واحدی از شما مصیب نیست
پس مکابره کرد آن مرد و مبالغه نمود در ان و ادّعا
کرد که من مامور و مکلفم بآنچه که حکم واقعی است و
از برای خدای تعالی حکم ثانوی نیست پس من گفتم
ای مرد چه می گوئی در مقامی که یکی از دو طرف بحسب باشد
و مشتبه بدیگری می شود و مردی از یکی ازین دو طرف
قدر آبی بگیرد و مردی دیگر از طرف دیگر قدر آبی میگیرد

اما دو

آیا تو حکم می کنی باین که دست هر یکی از اینها پاک است
در جواب گفت بلی پس من گفتم که هرگاه این دو دست
ملاقات مینمایند آیا تو حکم بنجاست این هم می کنی گفت
بلی و من گفتم پس حکم بنجاست این هر دو دست بنود مگر
از راه آنکه دست یکی ازین دو مرد در وقع نجس بوده پس آن مرد در [illegible]
بحید وَالحَمدُ لِلّٰهِ عَلیٰ مَا اَبَانَ الحَقَّ مجلس روز
پنجشنبه هفتم ماه مبارک رمضان حق تعالی فرموده
است وَاتلُ عَلَیهِم نَبَاَ نُوحٍ اِذ قَالَ لِقَومِهٖ
یَا قَومِ اِن کَانَ کَبُرَ عَلَیکُم مَقَامِی

وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللّٰهِ فَعَلَى اللّٰهِ

تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ

ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا

إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ ۞ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا

سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللّٰهِ

وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ

وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ

عاقبة

عاقِبَةُ المُنذَرِینَ مولانا طبرسی رحمه الله در
مجمع البیان گفته که امر نمود حق تعالی پیغمبر خود را صلی الله
علیه وآله وسلم باین که بخوان بر ایشان قصه نوح
علیه السلام هنگامی که خطاب بقوم خود کرد وگفت که
ای قوم هرگاه بزرگ وشاق می پندارید ماندن مرا در
میان شما وتنبیه وموعظه من شما را بحجتهای خداوند
عالمیان بتوحید وعدل وشما عازم قتل من هستید پس بر
خدا توکل می نمایم وامر خود را باو می سپارم وباو اعتماد
می کنم اینکه باز دارد مرا از امر شما پس عزم کنید بر امر خود با

شریک های خود و عزم کشتن من نمائید و بعد از ان
نباشد امر شما و اندوه بر شما که تردد در ان داشته باشید
بعد از ان بیائید بقتل من هر گاه راهی بان خواهید
یافت و تاخیر مورزید و مرا مهلت مدهید و این از معجزات
حضرت نوح علیه السلام است زیرا که آنحضرت تنها با چند
نفر کمی بود و خبر داد ایشان را که قادر بر قتل او نیستند بسبب
انکه بر خدای تعالی اعتماد می داشت و نصرت و یاری او
بر خدا لازم بود زیرا که حق تعالی فرموده است هر که توکل
کند بر خدا پس او هست نگهبان او و دیگر فرمود که آیا نیست

بحزن صح

خدا

خدای تعالی کفایت کننده امر بنده خود را ودیگر فرموده است

که هرکه توکل کند بر خدا پس البته خدا عزیز و حکیم است دیلمی

در معنی این گفته است که یعنی غالب است که ذلیل و خوار نکند

کسی را که طلب رهائی نماید از او و ضایع نمی کند کسی را که

التجا باو می برد و حکیمی است که کوتاهی نمی کند از تدبیر

کسی که اعتصام باو سازد دوم روی است که وحی کرد حق

تعالی بسوی داود علی نبینا و آله و علیه السلام هیچ بنده نیست

که اعتصام بجوید بمن سوای خلق من و همه اهل آسمانها

و زمین ها بمکر و کید او باشند مگر اینکه بگردانم از برای

او مخرجی گفت و یلی سزاوار است از برای کسی که راه
توکل را سلوک کند این که بگرداند نفس خود را پیش حق تعالی
در محلی که جاری شوند بر او امور مثل میت در نزد غاسل
بگرداند او را هر جا که می خواهد بعد از ان مخفی نیست که
توکل اعتصام بخداست و قطع علایق از خلایق و سعی
طلب منافی این نمی باشد زیرا که حق تعالی امر بطلب
فرموده است در قول خود فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن
رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ یعنی بروید در جوانب و اطراف زمین و بخورید
از رزق او و بسوی اوست نشور و در کتاب کافی از حضرت امام محمد

ناطق جعفر بن محمد الصادق مرویست که چهار نفر اند که دعای ایشان
مستجاب نیست اول مردیکه در خانه نشیند و بگوید اللهم ارزقنی پس
گفته می شود از برای او آیا امر نکردیم ترا بالسعی و طلب دوم مردیکه دعای
بد بنسبت بزن خود کند پس گفته میشود با او آیا نگردانیدیم ترا بر او مسلط سیم
مردیکه او را مالی باشد و ضایع کند و بگوید اللهم ارزقنی پس گفته شود
او را آیا امر نکردیم ترا بمیانه روی باصلاح حال خود و بعد از آن این
آیه را خواند والذین انفقوا و لم یسرفوا و لم یقتروا و کان
بین ذلک قواما ملخص مضمون صدق مشحون آیه وافی هدایه آنکه
کسانیکه انفاق می نمایند و از میانه روی تجاوز نمی کنند و تنگی هم نمی

نگردانیدیم

کنند و بباشند میانه اسراف و بخل قوام یعنی انتظام امر دو مرد یکی با دیگری داشته

باشد پس قرض می‌دهد مال خود را بیکسی و شاهد نمیگیرد بر او پس میگوید در اثنا آنکه آیا

امر نکردم من ترا آنکه شاهد بگیری کسی را بر او و مرویست که اعرابی داخل

مسجد نبی صلّی الله علیه و آله شده پس گفت او را ناقهٔ خود

را ببندم گفت نه من بتحقیق توکل بر خدا کردم پس حضرت فرمود

به بند او را و توکل بر خدا کن و محمّد بن عجلان گفت مرا

احتیاج عظیمی روی داد و دین بسیاری هم بر ذمهٔ

من بود پس متوجه شدم بسوی ابو الحسن بن زید و او امیر

مدینه بود و میان من و میان او معرفتی بود پس محمد بن

عبد الله بن حسن (ع)

عبدالله بن امام محمد باقر علیه السلام در راه مرا ملاقات
کرد پس گفت مرا که من شنیده ام که در ضیق و تنگدستی هستی
پس از کدام کس چاره این امر می جوئی و من گفتم که حسن بن
زید را از جهت دفع این مهم قصد نموده ام پس گفت مرا
که الحال حاجت تو برآورده نمی شود بر تو لازم است که چاره
این امر طلب کنی از کسی که اقدر الاقدرین و اکرم الاکرمین
است زیرا که من شنیده ام از عم عالی مقدار خود جعفر
بن محمد علیهما السلام که میگفت وحی نازل کرد خدای عز
وجل بسوی بعض پیغمبرانش در بعضی وحی خود قسم بعزت

خود وجلال خود وعظمت وارتفاع خود یاد میکنم که هر آئینه
قطع می کنم امید هر امیدواری که از غیر من امید می دارد
و هر آئینه می پوشانم او را جامۀ ذلت وخواری در میان
مردم آیا امید میدارد بندۀ من در شدتها از غیر من وحال آنکه
اسباب آن بدست من است وامید میدارد از غیر من و
منم غنی وجواد ودرهای حاجت نزد من است وبدست من
کلیدهای آن است پس چرا می بینم بندۀ خود را که از من اعراض
میکنند وحال آنکه بتحقیق عطا کردم باو بجود وکرم خود چیزی را
که از من سوال نکرده پس اعراض نمود وطلب کرد در حوایج خود

غیر مرا

غیر مرا و منم خدای بحق که غیر از من خدای دیگر نیست ابتدا می
کنم به بخشش بغیر از سوال آیا جود و کرم نیست مرا آیا دنیا و
آخرت در دست من نیست اگر چنانچه هر یکی از اهل آسمان ها و
زمین ها مرا سوال می کند که مثل ملک آسمان ها و زمین ها پس
او را من عطا میکنم و مثل پر پشه از ملک من کم نمی شود پس
ویل و عذاب باد مر کسی را که از من اعراض میکنید و میخواهد حاجات
خود را و دفع شدت های خود را از غیر من و مروی است که
تاجری در مدینه سفر میکرد از مدینه بسوی شام و رفیق قافله
نمی شد و توکل بر خدا می نمود پس اتفاقا دزدی او را گرفت و

بدهم

پس صدا زد او را پس ایستاد و گفت او را که بگیر مال مرا و
بگذار مرا پس آن دزد گفت که من از جان ترا نمی گذارم پس
او را گفت بگذار مرا تا چهار رکعت نماز بگذارم پس زد او را
گفت هرچه میخواهی بکن پس وضو گرفت و نماز گذارد بعد
ازان دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت یا

وَدُودُ یَا وَدُودُ یَا ذَا الْعَرْشِ الْمَجِیدِ یَا سَیِّدِی
یَا سَیِّدِی یَا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِیدِ یَا فَعَّالُ لِمَا یُرِیدُ
اَسْاَلُکَ بِنُورِ وَجْهِکَ الَّذِی مَلَأَ اَرْکَانَ عَرْشِکَ
وَاَسْاَلُکَ بِقُدْرَتِکَ الَّتِی قَدَرْتَ بِهَا عَلَی جَمِیعِ

ملك

خلقك وبرحمتك التي وسعت كل شئ لا اله الا
انت یا مغیث اغثنی یا مغیث صل علی محمد
وآل محمد واغثنی پس ناگاه سواری براسپ نیلگون پیدا شده
وجامهای سبز پوشیده ونیزه در دست داشت پس آن نیزه
ضرب شدید بران دزد زد وکشت او را بعد از آن گفت ای
تاجر بدانکه تحقیق من ملکی هستم از آسمان سیم هنگامیکه دعا کردی تو شنیده ایم
در ها آسمان گشوده شدند پس جبرئیل نازل شد وامر کرد
مرا بقتل او وبدان ای بنده خدا بدرستیکه دعا نکرد باین دعا تو
هیچ غمگین واندوهناکی مگر اینکه الله تعالی غم را از او دور کرد

واعانت کرد او را پس آن سوداگر صحیح و سالم بسوی مدینه برگشت

پس احوال خود بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله عرض

نمود پس آنحضرت فرمود که بتحقیق تلقین کرد ترا اسماء حسنی

آنچنان اسماء حسنی که هرگاه بآن ها دعا کرده می شود اجابت

می کند و هرگاه بآنها سوال کرده می شود عطا می کند و باز گردیم

بسوی آنچه که مشغول بآن هستیم پس میگوییم فَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ یعنی هرگاه

میروید از حق و اتباع و قبول نمیکنید آن را و نظر نمی کنید در آن

فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ اَجْرٍ یعنی طلب نمیکنیم من از شما اجری بر آنچه که من

رسانیده ام بسوی شما از جانب حقتعالی پس گران شد این امر بر ایشان

رجوع

و بعض گفته

وبعضی گفتند که معنیش اینست که هرگاه اعراض کنید شما از قبول قول
من و دعوت من مر شما را بسوی توحید خدای تعالی ضرر نمیرساند مرا
زیرا که من طمع در مال شما نکرده ام تا بسبب اعراض شما از من
فوت شود و خبر این نیست که ضرر شما عاید شود اِنْ اَجْرِيَ اِلّا
عَلَی اللّٰهِ نیست اجر من مگر بر خدای عز و جل در روز قیامت و من
میگویم که مخفی نماند که محبوب ترین اشیا بسوی خدای تعالی دعوت
و محافظت احکام اوست چنانچه مرویست که نزد پیغمبر خدا ذکر دو مرد شده
که یکی نماز واجب را بجا می آورد و می نشیند و تعلیم می نماید مردم را
بخیر و دیگری روزها را روزه میدارد و شبها را نماز میکند پس آنحضرت

هدایت و دعوت مردم بسوی دین خدا است مجـ

فرموده فضیلت اول بر دوم مانند فضیلت منست بر پستترین شما و
تحقیق ثنا کرد خدای تعالی بر اسمعیل بقول خود صادق الوعد و کان
رسولاً نبیا و کان یامر اهله بالصلوة والزکوة و کان عند ربه مرضیا و این
اسمعیل غیر اسمعیل پیغمبر است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام مرویست
مبعوث کرد او را الله تعالی بسوی قوم خود پس تکذیب کردند او را و کشتند
او را و پوست از روی مبارکش بر کشیدند پس غضب کرد الله تعالی و
بر ایشان متوجه ساخت ملکی سطاطائیل نام بسوی او و از برای
عذاب آن قوم پس گفت ای اسمعیل منم سطاطائیل ملک عذاب متوجه
ساخت رب العزت بسوی تو تا عذاب کنم قوم ترا بانواع عذاب اگر تو

میخواهی پس گفت مراو را اسمعیل مرا حاجتی نیست در بن ای سطاطایل

پس وحی کرد الله تعالی بسوی اسمعیل پس چیست حاجت

تو ای اسمعیل پس اسمعیل گفت ای پروردگار من بدرستی

که تو میثاق گرفتی از برای خود بربوبیت واز برای محمّد

صلی الله علیه واله وسلم بپیغمبری واز برای اوصیاء او

بولایت وخبر دادی خلق خود را بخبری که امت او با

حسین بن علی علیهما السّلام بعد از پیغمبر صلی الله علیه واله

وسلم خواهند کرد وبدرستی که تو وعده دادی حسین علیه السّلام

را بانیکه باز آوری او را در دنیا تا انتقام میکیرد از آن کسانیکه

جور و جفا با او کردند پس حاجت من بسوی تو ای پروردگار

من آنست که مرا هم باز بفرستی بدنیا تا من هم

انتقام بگیرم از کسانی که با من ظلم و ستم کردند و مرا

کشتند همچنانکه باز کردانی حسین علیه السلام را پس وعده

داد الله تعالی اسمعیل را بان پس او باز بدنیا می آید با حسین

علیه الصلوة والسلام و در روایتی دیگر نیز از حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام وارد شده است که اسمعیل پیغمبر خدا

وعده داد مردی را بصفاح یعنی بجائی پس در آنجا یکسال انتظار کشید

و اهل مکه جستند او را و ندانستند که او کجاست تا آنکه مردی با او بر خورد

بر گفت

پس گفت ای نبی خدا ضعیف و هلاک شدیم بعد از تو پس اسمعیل
گفت بدرستیکه فلانکس وعده گرفت از من که اینجا باشم و هرگز
ازین مقام نروم تا آنکه آن مرد می آید گفت که پس بیرون آمدند
در طلب آن شخص و گفتند او را که ای دشمن خدا وعده دادی
پیغمبر خدا را پس خلف کردی وعده او را پس اسمعیل گفت
که آگاه باشید قسم بخدا هرگاه آن مرد نمی آمد از همانجا محشر می
شدم پس نازل کرد الله تعالی در باره او وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ
إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ یعنی یاد کن ای محمد
صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب اسمعیل را بدرستیکه او صادق

الوعده است بعد از ان نوح علیه السلام گفت بعد از انکه
خبرداد ایشانرا که فاورستید بر قتل او وَاُمِرْتُ اَنْ اَكُوْنَ
مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ یعنی امر کرد مرا الله تعالی اینکه از مسلمانان
یعنی از تسلیم کنندکان امر او باشم فَكَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند
اورا درانکه او نبی خداست و فرستاده او تا دعوت کند ایشان
را بسوی طاعت او تعالی فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَّعَهٗ فِي
الْفُلْكِ پس نجات دادیم ما او را و هر کس که با او در کشتی
بود وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ یعنی کردانیدیم کسانی را که نجات یافتند
با نوح خلف از برای کسی که هلاک شد بغرق وَاَغْرَقْنَا

الذین کذبوا بایاتنا وغرق ساختیم ما کسانی را که
تکذیب کردند آیات ما را پس ببین و تفکر کن ای عاقل کیف
کان عاقبة المنذرین چگونه باشد انجام کار ترسانیدگان
یعنی چگونه هلاک کرد ایشان را الله تعالی و مرویست که از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه وآله سؤال کردند
از کشتی نوح که چقدر عرض و طول او بود پس آنحضرت فرمود که
طول آن هشتصد ذراع و عرض آن ششصد ذراع و بلندی آن
بطرف آسمان هشتاد ذراع بود و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمودند آب در زمان نوح بر

کوهی و صحرا و بیابانی پانزده ذراع بلند شد علامه مجلسی اعلی الله
مقامه در بحار فرموده یعنی کمتر از آن نبوده اگرچه زیاده از این در
مواضع باشد و احتمال است که سطح آب غیر مستوی باشد مانند زمین
باعجاز آنحضرت علیه السلام مجلسی در شنبه نهم ماه مبارک رمضان از
همدانی از علی واو از پدرش واو از هروی از حضرت امام رضا
علیه و آبائه و اولاده آلاف التحیة و الثناء گفت که من از آن   مروی است که
سرور پرسیدم که بکدام سبب غرق ساخت الله تعالی
تمام دنیا را در زمان نوح علیه السلام و حال آنکه در میان قوم او
اطفال و بی گناهان بودند پس آنجناب علیه الصلوة و السلام

فرزند

فرمودند که اطفال درمیان آن ها نبودند زیرا که الله تعالی
عقیم ساخت اصلاب قوم نوح را و ارحام زنهای ایشان
را چهل سال پس منقطع گشت نسل ایشان پس غرق شدند و
طفلی درمیان آن ها نبود و نیست خدای عزّ و جلّ که هلاک کند
بعذاب خود کسی را که گناهی نداشته باشد و امّا باقین از قوم نوح
نمودند[2] پس غرق شدند بسبب اینکه تکذیب نوح پیغمبر را الحدیث پس اگر تو بگوئی که چگونه است حال
اخباری که دران وارد شده که از و سبحانه گاهی صادر می شود
الم رسانیدن کسی که مستحق آن نیست آیا نیست این تعذیب
کسی که گناهی نکرده من می گویم که هرگاه درین مصلحتی از برای

ایشان باشد پس این تعذیب ایشان نیست بلکه انعام بر
ایشان و اکرام از برای ایشان است جد من اعلی الله مقامه
فی دار السلام و حشره مع موالیه الکرام علیهم الصلوة والسلام در کتاب
عماد الاسلام فرموده آنچه را که معنی آن اینست که الم یا حسن است
یا قبیح و قبیح صادر نمی شود از الله سبحانه همچنانکه در محل
خود ثابت شده و حسن گاهی صادر می شود از او تعالی لبعض
اعلام گفته حسن است یا از برای جلب نفع عظیم از الم مانند تحمل
مشقت در طلب ریاست و طلب علم یا دفع ضرر زاید بر او
مانند فصد گرفتن از برای دور شدن مرض یا از جهة بودن متالم

سزاوار بودن مانند الم قصاص یا از جهة بودن آن مشتمل بر عوض
دادن مانند اجاره یا از جهة بودن آن بر وجه مدافعه یعنی دفع
شر از خود کردن چنانچه هرگاه ما بکشیم کسی را که اراده کشتن ما
دارد یا باشد از جهة جریان عادت همچنان که کسی که در دریا بیفتد
پس غرق خواهد شد وقتی که این را شناختی و دانستی پس بدان
بدرستیکه المهائی که از حق تعالی صادر میشود از غیر جهة استحقاق
مانند الم معصومین و مجانین و اطفال یا بر جهة تعذیب و
استحقاق است و در اول از دو امر چاره نیست یکی آنکه در آن
غرضی زاید بر الم باشد بوجهی که هرگاه متالم را اختیار دهند

میان عوض با الم و میان عدم الم بدون عوض هر آینه اختیار
نماید الم با عوض را دویم آنکه این الم مشتمل بر لطف است یا
از برای متالم هر گاه مکلف باشد و اگر مکلف نباشد پس لطف
از برای یکی دیگر خواهد بود و در دویم عوضی نیست زیرا که آن
خیر است و من می گویم که هر گاه این را شناختی و دریافتی
پس بدان اینکه معنی قول او فعوضوا الاطفال فیهم وما کان
الله تا آخر کلامش این است که هر گاه اجرای الم بر ایشان
جاری نشد هر آینه این تعذیب است مر کسانی که را مستحق نبودند
عذاب را و ایلام ایشان مشتمل بر لطف نبود نه برای ایشان

ونه برای غیر ایشان تا آنکه حسن باشد پس مندفع گشت آنچه
قریب بود که توهم شود از آنکه ایلام ایشان اگر مشتمل بر مصلحت
گاهی باشد پس خوب نیست قول او وما کان الله در تعلیل
غرق نشدن ایشان پس اگر میگوئی که هرگاه ثابت است که
الله سبحانه عذاب نمیکند کسی را که سزاوار آن نیست و هر گاه
المی با و میرسد از جانب حق تعالی عطا میکند او را از نعمتهای
خود چنان نعمتی که هرگاه مخیر گردانند متالم را میان آن
نعمت و میان الم هر آئینه اختیار نماید الم را با آن پس
تعذیب از برای او نیست بلکه انعام از برای او است پس

چیست حال احادیثی که دران امر بکناره شدن از مجالس
گنهکاران وارد شده بعلت آنکه الله تعالی گاه است که عذابی
برایشان نازل کند پس مبتلا میکند بآن عذاب کسی را که در
میان آن قوم باشد هر چند از آن هم نباشد زیرا که فرمودن
ایشان پس مبتلا می کند بعذاب آنقوم تخلف است و معنی
ندارد این را در جائی که ایلام انعام باشد در جواب میگویم که
هرگاه از هم نشینی با گنه کاران وظالمان راهی کردند پس
لامحاله دوری از صحبت و همنشینی آنها اختیار باید کرد چون
آنکه گرفتار عذاب مثل عذاب ایشان شود ولازم نیست که

خدای تعالی عوض آن تا آنکه مرغوب الیه باشد از جهة آنکه بعد
از وارد شدن نهی آنشخص بر خود ظلم کرده پس تدبر کن و یاد بگیر
آنچه من ذکر کردم و الحال شروع می نمایم با بآنچه در ینباب از
ارباب عصمت و طهارت علیهم صلوات الله الملک الوهاب
پس میگویم از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه و آبائه و اولاده الطاهرین صلوات الله رب العالمین
مرویست که آنحضرت فرمود که گذشت عیسی بن مریم علیهما السلام
بر دیهی که بتحقیق مرده بودند اهل آن وجانوران پرنده و
حیوانات چرنده آن ده و باصحاب خود گفت آگاه باشید

وارد گشته

بدرستی که اینمردم مرده اند مگر بغضب الهی که بسبب گناهی که از
ایشان سرزده ایشانرا فرا گرفته است چه اگر متفرق و جدا جدا
می مردند یکدیگر را دفن میکردند پس حواریان که اصحاب و خواص
حضرت عیسی علیه السلام بودند گفتند که ای روح الله و ای کلمة
الله دعا کن بدرگاه الهی که ایشانرا زنده گرداند از برای ما
تا خبر دهند بما که عمل ایشان چه بوده و بچه عمل مستوجب این
عقوبت شده اند تا ما پیرامون آن عمل نگردیم و از آن اجتناب
نمائیم پس عیسی علیه السلام ملتمس ایشان را در معرض انجاح در آورده
دعا کرد بدرگاه احدیت و احیای ایشان را از خدای خود

درخواست پس دعای وی در معرض اجابت در آورده ندا در دادند که طلب کن
ای عیسی ایشان را که جواب تو خواهند داد پس عیسی علیه السلام در
اثنای شب و وقت تصفیهٔ هوا از کدورت انفاس خلایق بر
خاست و بر جای بلند از زمین بر آمد و گفت ای اهل این قریه
شخصی از ایشان مبادرت بجواب نمود گفت لبیک یا روح
الله و کلمه عیسی گفت وای بر شما خبر دهید مرا که اعمال
آن
شما در دار دنیا چه بود و بچه سبب مستوجب این عقوبت شده اید
شخص گفت عمل ما عبادت طاغوت بود و دوستی دنیا با ترس
اندک و آرزوی دور و دراز و نهایت غفلت و در گرفتاری لهو و

بعد پس عیسی علیه السلام گفت چیگونه بود دوستی شما با دنیا گفت مرد
در جوابش گفت مانند دوستی طفل بمادر خود که هرگاه روی بما می
آورد خوشحال و فرحناک می شدیم و هرگاه روی از ما بر می تافت
می گریستیم و غمگین می شدیم حضرت عیسی علیه السلام گفت عبادت
شما بر طاغوت را چگونه بود آن مرد گفت اطاعت می کردیم
اهل معاصی را و آنچه ما را بران می داشتند بعمل می آوردیم
عیسی علیه السلام گفت انجام کار شما چگونه شد گفت خوابیدیم
شبی بعافیت بدن و رفاهیت حال و صباحش خود را در
هاویه دیدیم پرسید که هاویه چیست گفت سجین عیسی گفت سجین

بعافیت

چه خبر است گفت کوه های آتشین که بتجربه سوختن بر می افروزند
شعله می کشد بر ما تا روز قیامت عیسی علیه السلام گفت در آن
وقت شما چه گفتید و شما را چه گفتند گفت گفتیم ما را باز بدنیا
بفرستید تا بزهد و پرهیزکاری قیام نمائیم و تلافی تقصیری که از
ما در وجود آمده بکنیم در جواب ما گفتند که دروغ می گوئید
چون بدنیا برگردید بقول خود عمل نخواهید کرد و عیسی علیه السلام
گفت چون است که غیر از تو کسی از اینها با من سخن در نیامده گفت
ای روح الله ایشان را بزیر لجامهای آتشین در آورده اند
و سر آن را بدست ملائکه سخت و شدید داده اند و من اگر چه در

میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم و عمل ایشان از من
واقع نشده بود پس چون عذاب بر ایشان نازل شد مرا نیز
با ایشان گرفت پس مرا بموی در آویخته بر کنار دوزخ باز
داشتند و مشرف بر افتادن در آن نمی دانم که بروی در خواهم
افتاد در آتش یا رهائی از آن خواهم یافت پس عیسی علیه السلام
روی مبارک خود را بجانب حواریان کرد و گفت ای دوستان
خدا خوردن نان خشک با نمک نیم کوفته و خوابیدن بر مزبله
بسیار خوب است با عافیت دنیا و آخرت و مرویست که در پیش
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهلول آمد و بر نفس خود گریست و سینا

قصه بهلول نبّاش

بود و حضرت فرمودند و رسوای فاسق با وجود آنکه طلب کنند
آمرزش از گناه خود آمده بود همچنانکه روایت کرده شده در
امالی صدوق علیه الرحمه از عبدالرحمن بن القسم الدوسی گفت معاذ
بن جبل در پیش رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم گریه کنان در
آمد پس سلام کرد بر آنحضرت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
جواب سلامش دادند بعد از آن فرمودند چه چیز میگریاند ترا
ای معاذ پس گفت ای رسولخدا صلی الله علیه و آله بدرستیکه
بر سر در جوانی است تازه رو و پاکیزه رنگ و خوش صورت
گریه می کند بر جوانی خود مانند گریه زنی که پسرش مرده باشد

و می خواهد که بخدمت شریف تو حاضر شود پس جناب رسولخدا

صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که حاضر کن این جوان را نزد

من ای معاذ پس معاذ او را بخدمت آنحضرت صلی الله علیه

و آله وسلم در آورد پس او سلام کرد بر پیغمبر خدا و آنحضرت

جواب سلامش دادند بعد از آن با او فرمودند چه خبر میگریاند

ترا ای جوان گفت چرا نمی گریم و حال آنکه بتحقیق گناهانی چند

از من صادر شده هر گاه مواخذه می کند خدای عز و جل بر

بعض آن گناهان مرا داخل دوزخ میگرداند و حال خود را نمی

بینیم مگر آنکه عنقریب است که مرا مواخذه می کند بسبب آن و هرگز

نمی آمرزد پس آنحضرت فرمودند که آیا بخدا شریک گردانیدی
چیزی را در جواب گفت پناه میبرم بسوی خدا از اینکه شریک
سازم با پروردگار خود چیزی را پس حضرت پیغمبر صلعم فرمودند
آیا پس قتل نمودی نفسی را که حرام کرده است خدای تعالی
تو آن را گفت نه پس آنجناب ارشاد فرمودند می آمرزد خدای
تعالی گناهانت را هر چند مانند کوههای ثابت باشد
آن جوان گفت گناهان بزرگتر از کوههای ثابت هستند
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند می آمرزد گناهان
اگر چه باشند مانند هفت زمین و ریگهای آن و دریاها و درختهای

آن و آنچه در آن از مخلوقات دیگر است آن جوان گفت بدرستیکه گناه من بزرگتر انداز

هفت زمین و دریاها و ریگهای آن و درختان آن و آنچه در آنست از مخلوقات پس جناب رسالت

مآب فرمودند آمرزد الله تعالی گناهان ترا اگرچه باشند باآسمانها و ستارهای آن و مثل عرش

و کرسی باشد پس آن جوان گفت بدرستیکه گناهان من از این بزرگتر اند پس

نظر کرد بسوی او جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند

هیئة غضبناک بعد از آن گفت وای باد بر تو ای جوان

گناهان تو اعظم اند یا پروردگار تو پس آن جوان بر رو

در افتاد و میگفت سبحان الله ربی یعنی پاک و منزه

میدانم خدای خود را از آنچه که لایق بذات و صفات او

نیست

نیست هیچ چیزی اعظم از پروردگار من نیست پروردگار من
اعظم است ای پیغمبر خدا از هر عظیمی پس آنحضرت فرمودند
می آمرزد گناهان عظیم را مگر پروردگار عظیم پس آن جوان گفت
نه قسم بخدا ای رسولخدا صلی الله علیه وآله بعد از آن آنجوان
ساکت شد پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم با وگفت وای
باد بر تو آیا خبر میدهی بمن گناهی از گناهان تو گفت
بلی خبر میدهم ترا بدرستیکه من سالها نبش قبور میکردم یعنی
قبرهای مردم را می شکافتم و مرده گان را بیرون می آوردم
وکفن را از ایشان می بردم پس دران حال دختری از دختران

انصار مرد پس او را بقبرستان بردند و دفن کردند و خویش و
قومش او را دفن نموده بجانهای خود برگشتند و چون شب
شد و من بقبر او آمده ام پس نبش قبرش نموده ام بعد از ان
او را از قبر بیرون آوردم و نزع کردم آنچه را برا و بود از کفنها
و عریان او را بر کنار قبر گذاشتم و برگشتم پس شیطان آمد
مرا پس نزد من اظهار زینت او کرد و میگفت که ندیدی شکم
او را و آیا ندیدی ران های او را و همچنین با من میگفت تا
آنکه برگشتم بسوی آن دختر و خود را نتوانستم که باز دارم تا آنکه
جماع با او کردم و بجای خودش گذاشتم پس ناگاه از پشت سر

من آوازی می آید می گفت ای جوان توی وغدا باد
بر تو از خدا دهنده روز جزا و روزیکه حکم می کند میان من
و تو که مرا در میان مردگان عریان گذاشتی و کفنهای
مرا بردی و مرا گذاشتی که جنب درمیان مردگان برای
حساب خود برخیزم پس وای و عذاب باد بر جوانی تو یا رسول الله صلی
الله علیه و آله من گمان ندارم که بوی بهشت بشنام من هرگز
پس چه می بینی تو در بارهٔ من یا رسول الله صلی الله
علیه و آله پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفت او را که دور شو
از من ای فاسق بدرستیکه من میترسم که با آتش تو بسوزم

پس چه خیر قریب کرد تنرا بسوی آتش دوزخ پس آنحضرت
علیه الصلوة والسلام بکرمی گفت این واشاره میکرد بسوی
او تا آنکه آن مرد از پیش آنحضرت دور شد پس بمدینه متحیر و
مترددبود و بعد از آن بکوهی از کوههای مدینه آمد وعبادت
خدا را پیشه خود کردانید پلاس پوشید هر دو دست خود را
در کردن خود مغلول نموده و ندا کرد ای پروردکار این بندهٔ
تو بهلول در پیش تو مغلول است ای پروردکار توئی که می
شناسی مرا وزایل کن از من آنچه را که میدانی ای پروردکار
من و آقای من بدرستی که وقت صبح از نادمان کشتم و آمدم

بحضرت

بخدمت پیغمبر تو در حالی که تایب و پشیمان بودم پس مرا زند
ساخت و از خدمت شریف خود دور کرد و باین سبب خوف
من زیاده شد پس سوال میکنیم ترا باسم و بزرگی تو و عظمت
سلطان تو هنگیکه قطع نگردانی امید مرا ای آقای من و
باطل نگردانی دعای مرا و نا امید نگردانی مرا از رحمت خود
پس میگفت این کلمات را تا چهل روز و شب و درنده کان و
جانوران وحشی برا و میگریستند پس چون چهل روز و شب
تمام شد دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت بار
خدایا چه کردی اندر حاجت من هرگاه مستجاب نمودی

دعای مرا وا مرزیدی خطای مرا بن وحی کن بسوی پیغمبر خود
واگر دعای مرا مستجاب نکردی و گناه من نیامرزیدی و
اراده عقوبت من داری پس تعجیل نما باتشی که مرا بسوزاند یا بعقوبتی
در دنیا که هلاک میکند مرا وا از فضیحت و رسوایی روز قیمة خلاصی
ده پس نازل بود الله تبارک و تعالی بر پیغمبر خود والذین
اذا فعلوا فاحشة یعنی کسانیکه فاحشة یعنی زنا را عمل ارند
وظلموا انفسهم ظلم و ستم نمایند نفسهای خود را یعنی مرتکب
می شوند بگناهی که اعظم از زناست که آن نبش قبور و بردن
کفن ها می باشد ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم

یعنی خدا را یاد کنند و استغفار می نمایند برای گناهان خود
و از خدا می ترسند و تعجیل توبه می کنند و کیست که بیامرزد گناهها
بغیر از خدا خدای عزوجل می گوید آمد نزا بنده من ای محمد
صلی الله علیه و آله وسلم پس رانده ساختی او را از خود پس
کجا میرود و بسوی که قصد چاره خود نماید و از کدام کس سوال
کند که بیامرزد گناهان او را العبد از ان خدای عزوجل می
فرماید وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ یعنی اصرار
نمی کنند بر آنچه کردند و حالانکه میدانند یعنی اقامه بر زنا و
شگافتن قبور و کرفتن کفن ها أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ

مِن رَبِّهِم وَجَنّاتٌ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ

خالِدِينَ فِيها وَنِعمَ اَجرُ العامِلِينَ یعنی آنجماعت که

مذکور شد جزای ایشان مغفرة است از پروردگار ایشان و

باغهای بهشت که در زیر آن نهرها جاری است در حالی که

همیشه و جاوید در آن باشند و چه بسیار خوب است اجر عاملان

بهشت پس چون نازل شد این آیه بر رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم بیرون آمد در حالیکه تلاوت میکرد و تبسم می

فرمود پس اصحاب خود را ارشاد فرمود که کسی هست که ولات

میکند مرا بر اینجوان تایب پس معاذ گفت یا رسول الله صلی

الله

الله علیه وآله وسلم بما خبر رسیده است در فلان موضع است
پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با اصحاب خود در پی او رفتند
تا آنکه بان کوه منتهی شدند پس بالای آن تشریف بردند
در انجا آن جوان را بر خوردند که در میان دو سنگ ایستاده
بود هر دو دست خود را غل در گردن خود نموده بود و روئیش
سیاه شده بود و مژه های چشمهایش بسبب گریه افتاده بود
و میگفت ای سید و آقای من بتحقیق خوب کردی پیدایش
مرا و بتحقیق خوب کردی صورت مرا پس کاشکی میدانستم
که چه اراده داری با من آیا در آتش دوزخ مرا می سوزانی

یا در جوار خود ساکن کردانی و میگفت بدرستیکه بسیار احسان
کردی بسوی من و نعمت دادی مرا پس کاشکی دریافتمی
که چه باشد انجام کار من آیا بهشت را نصیب من کردانی
یا بسوی آتش دوزخ برانی بار خدایا بدرستیکه گناه من
بزرگتر است از آسمانها و زمینها و از کرسی تو که وسیع
عظیم است و از عرش تو که عظیم است پس کاشکی میدانستم که آیا
مرا می آمرزی یا رسوا میکنی بسبب آن در روز قیامت پس
همچنین میکرر میگفت و میگریست و خاک بر سر میکرد و بتحقیق
درندگان دور وی جمع شده بودند و پرندگان بر سر او

صف کشیده بسبب گریه او نیز میگریستند پس جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک آن جوان آمد
و دستهایش از گردنش رها کرد و خاک از سرش
پاک کرد و گفت ای بهلول من بشارت می دهم
که به تحقیق ترا خدای تعالی از آتش دوزخ آزاد
کرده بعد از ان فرمودند همچنین تدارک گناهان
بکنید مانند بهلول بعد از ان تلاوت فرمودند
آیه سابقه که در شان او نازل شده بود مجلس
روز یکشنبه دهم ماه مبارک

رمضان قال الله تعالى لقد ارسلنا
نوحا الی قومه انی لکم نذیر
مبین ان لا تعبدوا الا الله انی
اخاف علیکم عذاب یوم الیم فقال
الملأ الذین کفروا من قومه ما نریك
الا بشرا مثلنا وما نریك اتبعك الا الذین هم
اراذلنا بادی الرای وما نری لکم علینا من فضل الایه
حاصل معنی آنکه به تحقیق فرستادیم ما نوح را بسوی قوم
خودش و گفت مر ایشانرا بدرستیکه من ترساننده و تخویف

کننده ام.

کنند و امر شما را اینکه عبادت و پرستش نکنید احدی را بغیر
از خدای عزّ و جلّ که معبود بحق است زیرا که من بر شما میترسم
عذاب روزی را که دردناک است پس گفتند مر او را جمعی که از
قوم او کافر شده بودند ما نمی بینیم ترا مگر آنکه تو هم مثل ما بشر هستی و
ترا بر ما مزیتی و فضیلتی نیست زیرا که گمان میکردند که رسول
از جنس بشر نمی باشد و تابع امر تو نشد مگر آنکه فقرائی چند
از ما در ظاهر امر بیرویت تو گرویدند و ترا بر خود فضیلتی نمی بینیم
زیرا که فضیلت در بسیاری مال و حشمت دنیا و شرف
نسب است و همچنین عادت اهل دنیا بود که حقیر می پنداشتند

ارباب دین را هر چند ایشان اکرم و افضل نزد خدا بودند
و از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
مرویست که مرد فقیری بخدمت جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم آمد و نزد آنحضرت مرد تونگری بود پس آن مرد
تونگر جامهٔ خود را پس کشید و از دور شده پس رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم فرمود او را چه چیز ترا باعث این کار شد آیا ترسیدی
که فقر او بتو برسد یا تونگری تو باو میرسد پس گفت یا رسول
الله چون از من این امر صادر شده پس از بابت آن نصف
مال خود را باین شخص میدهم پس جناب رسول خدا صلی الله

علیه و آله وسلم گفت آمرزد فقیر را که قبول میکنی او گفت یا رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم قبول نمیکنم فرمود که چرا قبول نمی
کنی گفت میترسم که مرا هم کبر و غرور داخل شود و همچنانکه این مرد
را شده و یلی رحمه الله تعالی میگوید بدانکه احیاء دین خدا و اعزاز
کلمه او و فرمان برداری اوامر پیغمبران و شرایع و یاری
کردن انبیا و انتشار دعوت ایشان از زمان آدم علیه السلام
تا زمان پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم قایم نمی شود مگر بصاحبان
فقر و مسکنة آیا گوش نمیدهی بسوی آنچه که بیان کرد از برای
تو الله تعالی در کتاب عظیم بر زبان معجز بیان نبی کریم خود و

بیان کرد که متعرض شرایع انکار تو نکرده اند و کسانیکه عمرهای
خود را در عیش و راحت دنیا و معصیت خدا گذرانیده اند پس
خبر داد از قوم نوح علیه السلام که گفتند أنؤمن لك واتبعك
الأرذلون یعنی آیا ایمان می آریم ترا و حالانکه فقرای
چند تابع تو شده اند وقالوا یا شعیب إنا لنریك فینا
ضعیفا یعنی گفتند مر شعیب علیه السلام را ما ترا در میان
خود ضعیف می بینیم و فرعون موسی علیه السلام را گفت و افتخار
میکرد بر او چرا بر او سوارهای طلا نازل نمی شوند و پیغمبر ما را گفتند
چرا بر او گنجی نازل نمی شود یا می بود از برای او جنتی که از و میخورد

و بعضی قصد

متکبران مع

وهمین قدر بس است از برای مدح فقراء و ذم اغنیاء و اینک
ما ذکر می کنیم پاره از اخبار که دلالت میکنند بر فضیلت فقر و حسن
عاقبت او پس میگوئیم بتحقیق مروی است از رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم که فقراء داخل بهشت میشوند پیش از اغنیاء بنصف
روز و مقدار آن پانصد سال است و از امام بحق ناطق جعفر
بن محمد الصادق علیه الصلوة والسلام روایت شده وقتی که
روز قیامت بپا شد دو بندهٔ مومن از برای حساب ایستاده
خواهند شد و هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر و دیگری غنی
پس فقیر میگوید ای پروردگار من بر کدام خبر حساب میدهم

قسم بعزت تو یاد میکنیم هر آئینه بتحقیق سیدا نی اینکه من متولی

و لایتی نشده ام تا عدل و انصاف دران ولایت نمایم یا جور

وستم بران میکنیم و مالک چیزی نساختی مرا تا حق آن ادا نمایم یا

بخل می ورزم و هر آئینه مرا از جانب تو رزق بقدر کفاف

می آمد پس الله جل جلاله امر فرماید راست گفت بنده من او را داخل

بهشت گردانید و غنی بر همان حال باقی می ماند تا آنکه عرق از و

جاری بشود بقدر آنکه هر گاه چهل شتر از و بیاشامند هر آئینه سیراب

خواهند شد بعد ازان داخل بهشت می شود پس مرد فقیر او را

میگوید کدام چیز بتاخیر انداخت ترا پس آن غنی میگوید طول حساب

مرا تا خیر انداخت همیشه بود که از من حساب میکرفتند بچیزی بعد
از چیزی و می آمرزید آن را خدای تعالی بعد از ان بچیز دیگر
حساب میکرفتند تا آنکه الله تعالی برحمه واسعه خود بوشش نمود
تو کیستی که از من سوال کردی پس میکوید که من همان فقیرم
که با تو از برای حساب ایستاده بودم پس غنی می کوید او را که
ترا نعمت های بهشت متغیر ساخته است که ترا نشناخته ام و بعضی
از اعلام میکوید سخن نیست که فقر از حلیه و زیور دوستان
خداست و شعار و د ثار صالحین است و از جمله آنچه که وحی
کرده شده است بسوی موسی علیه السلام اینست که هر گاه

می بینی که فقیر می آرد پس بگو مرحبا بشعار الصالحین و هرگاه می
بینی که غنی و تونگری پیش می آید پس بگو گناهی ست که عقو
بتش
را تعجیل نمودند بعد از ان نظر کن و تامل نما در قصه ها و خصایص
پیغمبران و در ضیق معاش و عسرت احوال ایشان تفکر نمای
پس ببین موسی کلیم الله علیه السلام را که حق تعالی برگزید اورا
بوحی خود و مخصص ساخت بکلام خود سبزی گیاه از پوست شکم
مبارکش بسبب ضعف و لاغری نظر می آمد و طلب نکرد در وقتی
که آمد بسوی آرامگاه خود بقول خود رَبِّ اِنّی لِمَا اَنزلتَ
اِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیْرٌ یعنی بار خدایا بدرستی که من فقیر و
محتاجم

و محتاجم بسوی آنچه نازل کردی بر من از خیر مکر نان را زیراکه

کیاه زمین می خورد و اما عیسی روح الله دکلمة الله تعالی علیه السلام

میکفت خادمان من دو دست من اند و مرکب من دو

پای من اند و فراش من زمین و بالین من سنک است

و سایهٔ من در تابستان مشارق ارض است و چراغ من

در شب ماه است و نان خورش من کرسنکی است و شعار

من خوف و لباس من صوف است و میوهٔ من و ریحانهٔ من

نبات زمین است که از برای وحوش و چهارپایان میروید

و شب می خوابم و حالانکه از برای من چیزی از اسباب دنیویه

نیست و صبح میکنم و حالانکه از برای من خبری نیست و بر روی
زمین کسی از من غنی تر نیست و اما نوح علیه السلام که شیخ
المرسلین بود پس در دنیا زنده کی بیشتر از سایر انبیا علیهم السلام
کرد در بعضی از روایات آمده که دو هزار و پانصد سال
عمر کرد و از دنیا رفت و حالانکه خانه در ان بنا نکرد و وقتیکه
صبح میکرد میگفت بشام نمیرسم و وقتی که شام میکرد میگفت
بصبح نخواهم رسید و همچنین پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی
که آنحضرت از دنیا رحلت فرمودند و حال آنکه خشت بر خشت
ننهادند و آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم مردی را از

اصحاب خود دیدند که خانه بنا می نمود و آن را پکار میکرد
پس باو فرمودند الامر اعجل من هذا یعنی حکم حتمی خدا
که مرگ است ازین تعجیل ترو زودتر می آید و اما ابراهیم علیه
السلام پدر پیغمبران است پس لباس او صوف و خوراک کس او
جو بوده و اما احوال سختی خوف و تقوی حضرت یحیی بن زکریا
علیه السلام آنست که لباس از پوست درخت خرما و خوراک او
برگ درختان بوده و اما حضرت سلیمان علیه السلام باوجود
مملکت لباس مویی می پوشید وقتی که شب تاریک میشد
دستهای خود را بسوی گردن خود می بست پس بهمین حال در

خدمت خداوند جبار متعال می ایستاد و گریه میکرد تا صبح و

قوت او آن بود که بدست خود زنبیلها را از برگ درخت

خرما می بافت و مصارف خود مینمود و مملکت را از مالک

الملوک نخواست مگر از جهة آنکه پادشاهان کفار را مقهور و

منکوب سازد و اما سید البشر محمد مصطفی صلی الله علیه و

آله وسلم پس آنحضرت را روزی گرسنگی رسید پس سنگی بر شکم

مبارک خود نهادند و اما احوال علی ابن ابی طالب علیه السلام

که سید الوصیین و مثل رسول رب العالمین است پس

بتحقیق روایت کرده سوید ابن عقله که او بخدمت سراسر سعادت

آنحضرت در آمد بعد از آنکه بیعت بخلافت آنحضرت کرده بودند
و آنسرور انبیا علیه و آله آلاف التحیة والثنا بر بوریای کوچکی
نشسته بودند و در خانه غیر از آن حصیر نداشتند پس ابن سعود
گفت که یا امیر المومنین علیه السلام بیت المال بدست تو است
و حال آنکه من در خانه تو چیزی از ما یحتاج البیت نمی بینم پس
فرمود یا ابن عقبه بدرستی که اینخانه برخانه دیگر اختیار کرده
نمی شود از برای ما خانه دیگر است بهترین متاع خود را بسوی
آن خانه نقل کردیم و من هم در زمان قلیلی بسوی آن خانه
خواهم رفت وقتی که آنحضرت علیه السلام اراده پوشیدن

رخت میکرد و در بازار تشریف میبردند پس دو جامه میخریدند
و در هر دو جامه غلام خود قنبر را اختیار میداد بهتر آن ها با و می
دادند و دیگر را بخود می پوشیدند و از ابی هریره مروی است
که مردی در خدمت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد پس
گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله من مردی را دیدم
سفر دریا کرد و با بضاعت قلیلی بطرف چین رفت پس آن مرد
زود تر بخانه خود با غنیمت عظیمی برگشت و توسعه نمود در میان
و همسایگان خود در این آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود بدرستیکه مال دنیا هر قدر زیاده شود صاحبش را بلا

زیاده ترمیشود و غبطه نکنید صاحبان اموال الغنی تمنای
مال مثل ایشان نکنید مگر کسی که سخاوت و بذل کند بمال
خود در راه خدای تعالی و مولانا المجلسی علیه الرحمه در حیات
القلوب حکایت فرمودند که حضرت عیسی علیه السلام روزی
با اصحاب خود میرفت بجهة آنکه هدایت کند و راه نماید کسی
را که لایق و سزاوار آن باشد و خلاص کند او را از وادی
حیرت و ضلالت پس در انوقت رسید بشهری و در بنا
بکنجی برخورد پس قدمهای حوارئین لغزید و چشم طمع را دران
وا نمودند و از آنحضرت علیه السلام اذن جمع نمودن آن

خواستند تا ضایع نشود پس عیسی علیه السلام گفت از برای
شما درین گنج نیست مگر رنج و محنت و من در این شهر گنجی
می بینم که خیر آن بما عاید گردد و از برای ما انفع می باشد
و من اراده دارم که داخل این شهر شوم و آن را بیرون
آرم پس گفتند که اهل آن شهر می کشند هر غریبی را که بر
ایشان وارد میشود حضرت عیسی علیه السلام گفت چرا این
نیست که بقتل میرسانند کسی را که قصد کند خیر برا از دنیای
ایشان و من آن را نمی خواهم بعد از آن گفت مر
ایشان را که توقف نمائید شما در همگان و خود داخل آن

شهر شد

شهر شده و در کوچهای آن میگشت و عمارتها و قصرها
وخانهای آنشهر را بچشم بینا وعبرت میدید پس ناگاه
بخرابه برخورد پس بانفس خود گفت که گنجها می باشد مگر در
خرابات ستوره پس آمد و در آن خرابه را کوبید پس پیره
زنی بیرون آمد وعیسی علیه السلام را گفت که تو کیستی و
احوال تو چگونه است حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام در جواب
آن پیره زن گفت که من مردی غریب و مسافرم و مرا
درین بلد شما آرام گاهی نیست پس اگر مرا درین شب
جای می دادی در خانه تو این شب را بسر میبردم آن پیره

زن گفت پادشاه این شهر امر کرده است ما را که هیچکس جای ندهد
کسی را از غربا و مسافرین لکن تو همچنان مهمانی هستی که ترا
محروم نمیکنیم و سوال ترا رد نمائیم زیرا که از سیمای تو جلالت قدر
وارتفاع منزلت تو معلوم میشود و چون آفتاب غروب شد
حضرت عیسی علیه السلام در خانه آن پیره زن داخل شد تا شب
را بسر برد و صاحب این خانه مردی هیمه فروش بود و از دار
دنیا رحلت نموده و این عجوزه زنش و دیگری یتیمی را گذاشته بود
و آن یتیم اشتغال بشغل پدر خود می نمود و بران وجه قلیلی که
ازان حاصل می شد خود و مادرش زنده گی بسر میبردند

آن یتیم هم در همان وقت از صحرا برگشت پس مادرش با وگفت
که بدرستی که امشب مهمانی عزیز و جلیل القدر بقدوم میمنت لزوم
خود ما را مشرف نموده پس آنچه آورده در پیش او حاضر کن و
بخدمت باسعادت آن بزرگوار ایستاده باش و قصور در آن
مکن پس آن یتیم ماحضر خود را که یک گرده نان بود بخدمت حضرت
عیسی علیه السلام حاضر ساخت و آنحضرت آن را تناول فرمود و
شروع در کلام با او نمود تا مطلع بر اسرار او شود پس آنحضرت از
روی کرامت دریافت که این جوان در غایت جوانمردی و حیا
و استعداد است و با وجود آن مغموم و مهموم می باشد و حضرت

عیسی علیه السلام هر قدر که مبالغه در تفحص و استفسار احوال آن

برخوردار از سبب غم و هم او نموده آن جوان سعادت نشان

مبالغه در اخفاء حال خود نموده بعد از آن آن جوانمرد در پیش

مادر خود رفت و اظهار کرد که این مهمان بسیار مبالغه در استکشاف

حال من میکند و میخواهد که حتی الوسع اصلاح آن می کند چه فرمائی

مرا در باره اظهار احوال و اسرار خود مادرش گفت که از سیما

او جلالت قدر معلوم می شود و لایق و سزاوار است بانکه

اظهار احوال بر او شود و قادر است بر حل عقده پس بر تو

لازم است که در پیش او اظهار سر خود نمائی شاید که الله تعالی

بدوست آن بزرگوار حاجت ترا برآورد پس آن جوان در پیش
حضرت عیسی علیه السلام آمد و بخدمت شریف آنحضرت عرض
کرد پدر من مردی همه فروش بوده پس وقتی که ازین دار فانی
بسرای جاودانی ارتحال نموده و من دران حال طفل صغیر
بودم و با مرا در خود بشغل پدر خود مشغول شدم و پادشاه زمان
مارا دختری است در غایه حسن و جمال و درنهایت عقل و کمال
و جمیع ملوک اطراف خطبه و خواستگاری او نموده ند پدرش باهیچ کدامی
ازایشان تزویج آن دختر قبول نموده و از برای او قصری
رفیع و عالی بنا کرده است و من روزی در زیر آن قصر مرور نموده ام

اتفاقا نظر من بر او افتاد پس بسبب عشق او مرا سوء حالی

بهم رسید و من امر را کتمان و اخفا نمودم مگر از مادر خود که در پیش

او این حکایت را بیان کردم حضرت عیسی علیه السلام گفت آیا

اراده داری که ترا نکاح کنم با آن جاریه آن سوخته نایره

محبت و فراق و غریق بحر مودت و اشتیاق در جواب حضرت

گفت من این امر را از محالات میدانم و استهزا ایشان شما

نیست پس حضرت عیسی علیه السلام گفت که من گاهی استهزا

نکردم و استهزا و سخریه از شعار سفیهان و دثار جاهلان است

و من دعای امر یکه تا در برابر آن نشستیم نمی کنم و هرگاه اجابت کنی

۱۰۱

آنرا از برای تو فردا طلب میکنیم تا آنکه وقت عشا معانقه و مصاحبه
با او نمائی پس آنجوان خرم و شادمان در پیش مادر خود رفت
و این حکایت رافع آلام و شکایت را بیان نمود مادرش
گفت قسم بخدای عز و جل که این شخص چیزی را که ادعا کرد بعمل
خواهد آورد دست از دامن آن عالیمقدار بر مدار پس حضرت
عیسی علیه السلام مشغول وظایف و اذکار خود شده و آن
جوان با کمال درد و اضطراب از شدت شوق و اکتیاب
بخواب رفت پس چون آفتاب طالع شد و صبح روشن گشت
حضرت عیسی آن جوان را طلب کرد و امر کرد او را با ینکه بعد از

زوال آفتاب در پیش پادشاه برو و وقتی که وزرا و ارکان
داخل شوند پس از ایشان التماس کن که در پیش ملک ذکر
نمایند که مرا بسوی وی حاجتی هست پس هرگاه از حاجت تو سوال
کنند پس با ایشان بگو که من میخواهم که دختر پادشاه در عقد خود
بیارم و هرچه در سانجا بر تو بگذرد آن را در پیش من بعد از بر گشتن
بیان کن پس آن جوان بسوی در خانه پادشاه رفت و بعمل
آورد آنچه عیسی علیه السلام او را امر نموده بود و امرا و وزرا
از قول او متعجب شدند ولکن چون در نزد پادشاه
داخل شدند و هر کدامی مقام مقرر خود مستقر شد کیفیت

مقرر

مقال آن جوان را بملک بر سبیل سخریه و استهزا بیان
نمودند و پادشاه از استماع آن مقال و حکایت حال
بخندید و آن جوان را پیش خود طلبید و چون نظرش بر
او افتاد نور از جبین سعادت آیین او مشاهده نمود و فضل
و عقل را از سیمای او دریافت و نسیم پاکی نفس قدسی
او از خوبی و درستی کلامش می وزید و در کلام او را اختبار و
امتحان نموده پس در گفتار فصاحت آثارش خللی که
دلالت بر خفت عقل و سخافت رای می کرد نیافت بعد
از آن تعلیقاً بالمحال از جهت استخبار سرّ باطنی و استکشاف احوال

اندرونی با او گفت هرگاه قادر بر مهر دختر من هستی من

ترا با او تزویج نمایم و مهر آن یک طبق یاقوت گران

بهاست و هر دانه از آن یاقوت بوزن صد مثقال باشد

پس آن جوان گفت که مرا مهلت بدهید تا آن را از برای

شما بیارم پس بسوی حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام رفت

و این ماجرا را بخدمت شریف آنحضرت بیان نمود و چون

حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام کلام او را شنید گفت

چه آسان است این امر بعد از آن حضرت عیسی علیه السلام

طلب کرد یک طبقی را و ببرد آن جوان را بسوی زمین

خرابه و خانه خرابی بعد از آن دست بدعا بدرگاه حق جل و
علا برداشت پس هر سنگی و خشتی که در آن خرابه بود یاقوت
سرخ شد پس امر کرد او را که این طبق را از یاقوت پر کنند
و بسوی پادشاه ببرد و چون آن در یتیم با آن طبق
یاقوت حمرا در محضر ملک آمد و آن طبق را باز نمود چشم
های حاضرین ناظرین بشعاع آن جواهر خیره شدند و
در حال عجیب آن شخص متحیر ماندند بعد از آن پادشاه
از روی امتحان و اختبار باو گفت که یک طبق یاقوت
کم است ده طبق دیگر از جواهر می خواهم که در هر یکی نوعی

از انواع بالوان مختلفه باشند پس چون آن جوان این کلام

از ملک شنید بسوی حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام

رجوع نمود و در پیش آنحضرت بیان نمود آنچه پادشاه

خواسته بود پس حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام

طبقهای دیگر را طلب کرد و آنها را پر نمود بجواهر درخشنده

بالوان مختلفه که هرگز چشمی ندیده و گوشی نشنیده بود

پیش پادشاه حاضر نمود بعد از مشاهده این امر عجیب پادشاه

او را در خلوت طلب نمود و گفت او را که این عجایب و

غرایب را که من نمودی تو قادر بر آن نیستی من اظهار نمای

کم حقیقت

که حقیقت این امر چیست پس آن جوان خبر داد ملک را
از آنچه میان او و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام گذشته
بود و او حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام را نمی شناخت
پس پادشاه گفت نخواهد بود این شخص مگر حضرت عیسی علیه
السلام زیرا که بر امثال این چیزها غیر از وکسی قدرت ندارد
پس ای مرد حضرت عیسی علیه السلام را در مجلس حاضر نمای
تا تزویج نماید دختر مرا با تو پس آن جوان خورم و شادمان
حضرت عیسی علیه السلام را در مجلس پادشاه حاضر ساخت
و چون آنحضرت دران محضر تشریف فرماشدند دختر ملک را

با آن جوان تزویج نمودند پس پادشاه آن مرد را امر بحمام

نموده بعد از ان اورا بزیور و حلها مزین ساخت و

اندرون قصر برد و دختر خود را با و هدیه نمود پس چون صبح طالع

شد امتحان با و نمود پس او را در غایت فطانت و عقل و زینت

و چون ملک را پسری نبود امور خود را با و تفویض نمود و از

روسا دولت و اعیان مملکت بیعت از برای او گرفته او را بر

تخت سلطنت نشانید پس چون آفتاب غروب شد پادشاه

را مرضی شدید عارض شده دفعة از افق حیوة و زندگانی

غروب نموده پس آن جوان بالاستقلال مالک سلطنت و

مسلط

مسلط بر خزاین و دفاین و متصرف بر ذخایر او شده و جمیع اهل
مملکت از روسا و وزرا و عساکر مطیع و منقاد او شدند و حضرت
عیسی علیه السلام تا اینمدت در خانه آن عجوزه بوده و چون
روز چهارم شد و قصد بیرون آمدن نمود آن جوان دست
بدامن آنحضرت زد و بنهایت خضوع و خشوع پیش او نمود
و گفت یا هادی المضلین هرگاه بذل کنم طاقت خود را
تا آخر عمر هرگز نمی توانم عشر عشیری از شکر نعمت های تو که بر
من واجب است ادا نمایم و تحقیق در دل من القا نمودند
خبری را که تغییر داد نعمتهای خطیره مرا و از خواب شب مرا باز داشت

و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام گفت چه چیز است که در قلب
تو اندا خته شد آن جوان گفت چه سبب است که ترا در درویش
فقرا می بینم و ترا خادمی و مرکبی نیست و حال آنکه الله تعالی
ترا قدرت و تمکن بر هر چیز داده است و همه اشیا منقاد و فرمان
بردار تواند حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام با و گفت که
آنچه می خواستی از برای تو حاصل شد الحال چرا متعرض حال
من میشوی آن جوان گفت هرگاه اخبار نمی کنی مرا از امر خود
نباشد از تو بر من نهی و احسانی و هرگز منتفع نمی شوم از آنچه من
عطا مو ده حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام گفت ای مرد

العفو داعمل

اتکال واعتماد براین دنیای فانیه نمیکند کسی که میل و رغبت
بسوی نعمتهای اخرویه داشته باشد و چگونه این سلطنت ظاهریه
را قبول میکنید کسی که لذت سلطنت معنویه از برای او باشد
آیا نمی بینی پادشاهی که تو جانشین او شدی دیروز بر این
تخت نشسته بود و باین دنیای ناپایدار فریفته و امروز زیر خاک
مدفون است آیا این قدر از برای عبرت کافی نیست ای
طالب بصیرت هر دولتی را آخرش بمذلت و خواری می کشد و
هر لذتی را نهایتش بمحنت و مشقت میرسد رغبت نمی کند بسوی
آن مخلص شد و محب حق پس چون این کلام هدایت نظام را

آن جوان شنید و متأثر گردید بود امن حضرت عیسی علی نبینا
و علیه السّلام را دوباره گرفت و گفت در دل من در آمد چیزی
اعظم است از آنچه دران بودم و آن اینست که من ترا بخیل در
نصیحت گمان نکنیم و در محبت تو خیانت نخواهم کرد پس چه باعث
شد ترا که اختیار کردی از برای من چیزی را که آن را ناخوش
میداری حضرت عیسی علی نبینا و علیه السّلام گفت که من
خواستم ترا اختبار و امتحان نمایم پس هرگاه تو درین حال با وجود
این نعمتها خود را باز داری و مایل بسوی آخرت میشوی هر آینه
اجر تو اعظم خواهد بود و حجت باشد از برای کسی که نعیم آخرت را اختیار

زخارف

زخارف دنیویه ترک نموده بعد از استماع این مواعظ بالغه آن
جوان سعادت نشان زیور و حله ها را از خود برکند و دست از حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلام بر نداشت و با آنحضرت نزد حواریین
آمد و حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام با ایشان گفت این است
آن گنجی که من آن را می جستم ترک نمود این شخص سلطنت و مملکت
را و زخارف دنیویه را از برای نعیم ابدی پشت پا زد و شما در
همین گنج چشم طمع را باز نموده بودید و گویند که آن شخص را حضرت
عیسی علی نبینا و علیه السلام زنده کرده بود و بعد از موت او واز
اکابر دین شده به برکت او خلق بسیاری هدایت یافتند القصه

باز رجوع می کنم بسوی آنچه در صدد آن هستیم پس میگوئیم الله
تعالی حکایت از قوم حضرت نوح علیه السلام می نماید بَلْ
نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ یعنی ترا ای نوح و کسی که ایمان بتو آورد
کاذب و دروغ گو می پنداریم قَالَ اَرَاَيْتُمْ اِنْ كُنْتُ
عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي حضرت نوح علیه السلام گفت که خبر
دهید مرا هر گاه من بر برهان و حجتی که شهادت بصحت نبوت دهد
می باشم و در نقول حضرت نوح علیه السلام اختلاف کردند
علما که از کدام خبر جواب واقع شده بعضی گفتند که از قول
ایشان که بل نظنکم کاذبین است گویا همچنین گفته که

مرا کاذب گمان می کنید و تصدیق قول من نمی کنید هرچند
من بر حجت و برهان از جانب پروردگار خود هستم و بعضی
گفتند از قول ایشان مَا نَرٰیكَ اِلَّا بَشَرًا جواب دا
شده وَآتَانِی رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ یعنی عطا کرد مرا نبوت را
فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ یعنی مخفی ماند بر شما از جهة قلة تدبر شما
و ان أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ آیا اراده
می کنید از من اینکه اکراه سکنیم شما را بر اهتدا بنبوت و این مقدور
من نیست بعد از ان انکار کرد حضرت نوح علیه السلام رد ابر قوم
خود کران داشتن و ثقیل شمردن ایشان تکلیف را پس گفت

ویا قوم لا اسئلکم مالا یعنی طلب نمیکنم از شما بر دعوت شما

بسوی خدا اجر ومزد را ان اجری الا علی الله نیست اجر

ثواب من درین امر مگر بر خدای تعالی وما انا بطارد

الذین امنوا ومن رانده نمی سازم از خود کسانی را که ایمان

آوردند انهم ملاقوا ربهم بدرستی که ایشان ملاقات

خواهند نمود ثواب پروردگار خود را وجزای اعمال خود خواهند یافت

ومجازات بعذاب نماید خدای تعالی کسی را که ایشان را زنده

می سازد وظلم برایشان کند ولکنی اریکم قوما تجهلون

ولکن من شما را قومی می بینم که از حق واهل آن جاهل هستید ویا

قوم

قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللّٰهِ اِنْ طَرَدْتُّهُمْ عِنْدَ اللّٰهِ
ای قوم من کیست که باز دارد از من عذاب خدا را هر گاه من رانده
می سازم از خود مومنین را یعنی که ایشان خصمان من در پیش خدا
باشند اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ آیا متذکر نمی شوید تا بدانید که
همین است حق وَلَا اَقُوْلُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللّٰهِ
و من نمیگویم که در پیش من خزاین خدای تعالی است و ادعا نمیکنم
که نزد من جمیع مقدورات خدای سبحانه است تا هر چه بخواهم بکنم
و هر چه نخواهم عطا نمایم وَلَا اَعْلَمُ الْغَيْبَ و من غیب را نمیدانم تا
شما را دلالت بر منافع و مضار شما نمایم وَلَا اَقُوْلُ اِنِّي مَلَكٌ

و من نمیگویم که من ملک هستم تا شما را از جانب نفس خود خبر آسمان

میدهم و جز این نیست که من هم مثل شما بشرم نمیدانم مگر چیزی را

که الله تعالی مرا تعلیم نموده ولا اقول للذین تزدری

اعینکم و نمیگویم من از برای اینجماعت مومنین که چشمهای

شما حقیر میداند ایشان را از جهة آنچه بر ایشان از زی و روش

فقرا می بینید لن یؤتیهم الله خیرا یعنی هرگز عطا نمی کند پروردگار

خیر را با ایشان بلکه عطا کرده با ایشان خیر و ایمان را والله اعلم

بما فی انفسهم و خدا دانا تر است بانچه در دلهای ایشان

است از اخلاص بدرگاه جل و علا انی اذا لمن الظالمین

قالوا

بدرستی که من درین هنگام یعنی هرگاه ایشان را از خود مطرود سازم

با در بارهٔ ایشان غیر از آنچه میدانم خبری بگویم هر آئینه از ظالمان

خواهم بود مجلس روز دوشنبه یازدهم ماه مبارک رمضان الله تعالی

حکایت از قوم حضرت نوح علیه السلام میفرماید که یَا نُوحُ قَدْ

جَادَلْتَنَا ای نوح بتحقیق مجادله نمودی یعنی مخاصمه نمودی

با ما فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ

كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ پس بسیار کردی جدال را با ما

پس بیاور آنچه را که بما وعده نمودی از عذاب خدای تعالی

هرگاه تو از راستگوی یان هستی بدانید شما ای جماعهٔ مومنین بدرستیکه

مجادله در راه خدا با دشمنان او تعالی از سنن پیغمبران و شعار صالحان
است حق تعالی نبی خود را امر بمجادله حسنه فرمود پس اگر تو می گویی
که چیست احوال احادیثی که دلالت بر نهی از مجادله وارد شده
مانند قول حضرت صادق علیه السلام که فرمود هَلَكَ
الْمُتَكَلِّمُونَ وَنَجَى الْمُسْلِمُونَ یعنی متکلمین هلاک شدند و مسلمین
نجات یافتند و نیز مرویست که آنحضرت نهی از کلام میفرمود
پس بعضی از اصحاب عرض کرد که یابن رسول الله صلی الله علیه و
آله من بسوی علم کلام محتاجم از برای الزام خصوم پس آنحضرت
ارشاد فرمودند خَاصِمُوهُمْ بِمَا بَلَغَكُمْ مِنْ عُلُومِنَا یعنی

مخاصمه و مباحثه کنید با خصوم بآنچه از علوم ما بشما رسیده است و شیخ
صدوق علیه الرحمه از محمد بن عیسی روایت کرد که او گفت من خواندم
در کتاب علی بن هلال که از برای حضرت موسی بن جعفر علیهما
السلام نوشته بود که بتحقیق روایت کرده اصحاب ما از اصحاب
تو و ایشان از آباء طاهرین تو که نهی نمودند از کلام در دین پس
تأویل کردند موالیان متکلمین تو آن را که این نهی از برای
کسی است خوب نمیتوانند تکلم در دین نماید و اما کسی که خوب تکلم در
دین می تواند نمود پس او را نهی از آن نمودند پس آنحضرت
علیه السلام در جواب او نوشته اند محسن و غیر محسن هر دو تکلم

ننمایند زیرا که گناه آن بالفعل بزرگتر است در جواب میگوییم اینهمه
آنچه مذکور شده احادیث شاذه اند پس چگونه متروک میشود
بآن اخباری که درین امر باب وارد شده و متواتر المعنی و مجمع علیه
اصحاب ماست شیخ الاسلام یعنی شیخ مفید که از افقه فقهاء امامیه
و روساء ایشان در علم دین است میگوید که اصحاب ما مناظره
مینمودند و آنرا طاعت میشمردند و متاخرین هم آن را استعمال و اخذ
مینمودند و آن را عبادت میدانستند و فرمود که کلام تمام و
استقصای اینمقام در دو کتاب خود که کتاب الکامل و کتاب
الارکان است نموده ام و اینک من روایت میکنم حدیثی از

جمله انچه ایراد نموده ام دران دو کتاب خبرداد مرا ابو الحسن احمد
بن الحسن بن الولید ره او از پدر خود و او ز سعید بن عبد الله
و او از احمد بن محمد بن عیسی از یونس بن عبد الرحمن مولی
آل یقطین از ابی جعفر محمد بن النعمان از ابی عبد الله علیه السلام
که آنحضرت فرمودند مخاصمه یعنی مناظره و مباحثه نمائید با این
و بیان کنید مر ایشان را هدایتی که شما بران هستید و بیان
کنید از برای ایشان گمراهی ایشان را و مباهله کنید با ایشان
در باب علی علیه السلام یعنی دست بدعا بدرگاه جل و علا بردارید
و اجتهاد در لعن بر منکر حق نمائید و نیز آن شیخ عالی مقدار میگوید

جدال بحق مامور به و مرغب فیه است الله تعالی مر نبی جلیل خود را
فرمود وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ پس امر فرمود آنحضرت را
بجدال منافقین و احتجاج با ایشان و فرمود بجمیع مومنین وَلَا
تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ یعنی مجادله
نمائید با اهل کتاب مگر آنکه مجادله حسنه باشد و حکایت کرد او سبحانه
تعالی از قوم حضرت نوح علیه السلام که يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا
فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا پس هر گاه مجادله منهی عنها می بود
هر آئینه امر نمیکرد الله تعالی نبی خود را بآن و اذن نمیداد مرسلین را
بآن و ائمه معصومین علیهم صلوات الله رب العالمین مناظره

در دین

در دین خدا می نمودند و احتجاج بر دشمن خدا میکردند و شیوخ
اصحاب بیشان در هر عصری مناظره می نمودند و مجادله بحق میکردند
و بحجج و براهین باطل را هلاک مینمودند و ایمه طاهرین علیهم الصلوة و السلام
مدح و ثنا میکردند بر ایشان بر مناظره و مجادله تحقیق حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرمودند وقتی
که خبر موت حضرت جعفر طیار بآنحضرت علیه السلام رسید رحم الله
الطیار ولقاه نضرة وسرورا فلقد کان شدید الخصومة منا اهل البیت
یعنی رحم کند خدای تعالی طیار را و پیش آورد او را تازگی و
خوشحالی تحقیق طیار شدید الخصومة از ما اهلبیت بود و من میگویم که

که جد امجد من اعلی الله مقامه در کتاب عماد الاسلام بعد از ذکر
احادیثی که در منع آن وارد شده فرموده‌اند تحقیق قصد کرده
بان احادیث بعضی از فضلاء اخباریه طعن بر متکلمین و در نیافت که
قدرت ندارد نه او و نه غیر او بر انکار جمیع اقسام کلام از جهت اخبار
متواتره که از اهل عصمت و طهارت در امر بمباحثه و ترغیب بان
وارد شده بعد از آن ذکر کرده احادیثی که در حث و تحریص بکلام وارد
شده و از جمله آنچه در کتاب کافی روایت کرده باسناد خود از یونس
بن یعقوب که گفت من در خدمت حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام حاضر بودم پس مردی از اهل

بلغ

شام

شام بر آنحضرت وارد شده پس گفت که من مردی صاحب
کلام و فقه و فرایض هستم و احتمال است که مراد از فرایض عبادات
مفروضه باشد یا احکام مواریث زیرا که اطلاق فرایض بر آن
شایع است و بالجمله اینمرد نفس خود در القوه نظر و کمال وصف نموده
و از برای مناظره اصحاب تو آمده ام پس آنحضرت علیه السلام
باو فرمودند که کلام تو از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است
یا از تست گفت کلام من از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و از منست پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام باو فرمودند
پس تو شریک رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی گفت نه فرمود

که پس وحی شنیدی از خدای عزّ وجلّ و ترا خبر داد گفت نه
و امام علیه السلام گفت پس طاعت تو واجب است همچنانکه طاعت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم واجب است گفت نه
پس حضرت ابو عبد الله علیه السّلام بطرف من التفات فرمود
گفت ای یونس بن یعقوب این مرد بتحقیق مخاصمه نمود با نفس خود
پیش از آنکه تکلّم نماید بعد از آن فرمود ای یونس هرگاه تو
خوب کلام میکنی کلام کن با او یونس گفت یا لها من حسرةٍ
بدانکه این لام در حقیقت لام استغاثه است متعلق است به
اعجبوا ای تو و من حسرةٍ تمیز است از ضمیر مبهم بزیادتی من و

حسرت

حسرة شدت تلهف و تاسف است از شئ فایت و بالجمله
حاصل ترجمه اش این است که ای قوم تعجب کنید از این حسرت
پس گفتم فدای تو شوم بدرستی که من شنیده ام که تو از آن نهی
میکنی و میگوئی ویل و وای باد بر اصحاب کلام که میگویند
این منقاد میشود و این منقاد نمی شود و این منساق می شود
و این منساق نمی شود یعنی بعضی از آنها کلامی را اختراع مینمایند
و آن را بزعم فاسد او دخلی در اثبات مطلب او باشد و میگویند
این کلام صحیح و خالص و جید است و کلامی دیگر اختراع
میکنند و میگویند که این کلام مودی بمطلب میشود و کلام دیگر

مودی مطلب نمی شود خلاصه چون ایشان مجتمع بر اصل صحیح

که هستند بوحی الهی باشند می شوند و نزاع فیما بین ایشان

واقع می شود و نقض و منع و معارضه یکدیگر می نمایند و در تیه ضلالت

و وادی حیرت می مانند لا یهتدون الی الحق

سبیلا و لا الی الصواب دلیلا پس حضرت ابو

عبد الله علیه السلام گفت خبر این نسبت که من و یل از برای

ایشان گفتم هرگاه ترک کنند قول مرا و میروند بسوی آنچه خود

اراده کنند از مطالب مخترعه و مبادی مبتدعه که صاحبش زیاده

نمی کند از حق مگر دوری و از صواب مگر گمراهی بعد از آن

من

بمن فرمودند که بیرون رو هر کسی را که از متکلمین می بینی پس او را
در آور گفت در آوردم حمران بن اعین و احول و هشام بن
سالم و قیس بن ماصر را و قیس بن ماصر نزد من احسن از ایشان
در کلام بود و از علی بن الحسین صلوات الله علیهما تعلیم کلام گرفته
بود پس چون در مجلس در آمدیم و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
قبل از حج چند روز در کوهی در طرف حرم در سایبانی که از
برای آنحضرت برپا نموده بودند قرار می فرمودند یونس گفت
که پس امام علیه السلام سر مبارک خود را از آن سایبان بیرون
آوردند پس ناگاه شتری قوی تند رفتار پیدا شد پس حضرت

علیه السلام فرمودند هشام است گفتیم قسم بپروردگار کعبه یونس گفت
ما گمان کردیم که هشام مردی از اولاد عقیل است که حضرت
علیه السلام با او شدت محبت داشتند خواهد بود و بعد هشام بن
حکم وارد شده و او در اول جوانی و نمو دریش بوده و ما همه
از او در سن بزرگتر بودیم و حضرت علیه السلام از برای او
وسعت در مجلس فرمودند و دور نیست که مراد تعظیم و توقیر او باشد
و گفتند یاری کننده ما بزبان و دل و دستهاست بعد از آن
ارشاد بحمران فرمودند که کلام کن با او پس حمران با او مناظره
نموده و بر او غالب آمد بعد از آن باحول حکم دادند که ای طاقی

کلام کن با او پس با او کلام و مباحثه شروع نمود پس احول
نیز بر او غالب شد بعد از ان بهشام بن سالم گفتند کلام کن
با او پس هر یکی از آنها شناخت حال دیگری را در معرفة
و تحقیقت و هر کدامی معرفت و علم را بیان می کرد مثل دیگری
بعد از ان حضرت علیه السلام بقیس بن ماصر ارشاد فرمودند
که کلام کن با او پس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
پیش آمدند و از کلام ایشان و از نزاعهائی که قیس بن ماصر
بشامی میداد میخندید پس آنحضرت علیه السلام بشامی فرمودند
کلام کن با این پسر یعنی هشام بن الحکم گفت بلی پس شامی

گفت مر هشام بن الحکم را ای غلام سوال کن مرا از امامت
این شخص یعنی امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام پس
هشام بغضب درآمد تا آنکه مضطرب شد بعد از ان شامی گفت
ای مرد آیا پروردگار تو ناظرتراست بخلق خود و مراد از نظر در
اینجا رحمت و عطوفت و محافظت است یا خلق او تعالی ناظر
تراست مر نفسهای خود را پس شامی گفت که بلکه پروردگار
من ناظرتراست بخلق خود هشام گفت پس حق تعالی بنظر خود
از برای ایشان چه کرد شامی گفت دلیل و حجت از برای
ایشان قایم کرد تا آنکه متفرق نشوند و تا اختلاف بهم نرسانند

وتا آن دلیل و حجت راست نماید کجی ایشان را و از فرض
پروردگار ایشان یعنی چیزیکه بر ایشان واجب گردانیده
ایشان را خبر دهد هشام گفت که کدام است آن شخص شامی
گفت رسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم هشام گفت
که پس بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کیست شامی
گفت کتاب وسنت است هشام گفت پس آیا نفع می بخشد
امروز از برای ما کتاب وسنت در رفع اختلاف از ما
شامی گفت بلی هشام گفت پس چرا اختلاف کردیم من
وتو و بسوی ما تو از شام آمدی در مخالفت ما ترارا وی گوید

که پس شامی سکوت کرد پس حضرت ابوعبدالله علیه الصلوة

والسلام گفت مر شامی را چرا تکلم نمی کنی شامی گفت که

هرگاه بگویم که اختلاف نداریم کاذب و دروغ گویم از

جهة وقوع اختلاف زیرا که سی و چند فرقه شدند هر یکی ادعا

میکنند که او فرقهٔ ناجیه است و اگر بگویم که کتاب و سنت از ما

رفع اختلاف میکنند باطل گفتم زیرا که کتاب و سنت محتمل

وجوه یعنی در کتاب و سنت ظاهر و باطن و مجمل و ماوّل

و عام و خاص و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است و اگر بگویم

که بتحقیق اختلاف کردیم ما و هر واحدی از ما ادعای حق میکنیم

پس درین هنگام نفع منید بدهد مارا کتاب و سنت مگر اینکه امیر د
یعنی هشام بر من حجت میکند پس حضرت ابو عبدالله علیه
الصلوة والسلام گفت مرشامی را سوال کن از هشام که این
راغمی و مقتدر بر مناظره می یابی پس شامی گفت ای هشام من
انظر یعنی ناظرتر بخلق کیست آیا پروردگار ایشان است یا
نفسهای ایشان پس هشام گفت پروردگار ایشان ناظرتر است
مرایشان را از ایشان مر نفسهای خود را پس شامی گفت
آیا قایم کرد از برای ایشان کسی را که جمع کند کلمه ایشان را
یعنی اختلاف از ایشان رفع کند تا متفق الکلمه باشند و رست

نماید کجی ایشان را و خبر میدهد ایشان را حق از باطل یعنی
حق را از باطل جدا سازد هشام گفت در وقت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم می گوئی یا درین وقت شامی گفت
در وقت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت بوده
و درین وقت کدام است آن شخص که اوصاف او مذکور شد
پس هشام گفت این شخص که نشسته است اشاره بسوی حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام نمود که می بندند از برای او بارها
و مسافر میشوند بسوی او از برای حصول شرف ملازمت او
یعنی از راههای دور دراماکن بعیده از برای استعلام شرایع

واحکام

واحکام ازین حجت الله علی الانام و نایب حضرت خیر الانام
می آیند و خبر میدهد ما را با خبار آسمان از روی وراثت آبا
طاهرین وجد بزرگوار خود علیهم السلام شامی گفت که من چگونه
میدانم این را هشام گفت که سوال کن او را از هر چه میخواهی
شامی گفت که عذر ما را قطع کردی پس بر من لازم است از
سوال نمایم پس حضرت ابو عبدالله علیه السلام گفت ای
شامی خبر میدهم ترا که چگونه بود سفر تو و چگونه بود راه تو پس
حضرت علیه السلام مفصلاً کیفیت سفر و راه او بزبان معجز
بنیان بیان فرمودند پس شامی قبول کرد و تصدیق نمود و می

گفت راست گفتی اسلام آوردم از برای خدای تعالی درین
ساعت پس حضرت ابو عبد الله علیه السلام گفت بلکه ایمان
بخدا درینساعت آوردی بدرستی که اسلام قبل از ایمان
است و بر اسلام میراث یکدیگر میبرند و بایکدیگر نکاح می کنند
و بر ایمان ثواب داده می شود پس شامی گفت راست فرمودی
پس من درینساعت شهادت میدهم بآنکه نیست معبودی بحق
بغیر الله که پروردگار عالمین است و آنکه حضرت محمد صلی الله
علیه وآله وسلم رسول خداست و بآنکه تو وصی اوصیائی
بعد از آن حضرت ابو عبد الله علیه السلام بسوی حمران التفات

فرمودند پس ارشاد فرمودند بسوی او که تو کلام را بر اثر جاری
میکنی دور نیست که مراد آنحضرت باشد که تو متثبت و متمسک
در مناظره باثار نبی صلی الله علیه و آله و سلم و سنت آنحضرت
می شوی پس حق را میرسی و غالب بر خصم میشوی زیرا که حق
غالب هر چیز است و هیچ چیز برو غالب نشد و بعد از ان
بسوی هشام بن سالم ملتفت شدند و فرمودند او را که اراده اثر
میکنی و نمی شناسی آن را بعد از ان بسوی احول که او محمد
بن النعمان بجلی احول ابو جعفر شاه الطاق است و مخالفین او را
شیطان الطاق لقب دادند و شیعیان بمومن الطاق در ا

ملقب ساخته شد التفات فرمودند پس حضرت ابو عبد الله علیه السلام

گفتند او را قیاس یعنی تعمل بقیاس بسیار میکنی و مایل از حق بسی

باطلی را بباطل میشکنی مگر آنکه باطل تو اظهر است بعد از آن بسوی

قیس الماصر التفات فرمودند پس او را ارشاد فرمودند که تو

مناظره میکنی در حالی که اقرب است بسوی خیر آنچه از رسول

خدا است صلی الله علیه و آله و سلم و ابعد است از آن آنچه

که حق را بباطل ممزوج می کنی و قلیل حق کفایت از کثیر باطل می

کند و تو ای هشام و احول قفّازان و حاذقانید یعنی از مقامی

بمقامی جست میزنید ثابت بر راهی نیستید و مهارت در ابطال

باطل دارید

باطل دارید اول در بعضی نسخه برا مهمله و ثانی بفا موحده است
بنابران معنی اول اینست که شما تا بجان خصم هستید تا او را
الزام بدهید و معنی ثانی اینست که شما حذف و قطع می نمائید
باطل را بباطل یونس گفت پس من گمان کردم که قسم بخدا که
هشام را هم میگوید قریب بآنچه باایشان گفته بعد ازان هشام
گفت ای هشام فریب داده نمیشوی از شیطان و مخالفان
چه می نشینی برحق در حالی که جمع میکنی پاهای خود را معنی اینکه
اصلا تزلزل و اضطراب نمیکنی چه در وقتی که قصد نشستن
بزمین کنی پرواز میکنی تا ملاحظه اطراف آن میکنی و بعد ازان

می‌نشینی پس باید مثل تو کسی با مخالفان گفتگو کند و بس
بپرهیز از لغزش و شناعت از وراء آن است ان شاء الله
تعالی و نیز از ان امام همام علیه الصلوة و السلام مرویست
که مردی را از علم کلام نهی فرمود ازسان و دیگری را امر بان
فرمود پس بعض اصحاب عرض کردند که فدا تیو شوم فلان
شخص را نهی نمودی و این را امر نمودی پس حضرت
علیه السلام در جواب او فرمودند که اینمرد بحجتها بنیا تراست
از آنشخص شیخ مفید علیه الرحمه فرمودند که پس ثابت شد
انچه نهی صادقین علیهم الصلوة و السلام از علم کلام از برای

فرمود

از آنست

کسی است که خوب بیند آن را و راه آن را نمی شناسد
و از جعفر بن محمّد علیهما السّلام مرویست که آنحضرت علیه الصّلوة
و السّلام فرمودند علماء شیعیان ما محافظان اند مور ضعیف که ا
ابلیس و عقارب او از آنها می آیند و مانع می شوند از تاختن ایشان
بر ضعفاء شیعیان ما و از آنکه ابلیس لعین و اتباع او
و نواصب بر ایشان مسلط شوند آگاه باش و بدان کسی
که قایم بدارد این امر را از شیعیان ما افضل باشد از کسی که
جهاد کند روم و ترک و خزر را هزار هزار بار زیرا که این کس دفع
میکند از اولیاء دوستداران ما و از دین ما و او دور میکند

از بدنهای ایشان و نیز از آنسرور علیه صلوات الله الاکبر
روایت شده که هرگاه نباشد که باقی بماند بعد از غیبت غایب
شما علیه السلام از علمائی که دعوت کننده کانند بسوی او
و راه نماینده کانند بر او و دفع کننده کانند بحجتهای الله تعالی
و رهائی دهنده کانند ضعفاء بنده کان خدا را از دامهای
ابلیس لعین و اتباع کفر و متمردین او و از مصاید و مکاید
نواصب هرآینه باقی نمی ماند هیچ یکی مگر اینکه از دین خدای
عز و جل مرتد میشود و لکن ایشان کسانی هستند که گرفته اند زمامها
و مهارهای دلهای ضعفاء شیعه همچنانکه صاحب کشتی میگیرد

از دین او

سکان آن را واشیاتند که در پیش خدا افضلند و نیز حضرت
ابو الحسن بن علی العسکری علیه السلام فرمودند بدرستی که
از محبان محمد صلی الله علیه و آله وسلم مساکین شیعیان ما
هستند مواساة ایشان افضل است از مواساة مساکین فقرا
وایشان کسانی اند که جوارح و اعضاء ایشان ساکن و برقرار
اند ولکن ضعیف است قوای ایشان از مقاتله دشمنان دین
که تعییر و سرزنش مینمایند بدین ایشان و عقول ایشان
را نسبت بسفاهت میدهند بدان و آگاه باش پس کسیکه
قوی کرد اند ایشان را بنفقه و علم او تا آنکه رفع کند فقر و مسکنت

او را بعد از آن مسلط کرده اند و را بر دشمنان ظاهر که ایشان
نواصب اند و بر دشمنان باطنی که ابلیس و تابعان سرکش آن
او یند تا آنکه آن ها را از دین خدا منهزم میکرد اند و از دوستان
آل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را دور میکنند
بر میکرد اند الله تعالی این مکنت را بسوی شیاطین
ایشان و عاجز میکرد اند ایشان را از گمراه کردن ایشان
حکم کرد الله تعالی باین حکمی حق بر زبان رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم و نیز آنحضرت علیه الصلوة و السلام فرمود که
علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلام فرمودند که کسی که قو

میکرد اند

مسکر داند مسکینی از در دین او و ضعیفی را در معرفت او و بر ناصب
غنی لفی تا آنکه او را ساکت و عاجز کرد اند آن ناصبی را تلقین
کند او را الله تعالی روزیکه او را در قبر بنهند از زند باینکه بگوید
اَللّٰهُ رَبّی یعنی خداوند عالمیان پروردگار منست و
مُحَمَّدٌ نَبِیّی محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر منست و عَلِیٌّ
وَلِیّی علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام ولی و امام
منست و کعبه قبله من است و قرآن سرور و بهجت من است
و مومنان برادران من اند پس خدای عز و جل می گوید القا
کردم تو حجت را پس واجب شد از برای تو عالی ترین درجات

بهشت پس درین هنگام قبر او پاکیزه‌ترین باغهای بهشت
می‌شود و نیز آنحضرت علیه السلام ارشاد فرمودند که حضرت
فاطمه زهرا علیها الصلوة والسلام گفت که دو زن باهم
خصومت و نزاع در امری از امور دین نمودند و رجوع
بآنحضرت کردند یکی از آن دو زن معانده بود و دیگری مومنه
پس آنجناب عصمت مآب بر آن مومنه حجت را القا نمودند
پس بر آن معانده غالب شد پس بسیار سرور و فرح او را
حاصل شد پس جناب سیدة النسا صلوات الله و
سلامه علیها او را فرمودند که فرح و سرور ملائکه بغالب شدن

تو

تو بران معانده شدیدتراست از فرح وسرور تو وحزن
شیطان ومرده اتباع او شدیدتراست از حزن آن معانده
بدرستیکه خدای عزوجل فرمود ملائکه را واجب و لازم سازید
از برای فاطمه علیها الصلوة والسلام درعوض آنچه کشود
راه نمود این مسکینه اسیره را از بهشت هزار هزار ضعف از
آنچه از برای او آماده و مهیا نموده بودم وبگردانید این را
سنت جاری در هر کسی که میگشاید و راه نماید اسیر مسکینی را
که غالب آید معاندی را مثل هزار هزار آنچه مهیا و آماده
بوده از برای او از بهشت ونیز حضرت امام حسن العسکری

علیه الصلوة و السلام فرمود که چون امام جعفر بن محمد علیهما السلام

گفتند هر کسی که همه فکر او در شکستن نواصب از مساکین

دوستداران ما اهل بیت با می شکنند ایشان را از

مساکین و کشف میکنند از قبایح و فضایح ایشان و بیان

می کنند عیب ایشان را و اعظام می نماید امر محمد و آل

آنحضرت را صلوات الله علیهم اجمعین میگردانند الله تعالی

قصد و عزم ملائکه بهشت را در بنای قصرهای و خانه های

از برای او مشغول کار می شود از برای هر حرفی که حجت خدا

باشد بر اعدای دین زیاده از اهل دنیا ملائکه قوت هر یکی

از آنها زیاده باشد از برداشتن آسمانها و زمینها و چه قدر
بناها و چه بسیار نعمتها و چه بسیار قصرها باشد نمی‌شناسد
قدر آنرا مگر پروردگار عالمیان اینرا حفظ نما و ضبط کن
و در این مقام یاد کرد بنمایم بعضی حجتهائی که بعض از دوستان
خدا بان احتجاج نموده‌اند بر اعداء دین پس من می‌گویم در
مجالس شیخ بزرگوار شیخ مفید علیه رحمة المجید الحمید
مروی است یحیی بن خالد البرمکی از هشام بن الحکم رحمه الله
تعالی در محضر هرون الرشید سؤال کرد پس گفت خبر ده مرا
ای هشام از حق آیا می‌باشد در دو جهت مختلفه هشام در جواب

لفت نمی باشد یحیی گفت پس خبر ده مرا از دو شخص که باهم در حکمی
از احکام دین خصومت و تنازع کنند و اختلاف نمایند آیا
میشود که حال ایشان خالی باشد از اینکه هر دو محق باشند یا
هر دو مبطل باشند یا یکی از آن ها محق باشد و دیگری مبطل یعنی
آیا ممکن است هیچ یکی از امور مذکوره باشد پس هشام گفت
خالی ازین شقوق نمی توانند بود و جایز نیست که هر دو محق باشند
بنا بر آنچه من پیشتر در جواب تو گفتم یعنی حق در جهتین مختلفین نمی
باشد بعد از آن یحیی بن خالد مر او را گفت پس خبر ده و آگاه کن
مرا از اینکه علی بن ابی طالب و عباس چونکه باهم اختصام و

منازعه در باب میراث نمودند تا آنکه منجر بابی بکر شد که کدام یکی
از ایشان ها محق از باطل بود زیرا که نمی توان که بگوئی هر دو محق
بودند و نه هر دو مبطل هشام گفت که من در جوابش در تفکر
افتادم زیرا که اگر بگویم که علی علیه الصلوة والسلام مبطل بود کافر
شدم و از مذهب خود خارج می شوم و اگر بگویم عباس بر باطل
بود هرون گمراه گردنم می زند و مسئله بر من وارد شد که تا
حال کسی از من همچنین سوالی نموده بود و از برای آن جوابی هم
مهیا نکرده بودم پس قول حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة
والسلام را بیاد آوردم که آنحضرت علیه السلام درباره من می

فرمود ندای هشام همیشه موید هستی تو بروح القدس مادامیکه
یاری ما بزبان خود مینمودی پس دانستم که هرگز مخذول و مغلوب
نخواهم شد وفی الحال جواب از برای من ظاهر و حاضر شد
پس گفتم او را از هیچ یکی از آنها خطا نبود و هر دو محق بودند
و این امر را نظیری است که در قصه داود علیه السلام قرآن
بان ناطق است چونکه حق تعالی میفرماید وَهَلْ اَتٰیكَ
نَبَؤُا الْخَصْمِ اِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ الٰی قوله خصمان
بغیٰ بَعْضُنَا اِلَى الْبَعْضِ وکدام یک ازین دو ملک برخطا
بود وکدام یک ازانها مصیب برحق بود آیا میکونی تو که هر دو

برخطا بود

بر خطا بودند پس جواب تو در این امر بعینه جوابی است که گذشت
پس یحیی گفت که من میگویم هر دو فرشته بر خطا بودند بلکه
میگویم هر دو بر صواب بودند زیرا که ایشان در حقیقت خصومت
نداشتند و خصم یکدیگر فی الواقع نبودند و نه اختلاف در
حکم نمودند و جز این نیست که این را اظهار نمودند تا آنکه
حضرت داود علیه السلام را ایشان تنبیه بر خطا نمایند
و او را حکم آن شناسانند و واقف گردانند هشام گفت
که من نیز در جوابش گفتم که علی و عباس اختلاف در حکم
نکردند و فی الحقیقت خصومت با همدیگر ننمودند بلکه اظهار

اختلاف وخصومت کردند تا ابابکر را بر غلطش تنبیه نمایند و بر
خطایش واقف گردانند و دلالت کنند او را بر ظلم و ستمی
که با ایشان در باب میراث نموده و در امر خود در شک و ریب
نمودند که این امر که از ایشان بوقوع آمده برنج امری است که
از آن دو ملک دو قفه شد پس یحیی جوابی نگفت و درجی کس
مذکور است که ابو الحسن بن هیثم رحمه الله بر نصرانی گفت چرا
در گردن صلیب یعنی چلیپا آویخته در جوابش گفت از جهت آنکه
این شبیه آن کبری است که عیسی علی نبینا و علیه السلام را برآو
بردار کشیدند ابو الحسن گفت آیا عیسی علیه السلام دوست می

داشتی

داشت که باین ممتثل نشود گفت نه ابو الحسن گفت خبر ده مرا از
عیسی علی نبینا و علیه السّلام که آیا حمار را سوار می شد و بر
او در حوایج خود راه میرفت نصرانی گفت بلی ابو الحسن گفت
پس دوست میداشت باقی ماندن حمار را تا آنکه براو حاجت
خود را میرسید نصرانی گفت بلی ابو الحسن گفت پس ترک
نمودی چیزی را که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السّلام بقای آن را
دوست میداشت و چیزی را که در زنده گی خود بر او سوار می شد
و قصد کردی بسوی آنچه عیسی علی نبینا و علیه السّلام را بر او
باکراه و بغض سوار کردند پس در گردن آن را آویختی پس بنا

بران سزاوار این بود که حمار را بگردن آویزی و صلیب را

ترک نمای و الّا تجاهل میکنی یعنی خود را جاهل مینمایی و نیز

دران کتاب مذکور است که فضال بن الحسین الکوفی گذشت

و عبور نمود بابی حنیفه و ابو حنیفه در جمع بسیاری از اتباع خود بود

و چیزی از فقه و حدیث خود بر ایشان القا میکرد پس گفت

با کسی که همراه او رفیق بود که قسم بخدا یاد میکنم که ازین جا جدا

نمیشوم و نمی گذرم تا اینکه ابو حنیفه را خجل و رسوا میکنم پس

رفیق او گفت بدرستی که ابو حنیفه از کسانی است که

مرتفع الحال اند و حجت ایشان ظاهر شده و او را گفت ساکن

باش واجتناب نمای آیا دیده که حجتی بر مومنی غالب شود
بعد از ان نزدیک با بو حنیفه شد پس سلام کرد براو واو
و جمیع اتباعش رد سلام او نمودند پس گفت ای ابا حنیفه خدا
ترا رحم کند بدرستیکه برادری دارم و میگوید که بهترین مردمان
بعد از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم علی بن ابی طالب است
صلوات الله وسلامه علیه و آله و من میگویم ابو بکر بهترین
مردمان است و بعد از او عمر پس تو چه میگوئی درین باب
رحم کند ترا خدای تعالی پس ابو حنیفه مدتی سر خود را بزیر
انداخت بعد از مدتی سر خود را بلند کرد و در جواب او گفت که

بس است از برای شرف دختر ابو بکر و عمر قبر ایشان پهلوی قبر
رسولخداست صلی الله علیه و آله و سلم پس کدام حجت از این
واضح تر است از برای تو فضال بن حسین گفت که من
این را در جواب برادر خود گفتم و او در جواب من میگوید
قسم بخدا که هرگاه این موضعی که ابو بکر و عمر در آن دفن در آنجا شدند
صاحب و مالکش رسولخدا صلی الله علیه و آله است و ابو بکر
و عمر در ان از هیچ راه و خلی و ملکیتی نداشتند پس بتحقیق
ایشان ظلم کردند و غصب نمودند بسبب دفن ایشان در موضعی
که اصلا از برای ایشان درآن حقی نبود و اگر آن موضع مخصوص

ایشان

ایشان بود پس هبه نمودند رسولخدارا صلی الله علیه و آله
وسلم پس بد کردند وخوب نکردند از جهة آنکه برگشتند وخانهای خود و
عهد و پیمانهای خود در شکستند پس ابو حنیفه باز سر خود را
ساعتی بپایین انداخت بعد از تامل و تفکر گفت که آن موضع
نه مخصوص رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم بود ونه مخصوص
ایشان بود ولکن شان این نظر در حق عایشه وحفصه نمودند پس
ازین راه مستحق دفن درین موضع شدند پس فضال گفت
ومن اینجواب را نیز باو گفتم او در جواب من گفته که تو میدانی
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وقتی که ارتحال وانتقال بسوی

عالم قدس نمودند نه ازواج را در دنیا گذاشتند پس نظر
کردیم و تامل نمودیم از روی قسمت میراث از برای هر یکی
از آنها حصه نهم از حصه هشتم از متروکات آن خیر البریات
میرسد بعد از ان نظر کردیم که در تسع ثمن دریافتیم یک حب
میرسد پس چگونه دوم ذرۀ زیاده از ان را مستحق شدند و بعد
از ان چگونه است حال عایشه و حفصه که وارث رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم میشوند و فاطمه زهرا صلوات الله و
سلامه علیها را از میراث پدر بزرگوار خود ممنوع و محروم ساختند
پس ابو حنیفه باتباع خود گفت که ای قوم کناره نمائید از این

من بدرستی کہ قسم بخدا کہ این شخص رفضی است تمام شد این
مجلس مجلس روز سہ شنبہ دوازدہم ماہ مبارک رمضان
قال اِنَّمَا یَاْتِیْکُمْ بِہِ اللّٰہُ اِنْ شَاۤءَ وَمَا اَنْتُمْ
بِمُعْجِزِیْنَ یعنی حضرت نوح علی نبینا و علیہ السلام گفت
وقتی کہ قومش از و گفتند بیاور از برای ما آنچہ را وعدہ داد
ما را گفت جز این نیست کہ می آرد آن وعدہ را از برای شما اللہ تعالی
هرگاہ میخواہد و نیستید شما عاجز کنندہ کہ او را بسبب گریختن و
فرار نمودن وَلَا یَنْفَعُکُمْ نُصْحِیْ اِنْ اَرَدْتُّ
اَنْ اَنْصَحَ لَکُمْ اِنْ کَانَ اللّٰہُ یُرِیْدُ اَنْ یُّغْوِیَکُمْ و

یُرِیْدُ

هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ یعنی سود

نمی بخشد شمارا نصیحت من هرگاه اراده داشته باشم اینکه

نصیحت کنم شمارا هرگاه خدای تعالی اغوای شما خواسته باشد و

اوست پروردگار شما و بسوی اوست بازگشت شما این خبر ا

میدهد شمارا بر عملهای شما بعضی گفته اند که حضرت نوح علیه السلام

ایشان را خبر داده بود بانکه نصیحت او نفع نمی بخشد ایشان

را زیرا که الله تعالی او را خبر داده بود این را بقول خود که هرگز

ایمان نمی آرد کسی از قوم تو مگر کسی که بتحقیق ایمان آورده

است و بعضی گفته اند که معنیش این است که هرگاه خدای تعالی اراده

ملاک حسن

هلاک ساختن شما داشته باشد پس نفع نمی دهد شما را
نصیحت من و بعضی گفتند که قوم حضرت نوح علی نبینا و
علیه السلام اعتقاد داشتند بانکه بر طریقی که بران بودند از
اراده خدای تعالی بود هرگاه از اراده او تعالی نبود هرآئینه
تغیر میداد ایشان را از عقاید باطله پس حضرت نوح علی نبینا
و علیه السلام بر وجه تعجب ازین قول فاسد ایشان و بر وجه
انکار آن مر ایشان را گفت که نصیحت من نفع نمی دهد شما را
هرگاه قول شما باشد همچنانکه شما می گوئید و زعم می کنید و من میگویم
که اینمذهب اشعریه است لعنهم الله زیرا که ایشان زعم می کنند که

افعال و عقایدی که ما بر آن مستقیم هستیم از جانب خدای تعالی است

خدای تعالی هر چه را می خواهد با ایشان می کند و ایشان فعلی

نمی کنند و چیزی از اختیار ایشان صادر نمی شود هر چه میکنند از

خوب و بد او میکند فی الحقیقت این گفتگوی بهتان بر زن و دشمنان

رحمان است و عقیده قدریه این است و مجوس آن است

بعد از آن چه مقام تعجب است که با وجود این از پیغمبر خدا صلی الله

علیه و آله و سلم روایت می کنند که آنحضرت صلی الله علیه و آله

فرمودند قدریه بر زبان هفتاد پیغمبر ملعون شدند بعضی از حاضرین

عرض کردند که یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کلام قدریه کدام هند

فرمودند

فرمود که قومی است زعم وگمان می کنند اینکه الله سبحانه
معاصی را برایشان مقدر کرد وعذاب کند ایشان را بر آن
معاصی و ورنمی یابند اینکه در ایشان و بر ایشان وارد شده
پس چه چیز جاهل و احمق ساخت ایشان را لعنهم الله تعالی
و اینک ما ذکر می کنیم بعض حجتهای ما بر ایشان پس میگویم
که یکی از ان حجتها این است ما یقین داریم باینکه الله
سبحانه امر مود بنده کان خود را باشیائی چند و نهی فرمود
ایشان را از اشیائی چند واین صحیح نیست هرگاه بنده
موجد افعال خود نباشد زیرا که چگونه خوب خواهد بود اینکه ام

کرده می شود بایمان و نماز و زکوة و نهی کرده شود از کفر و

زنا و خوردن شراب کسی را که قادر نباشد بر فعل آن و

نه بر ترک آن بلکه کسی که این فعل میکند و قادر بر ترک آن باشد

او غیر عبث است و هرگاه این امر در نزد عقل حسن شد باید که

صحیح باشد اینکه مبعوث گرداند الله تعالی پیغمبری را بسوی

جمادات بعد از آن حیوة را در آنها خلق نماید و عذاب کند

آنها را از جهة آنکه فرمانبرداری او امر پیغمبر نخود نکردند و این از

چیزهائی است که عقل آنرا انکار می نماید و قبیح می داند

حجت دیگر آنکه بر مذهب ایشان لازم می آید که باب اثبات نبوت

حجت دیگر

ابیا

انبیاء علیهم الصلوة والسلام مسدود نشود زیراکه ایشان باشند
هرگاه الله تعالی خالق جمیع قبایح باشد محال و ممتنع نیست
که اظهار معجزات بر دست کاذبی بکند و هرگاه این ممتنع
نباشد مسدود شود و بر ایشان باب فرق میان پیغمبر
بر حق و میان کسیکه خود را بکذب و افترا پیغمبر بدارد و حجت دیگر
حجت دیگر
آنکه لازم می آید درین هنگام بوعد و وعید او تعالی اعتماد
و وثوق نداشته باشد زیراکه هرگاه جایز و روا باشد که
خلق قبایح کند جایز است که در اخبار کاذب باشد پس بوعد
و وعید و اخبار آخرت او وثوق نخواهد بود حجت دیگر آنکه

از جمله افعال بندگان شرک بالله است و وصف کردن او
سبحانه را بامثال و انداد و اضداد و صاحبه و اولاد و شتم و
سب او تعالی و لایق شان حکیم نیست که خلق کند شتم و
ناسزا را از برای نفس خود و نمی شاید او را که خلق نماید وصف
خود را بانداد و اضداد و ازین فضیح تر آنیست که در دل
بعضی مذمت این جماعت مشرکین آفرید با وجود آنکه احق
و سزاوار تر بذم خالق این امور است و حجت دیگر آنکه
هرگاه جایز باشد که زنا و لواطه و ظلم و ستم و بدی کردن با
محسن را خلق نماید هر آئینه باید جایز باشد که پیغمبری را بفرستد

که این دین را دست

که این دین او باشد و مردم را دعوت کند بسوی وی و رزد وی و افعال
قبیحه و مدح شیطان و پرستش او و استخفاف بخدا و
رسول او و استخفاف بپدر و مادر و مذمت کردن محسن و
مدح و ثنا نمودن بدکار وجه دیگر آنکه هرگاه الهیات جایز
باشد از او تعالی خلق قبایح هر آئینه جایز باشد عذاب
کردن پیغمبران و ثواب دادن فرعونان و ابلیسان و هرگاه
چنین باشد هر آئینه اسفه سفها خواهد بود و حالانکه بتحقیق
منزه ساخته است خدا تعالی مسلمین را ازاین در کتاب خود چنانچه
فرموده أفنجعل المسلمين كالمجرمين

ما لکم کیف تحکمون یعنی آیا میکردانیم مسلمانان

را مانند گناهکاران یعنی کافران چیست شمارا وچگونه شما

حکم می کنید حاصل مضمون آنکه مسلمانان را مانند کافران

نخواهیم کرد زیرا که این امری است قبیح وغیر مستحسن وشما که

بهره از عقل وتمیز دارید چگونه حکم خواهید کرد بان وتمسک بعلوم

عادیه نفعی نخواهد بخشید زیرا که عادت الله تعالی در دار

آخرت معلوم نیست وجهت دیگر آنکه هرگاه الله تعالی ظلم

وجور روا دارد بر بنده کان خلق کند هر آئینه سزاوار است

که ظالم مظلوم شود والعیاذ بالله الله تعالی ظالم باشد از جهة

انکه ظالم در ظلم مجبورست همچنانکه در آتش جهنم گرفتار عذاب
شدیدست و مجبور دران عذابست و اصلا اختیاری ندارد
والله سبحانه باختیار خود ظلم را در ظالم خلق کرد بدون آنکه
از وقصوری سرزند و با اینهمه آن بیچاره را عذاب میکند و ملامت
می نماید و از نفس خود نفی ظلم میکند پس العیاذ بالله ظالم و
کاذب هر دو خواهد بود پناه می برم بسوی خدای پاک
از رای که انجام کارش همچنین کفر و زندقه باشد و الزام بدعی
معقول نیست والحال ذکر مینمایم ماآنچه را که واقع شد درین
مسئله میان بهلول رضی الله عنه و میان ابی حنیفه زیرا که

این حکایتی است شریف و مقالتی است لطیف و
مناسب مقام است پس میگوییم مروی است که بهلول دانا
برابی حنیفه گذشت هنگامی که با اصحاب خود نشسته بود
واز برای اتباع مردهٔ خود حدیث نقل میکرد و می گفت
ایشان را بدرستی که من تعجب میکنم از قول امام جعفر صادق
علیه السلام در اینکه میگوید ممکن نیست دیدار الله تعالی
زیرا که هیچ موجودی نیست مگر اینکه ممکن است دیدن او و
از قول او که خدای تعالی عذاب میکند شیطان را با آتش
و حال آنکه او هم از آتش مخلوق است چگونه جایز نباشد عذاب

بکند

بآتش کسی راکه او هم از آتش باشد و از قول او که افعال
بنده از و صادر می شوند با وجود آنکه دلایل دلالت می کنند
برانیکه عبد موجد افعال نیست و خالق هر شی الله تعالی
است پس بهلول و انا خشت خامی را برداشت و انداخت
آن را بسوی ابو حنیفه پس سر او را مجروح ساخت و
شکافت و از میان ایشان گریخت پس اصحاب ابی حنیفه
او را گرفتند و او را نزد ابی حنیفه حاضر ساختند پس بهلول
گفت که من چه تقصیر کردم و از من چه خطا سرزد و ابو حنیفه
گفت که بتحقیق درد بهم رسید مرا ازین خشتی که تو بسوی من

انداخته بهلول گفت که مرا این درد را نمای ابو حنیفه گفت

ای مرد آیا ممکن است که درد دیده بشود بهلول گفت که ای مرد

پس چرا تعجب میکردی از قول حضرت امام جعفر صادق علیه

الصلوة والسلام در اینکه ممکن نیست که الله تعالی دیده بشود

و گفتی که هیچ چیزی موجود نیست مگر اینکه ممکن است دیدن او

و چگونه است درد و الم را محسوس نمودی از ضرب خشت

خام که سر ترا مجروح ساخت با وجود اینکه خشت خام از گل بوده

و تو هم از گل مخلوق شده بعد از آن تو چرا از من مقاصه

میکنی و قصاص میگیری با وجود آنکه من این خشت را نبینداختم

بلکه بزعم تو الله تعالی انداخت آن را پس ابو حنیفه ساکت
شد و جوابی نداد انتهی و باید باز رجوع نمایم بسوی آنچه که
در صدد آن هستیم پس میگویم که بعضی گفتند معنی آیه این است
که هرگاه الله تعالی اراده اهلاک داشته باشد پس نفع نمی
بخشد مر شما را نصیحت کردن در وقت نزول عذاب خدا
زیرا که الله تعالی قبول نمی کند ایمان را در هنگام نزول
عذاب قال الله تعالی فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا
إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا
عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا

وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ پس هرگاه نبی بود قریه که ایمان

آورد یعنی اهل آن قریه پس نفع بخشد آن را ایمان آن مگر قوم

یونس وقتی که ایمان آوردند رفع نمودیم از ایشان عذاب هلاکت

در حیوة دنیا و متمتع یعنی بهره مند ساختیم ایشان را تا زمانیکه

اجل ایشان منقطع شد و از حضرت امام بحق ناطق حضرت

امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام مرویست که آنحضرت

علیه السلام فرمودند رد نکرد الله تعالی عذاب را مگر از قوم

حضرت یونس ع و حضرت یونس علیه السلام ایشان را دعوت

بسوی اسلام میکرد و ایشان اباء و انکار میکردند پس حضرت

یونس

یونس علیه السلام خواست که بر ایشان دعای بد بکند و در میان
آنقوم دو مرد بودند یکی عابد یکی عالم و نام یکی از ان دو تلیخا
و نام دیگری روبیل بود و مرد عابد حضرت یونس علیه السلام
را مشوره دعای بد بر ایشان میداد و مرد عالم از ان نهی
میکرد او را و میگفت حضرت یونس را که دعای بد بر
ایشان مکن زیرا که الله تعالی مستجاب میکرداند دعای
ترا و لکن هلاکت بنده کان خود را دوست نمیدارد پس
حضرت یونس علیه السلام قول عابد را قبول کرد و قول
عالم را نه پسندید پس دعای بد بر ایشان کرد پس وحی کرد

برایشان

الله تعالی بسوی او که عذاب در فلان سال و در فلان ماه
و در فلان روز نازل خواهد شد پس چون وقت نزول
عذاب قریب شد یونس علیه السلام با عابد از میان ایشان
بیرون رفت و عالم در میان ایشان باقی ماند پس چون
آن روز رسید عذاب بر ایشان نازل شد عالم با ایشان
گفت فزع بسوی خدا نمائید شاید که رحم کند شما را و این
عذاب را از شما باز دارد پس ایشان گفتند که چگونه خواهیم
کرد عالم گفت که بسوی صحرا بیرون برید و طفلان را از مادرها
جدا سازید و شتر ها را از بچه های آن ها جدا سازید و گاوها را

از اولادش نیز جدا سازید و گوسفندان را نیز از بچه های
خود متفرق نمائید بعد از آن گریه و تضرع بسوی خداوند
جلیل نمائید و دعا بکنید پس کردند آنچه را که عالم بایشان گفته
بود پس خالق رحیم و رحمان برایشان رحم کرد و عذاب را
از ایشان رد نمود و عذاب را بر کوهها متفرق ساخت و
حال آنکه بتحقیق نازل شده بود و قریب بایشان رسیده بود
پس حضرت یونس علیه السلام روی بایشان نمود تا به بیند
که چگونه هلاک نمود ایشان را الله تعالی پس دید که زارعان
در زمینهای خود زراعت میکنند پس از ایشان احوال قوم

خود پرسید و ایشان حضرت یونس علیه السلام را نشناختند

در جواب گفتند که حضرت یونس علیه السلام بر ایشان دعای

بد کرد و دعای او را الله تعالی مستجاب گردانید و عذاب را

بر ایشان نازل ساخت پس همه آنها مجتمع شده رجوع بجناب

عز و جل نموده‌اند و گریه و زاری بسیاری کردند پس الله تعالی

رحم کرد بر ایشان و عذاب را از ایشان رد کرد و باز داشت

و آن عذاب را بر کوهها متفرق ساخت و الحال ایشان

حضرت یونس علیه السلام را طلب میکنند و میجویند از جهت آنکه

ایمان باو آوردند پس حضرت یونس علیه السلام غضبناک شد و

از ایشان بیرون رفت چنانچه الله تعالی این حکایت فرمود
تا آنکه بسوی کنار دریا رسید و در آنجا کشتی پر بار دید و صاحبان
کشتی میخواستند که کشتی را باز دارند پس حضرت یونس علیه السلام
از ایشان سوال کرد که او را هم بر کشتی سوار نمایند پس او را
هم بر کشتی سوار نمودند پس چون وسط دریا رسیدند الله تعالی
ماهی عظیمی را فرستاد پس آن ماهی کشتی را بر ایشان حبس نمود
پس یونس علیه السلام بسوی آن ماهی نظر کرد پس حضرت
یونس علیه السلام را از آن ماهی ترسی بهم رسید و بطرف دیگر
کشتی رفت و ماهی نیز در عقب او دهن خود را گشوده مؤخر

کشتی رفت پس اهل کشتی بیرون آمدند و گفتند که درمیان ما
کدام کسی عاصی وگنهکار است پس قرعه انداختند و نام یونس
ازمیان ایشان بیرون آمد و این است قول خدای عز
وجل فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ یعنی قرعه
انداخت پس نام حضرت یونس علیه السلام از مقروعین بوده
پس او را بدریا انداختند فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس ماهی او را در شکم
خود فرو برد و در آب روان شد و بتحقیق بعضی از یهودان
از امیر المومنین علیه الصلوة والسلام سوال نمود از زندانیکه
باطراف زمین ها با صاحب خود سیر کرد پس آنحضرت علیه السلام

خود برد که

فرمودند که ای یهودی زندانیکه اقطار زمین را باصاحب خود
میکشت ماهی است که حضرت یونس علیه السلام دران محبوس
بود پس آن ماهی در دریای قلزم در آمد بعد ازان بسوی دریای
مصر رفت بعد ازان بسوی دریای طبرستان داخل شد بعد ازان
در دجله فورا بیرون رفت بعد ازان زیر زمین رفت
تا آنکه بقارون برخورد و قارون در زمان حضرت موسی علی
نبینا و علیه السلام هلاک شده بود و حق تعالی او را ملکی موکل
گردانیده بود که هر روز بقدر یک قامت مرد او را بزمین فرو برد
و چون حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی تسبیح خدا می خواندند

و استغفار مینمود قارون آواز تسبیح آنحضرت علیه السلام را
شنید پس ملک موکل خود را گفت که مهلت بده مرا تا من کلام
ادمی را بشنوم پس الله تعالی وحی کرد بسوی آن ملک که
مهلت بده او را پس ملک او را مهلت داد بعد ازان قارون
گفت که تو کیستی حضرت یونس علیه السلام در جواب او گفت
که من بنده گنهکار خطاکار یونس بن متی هستم بعد ازان ازو پرسید
که موسی بن عمران علیهما السلام که شدید الغضب در راه خدا
بود چه کرد حضرت یونس علیه السلام گفت هیهات که او علیه
السلام فوت شد بعد ازان ازو پرسید که چه کرد روف

دیهان

و مهربان بر قوم خود هرون بن عمران حضرت یونس گفت
که او هم مرد لعبد از ان از دریا رسید که چه کرد کلثوم دختر عمران
که از برای من نام زد شده بود حضرت یونس گفت هیهات
که از آل عمران کسی باقی نماند پس قارون گفت افسوس باد
بر آل عمران پس حق تعالی جزای آن را با و داد و امر کرد ملکی
را که موکل باو بود که دفع عذاب او کند در ایام دنیا پس آن
ملک رفع عذاب از و نمود پس چون یونس علیه السلام
این حال را مشاهده نمود فنادی فی الظلمات ان
لا اله الا انت سبحانک انی کنت

مِنَ الظّالِمِینَ یعنی پس حضرت یونس علیه السلام ندا
داد در ظلمت های ثلثه یعنی ظلمت شکم ماهی و ظلمت دریا و
ظلمت شب اینکه نیست معبودی بحق بجز تو پاک و منزه میدانم
ترا از آنچه لایق بذات و صفات تو نیست بدرستی که من
از ستمکاران بودم پس خداوند جلیل دعای او را استجابت
گردانید و ماهی را امر فرمود که او را بر کنار دریا بنید از دو ماهی
بامر پروردگار او را بر کنار دریا انداخت و پوست و گوشت او
رفته بود و خدای تعالی درخت کدو را برا او رویانید پس آن
درخت سایه انداخت برا و از آفتاب پس و در زیر سایهٔ آن

ارام گرفت

آرام گرفت بعد از ان الله تعالی آن درخت را امر فرمود که
برگهای خود را بریزد پس آن درخت برگهای خود را از خود
ریخت و آفتاب بر حضرت یونس علیه السلام تابید پس اضطراب
نمود پس الله تعالی وحی نمود بسوی او که ای یونس رحم
نکردی تو بر صد هزار کس یا زیاده و تو جزع میکنی از الم یکساعت
پس گفت ای پروردگار عفو تو مطلوبست عفو تو مطلوب است وان
من در گذری پس حق تعالی بدن او را باز صحیح نمود و بقوم
خود برگشت و ایمان باو آوردند و اینست قول او تعالی

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا

الا قوم یونس لما کشفنا عنهم عذاب

الخزی فی الحیوة الدنیا ومتعناهم الی

حین و ترجمه آن کذشت پس کفت که یونس علیه السلام

نه ساعت در شکم ماهی مکث نمود بعد از ان حق تعالی مر نبی

خود را فرمود ولو شاء ربک لامن من فی الارض

کلهم جمیعا افانت تکره الناس حتی

یکونوا مؤمنین یعنی اکر خدا می خواهد انکه اجبار و

اکراه نماید جمیع مردمان را بر ایمان هر آئینه خواهد کرد ولکن با

اکراه و اجبار در ایمان ثواب و منفعت نیست و در زوا

بجای اجبار

ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام وارد شده که یونس علیه
السلام در شکم ماهی سه روز بود فَنَادَی فِی
الظُّلُمَاتِ و ندا او در ظلمات ظلمت شکم ماهی و ظلمت
شب و ظلمت بحر اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ
اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ پس مستجاب کرد الله تعالی
دعای او را پس ماهی او را بسوی کنار انداخت و الله تعالی
برا ودرختی از درخت کدو رویانید و حضرت یونس علیه
السلام بیرگ آن درخت سایه میکرد و موئین سیر تخت
پوستش نازک شد شب و روز ذکر خدا و تسبیح او تعالی

میکرد پس چون اندرخت قوه و اشتداد بهم رسانید الله تعالی
کرمی را فرستاد که تا آنرا خورد پس آن درخت خشک شد این
امر بر یونس شاق و گران شد پس حزین و اندوهناک گردید پس
حق تعالی وحی فرستاد بسوی او که چرا حزین شده ای یونس
عرض کرد که ای پروردگار من این درختی که مرا نفع می بخشید
و من زیر سایهٔ آن استراحت میکردم کرمی را برا و مسلط نمودهٔ
که بسبب آن خشک شد حق تعالی خطاب باو فرمود که ای
یونس آیا حزین و غمگین شدی از برای درختی که نکاشتهٔ آنرا
و نه آب دادهٔ آن را و حزین و اندوهناک گردیدی از برای

اهل نینوی

اهل نینوی که زیاده از صد هزار کس بودند اراده کردی که عذاب
برایشان نازل شود بدرستی که اهل نینوی ایمان آوردند
و پرهیزکاری نمودند پس رجوع کن بسوی ایشان بعد از آن
یونس علیه السلام بسوی قوم خود روانه گشت تا آنکه به نینوی
نزدیک شد و حیا میکرد از داخل شدن آنشهر تا براعی
گوسفندان برخورد و از و پرسید که تو از اهل نینوی هستی
بگو تو ایشان را بدرستی که حضرت یونس علیه السلام تحقیق اینک
آمده است راعی گفت که تو دروغ میگوئی آیا حیا نمی کنی تو
یونس علیه السلام در دریا غرق شد و رفت حضرت یونس

علیه السلام باو گفت که این گوسفند گواهی میدهد از برای تو
بدرستی که من یونسم پس چون راعی در پیش قوم خود آمده
خبر نمود بایشان از انحکایت پس قوم حضرت یونس او را گرفتند
و قصد زدن او نمودند راعی گفت که مرا گواه و بینه از برای
تصدیق قول خود هست پس ایشان گفتند کدام کس برای
این امر شهادت میدهد گفت که این شاة از برای من گواهی
میدهد پس آن شاة گواهی داد که این صادق است و بتحقیق
الله تعالی یونس را باز فرستاد بسوی قوم او پس از شنیدن
شهادت گوسفند قوم یونس علیه السلام در طلب او بیرون آمدند پس

اورا یافتند

او را یافتند و ایمان با او آوردند پس حقتعالی ایشان را بهره مند
ساخت از زندگانی تا هنگام مرگ و نجات داد ایشان
را از آن عذاب مجلس در چهارشنبه سیزدهم ماه مبارک رمضان
قال الله تعالی وَاُوحِیَ اِلٰی نُوحٍ اَنَّهُ لَن یُؤمِنَ
مِن قَومِكَ اِلَّا مَن قَد اٰمَنَ فَلَا تَبتَئِس بِمَا
کَانُوا یَفعَلُونَ یعنی وحی کرد الله تعالی بسوی حضرت
نوح علی نبینا و علیه السلام که هرگز ایمان نمی آرد از قوم
تو مگر کسیکه ایمان آورده است پس خرین و غمناک مشو از کردار
ایشان وَاصنَعِ الفُلكَ بِاَعیُنِنَا و کشتی را

از جهة آنکه سوار شوی تو و کسیکه ایمان تو آورد بحفظ و نگاه
داشتن ما نه او بعضی گفته‌اند مراد با عین ملایکه که موکلانند تو و
ایشان ناظرانند بچشمهای خود و اضافت آن بسوی نفس از
جهة اکرام و تعظیم ایشان است وَوَحْيِنَا و بر آنچه باو حی
کردیم بسوی تو از صفت و حال آن وَلَا تُخَاطِبْنِي
فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ یعنی سوال
مکن تو از من عفو و گذشتن ازین جماعت که از قوم تو کافر
شده‌اند و نه شفاعت کن از برای ایشان زیرا که ایشان
عنقریب غرق شده گانند و این در غایت وعید و تهدید است

در باب

همچنانکه پادشاه وزیر خود را بگوید که سخن فلان شخص و پیش مرد

بگو پناه میبرم بخدای برحمت او از عذاب و قهر او و ک

كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِّنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ

و هر وقت که جماعتی از قوم او برا و عبور میکردند سخریه و استهزا ازو

میکردند و بعضی میگویند که حضرت نوح علیه السّلام را میگفتند

که ای نوح بعد از پیغمبری بنجار شدی و آنحضرت را استهزا

میکردند و با یکدیگر می خندیدند و تعجب می نمودند قَالَ

گفت حضرت نوح علیه السّلام إِن تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا

نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ هرگاه شما سخریه از ما می

کینید پس بدرستی که ما نیز از شما سخریه میکنیم همچنانکه شما کردید
و مراد آنست که هرگاه شما استجهال نمائید مارا و تخفیف
میدهید و ما نیز شما را در وقت نزول عذاب استحقاف
خواهیم نمود فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ
يُخْزِيهِ پس زود است که میدانید که کدام کس را میرسد
عذابی که رسوا کند او را در دار دنیا وَيَحِلُّ عَلَيْهِ
عَذَابٌ مُقِيمٌ و فرود می آید بر او عذاب مقیم یعنی دایم در آخرت حسن
گفته که درازی کشتی نوح علیه السلام هزار ذراع بود و عرض
آن ششصد ذراع و قتاده گفته که طول آن سیصد ذراع

بود و عرض آن پنجاه ذراع بود و بلندی آن سی ذراع
بود و درش در جانب عرض بود و ابن عباس گفته که کشتی
حضرت نوح علیه السلام را سه طبقه بود یک طبقه از برای
چهار پایان و طبقه دوم از برای وحوش و درنده کان
و حضرت نوح علیه السلام با مومنان و مایحتاج در طبقه
اعلی بودند و عایشه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که درنگی حضرت نوح علیه السلام در قوم
خود نهصد و پنجاه سال بود دعوت میکرد ایشان را بسوی
خدای تعالی تا آنکه آخر زمان ایشان رسید درختی را

نشاندند تا آنکه درخت بزرگ گردید پس آن را برید و مشغول
ساختن کشتی شد و چون قومش بر او می گذشتند سخریه و استهزا
میکردند و در بحار از ابن سنان از ابی عبدالله علیه السلام
روایت کرده که نوح علیه السلام در قوم خود سیصد سال
باقی ماند و دعوت میکرد ایشانرا بسوی خدای تعالی پس
اجابت او را نکردند پس قصد نمود که بر ایشان دعای بد بکند
پس برخورد او را در وقت طلوع آفتاب دوازده هزار قبیله
از قبایل ملایکه آسمان دنیا و ایشان از عظماء ملیکه بودند پس
حضرت نوح علیه السلام گفت مر ایشان را که شما کیانید در

جواب

جواب گفتند که ما آن دوازده هزار قبیله از قبایل ملائکه آسمان
دنیا هستیم و گفتند که آسمان دنیا پانصد سال راه است و از آسمان
دنیا تا دنیا پانصد سال راه است و در وقت برآمدن آفتاب از
جای خود برآمدیم ترا باین وقت برخوردیم پس ما از تو سوال می
کنیم که دعای بد بر قوم خود کنی حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام
گفت که سیصد سال ایشان را فرصت و مهلت دادم پس
چون ششصد سال برآنها گذشت و ایمان نیاورده بودند بار
قصد نمود که بر ایشان دعای بد بکند پس ما نزد او برخوردیم دوازده
هزار قبیله از قبایل آسمان دویم پس حضرت نوح علی نبینا و علیه

السلام با ایشان گفت که شما کیانید گفتند ما دوازده قبیله از
قبایل ملائکه آسمان دوهیم هستیم و کننده کی آسمان دویم مسیرهٔ
پانصد سال راه است و از آسمان دویم تا آسمان دنیا پانصد
سال راه است در وقت طلوع آفتاب برآمدیم و ترا در وقت
چاشت ملاقات نمودیم از تو سوال میکنیم که بر قوم خود دعای بد
نکنی پس حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام در جواب ایشان این
گفت که سیصد سال ایشان را مهلت داده ام پس چون نهصد
سال بر ایشان گذشت و هنوز ایمان نیاورده بودند خواست
که بر ایشان دعای بد بکند الله تعالی بر او نازل گردانید و

لن يؤمن من قومك الا من قد امن فلا
تبتئس بما كانوا يفعلون ترجمه آن گذشت
فقال نوح رب لا تذر على الارض
من الكافرين ديارا انك ان تذرهم
يضلوا عبادك ولا يلدوا الا فاجرا كفارا
يعنى حضرت نوح على نبينا وعليه السلام گفت پروردگارا مگذار
بر روى زمين از كافران احدى را زيرا كه هرگاه ميگذارى
ومهلت ميدهى ايشان را گمراه مى كنند بنده گان ترا و
متولد نميشوند از ايشان مگر كافر وفاجر پس حق تعالى باو امر

کرد کو درخت خرما را نشاند پس آمد که درخت را نشاند قومش
بر او نیز بسخریه و استهزا میکردند و می گفتند مرد پیری است
که نهصد سال از عمر او گذشت الحال درخت ها را می
نشاند و سنگها بر او میزدند پس چون پنجاه سال دیگر گذشت
درخت رسید و مستحکم شد امر کرد بقطع او بران نیز استهزا می
کردند و می گفتند درخت رسیده را برید و این شیخ بسبب کبر
سن بخرافت رسید و اینست قول او تعالی وَكُلَّمَا مَرَّ
عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ
تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ

تعلمون

تعلمون ترجمه آن گذشت پس امر کرد او را الله تعالی که
کشتی را بسازد و امر کرد جبرئیل علیه السلام را که برا و نازل
شود و تعلیم نماید او را که چگونه کشتی بسازد پس و سازی آن کشتی را
در زمین هزار و دو صد ذراع مقرر ساخت و عرض آن هشتصد
ذراع و ارتفاع آن هشتاد ذراع مقرر شود پس حضرت نوح
علیه السلام گفت پروردگارا کیست که بر ساختن کشتی اعانت نماید
مرا پس الله تعالی وحی فرستاد بسوی او که ندا کن در قوم خود که
کیست که در ساختن کشتی مرا یاری کند و تبر اشد از او چیزی می شود
آنچه را که تراشیده است طلا و نقره پس ندا کرد نوح علی نبینا و

آله و علیه السلام در میان ایشان بآنچه مامور شده بود پس

اهانت کردند بران و بسخریه و استهزا می نمودند و میگفتند که در

خشکی کشتی می کند و از وهب روایت است که هرگاه سوار شد حضرت

نوح علی نبینا و آله و علیه السلام در کشتی حق سبحانه و تعالی همه

وحش و طیر و چهارپا را سکینه و آرام القا فرمود پس هیچ یکی ضرر

بدیگری نمیرسانید گوسفند بر گرگ و بقر بر شیر بر میخوردند و گنجشک

بر باز واقع می شد ضرر کسی بکسی نمیرسید و حرکت از یکدیگر نمی

کردند و از برای هیچ یکی از اینها غضب بر نخیزد و شدت آواز

نبود و سب و لعن که از خواهشهای نفسانی است اصلا بر یاد و دان

خود واقع

خود واقع بنود و ازین ساخت حق تعالی زهر را از هر صاحب سم
پس همیشه همچنین در کشتی بودند تا هنگامیکه برآمدند ازان و
و موش بسیار و قاذورات در کشتی بهم رسیدند پس وحی آمد
حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام را که مسح کند شیر را پس
چون مسح کرد یعنی دست مالید او را پس او عطسه نمود پس
از دو سوراخ بینی دو گربه نر و ماده بیرون آمد پس بسبب
آنها موش کم شد و دست بر روی فیل کشید پس او
عطسه کرد پس از دو سوراخ بینی او دو خوک نر و ماده بیرون
آمدند پس عذره کم شد از ابی عبد الله علیه الصلوة والسلام

مرویست که آنحضرت علیه السلام فرمودند که حضرت نوح
علی نبینا و علیه السلام بسوی خر آمد تا او را داخل کشتی نماید
پس امتناع نمود و نیز فرمود که ابلیس میان پایهای حمار
بود پس حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام گفت که ای
شیطان داخل شو پس حمار و شیطان نیز داخل شد پس ابلیس گفت
که ای نوح علیه السلام من ترا دو خصلت تعلیم میدهم حضرت
نوح علی نبینا و آله و علیه السلام گفت مرا حاجتی نیست بکلام
تعلیم تو نیست پس ابلیس گفت که ای نوح از حرص بپرهیز
زیرا که حرص آدم را از بهشت بیرون کرد و از حسد بپرهیز زیرا

که

که حسد مرا از بهشت بیرون کرد پس حق تعالی وحی کرد بسوی حضرت
نوح علیه السلام که قبول کن این هر دو خصلت را هر چند گوینده
آن لعین ابلیس ملعون باشد بدانید ای برادران ایمانی و دوستان
روحانی رحم کند شما را الله تعالی انکه حسد و کبر سر هر گناهی است
و بتحقیق اخبار از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الغفار متظافر
و متواتر در مذمت کبر و حسد وارد شده است و اینک ذکر من
می نمایم پاره از آنها پس میگویم جناب رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم فرمودند بترسید سه خصلت را بدرستی که آنها سر
گناه اند بترسید از کبر زیرا که کبر ابلیس را باعث و داعی بر ترک سجود شده

پس بسبب آن حق تعالی او را لعنت کرد و از رحمت خود
دور ساخت و تبرسید از حرص زیرا که آدم علیه السلام را
باعث بر خوردن گندم شده و از حسد تبرسید بدرستی که قابیل
پسر آدم را بر کشتن برادر خود هابیل باعث گردید و حاسد
انکار کننده است زیرا که بقضای الهی راضی نیست و مرویست که
حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام مردی را نزد عرش
دیده پس تمنای حسن حال او نموده و گفت ای پروردگار من
بچه سبب اینمرد رسید این منزلت را که در زیر ظلال عرش تو
ساکن است پس حق تعالی فرمود از جهت آنکه او حسد بمردم نبرد

و حاسد هرگاه نعمتی را بکسی می بیند مبهوت و متحیر میکردد
هرگاه نعرسی می بیند شماتت میکنید و جناب حضرت
رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که حسد حسنات
را می خورد همچنانکه آتش هیزم را می خورد یعنی فانی میکرداند
پس شما حسد بکدیگر نکنید و جناب حضرت امیر المومنین
علیه الصلوة والسلام فرمودند که حسد نبرید زیرا که حسد ایمان
را می خورد همچنانکه آتش هیزم را می خورد پس هر گاه جناب
رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم و جناب امیر المومنین
علیه الصلوة والسلام شهادت بدهند برانیکه حسد ایمان

حسنات را محو نه و پس کدام چیز پاینده بار فتن ایمان و
حسنات باقی می ماند پس حذر کنید از آن تا دلهای شما
و بدنهای شما از رنج و معصیت راحت بیابند و چه خوب
لطیف است کلام قایلی که الحسود لا یسود یعنی حسد برنده — کفته است صح
بزرگ و محترم نمی شود و حسد از صفات ذمیمهٔ ابلیس لعین
است زیرا که آن ملعون همیشه از دوستان خدا حسد میبرد
و جز این نیست که ایوب علیه السلام بحسد ابلیس لعین مبتلا شد
بآنچه مبتلا شد چنانچه ابو بصیر از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیه السلام روایت کرده که من از آنحضرت

سوال

سوال کردم از بلیه که ایوب علیه السلام بان بلا در دنیا
مبتلا شده کدامست آن بلیه حضرت فرمود که بدرستیکه آن
نعمتی است که خداوند عالم بان انعام نمود ایوب را در
دنیا هرگاه شکر آن میکرد و در آن زمان ابلیس از نزد عرش
محجوب و ممنوع نمی شد پس وقتی که آن ملعون باسمان رفت
و شکر نعمت حضرت ایوب علیه السلام را دید پس حسد برد اورا
بران شکر پس گفت ای پروردگار من بدرستی که
حضرت ایوب ادا نکرد شکر این نعمت را مگر بجهت اینکه او را
عطا و بخشش از دنیا نمودی و اگر او را محروم از دنیا نمی ساختی

او امی کند بسوی تو شکر نعمتی را همیشه پس مرا بر دنیای او
مسلط گردان تا معلوم شود که بسوی تو ادای شکر نعمتی می
کند پس در جوابش گفته شد به تحقیق مسلط کردم ترا بر مال و
واولاد او آنحضرت گفت که پس ابلیس با یمین آمد و هیچ چیزی
از مال و اولاد حضرت ایوب علیه السلام نگذاشت مگر آنکه
هلاک کرد پس حضرت ایوب بسبب تلف شدن مال و
اولاد زیادتی در شکر و حمد خدا نمود ابلیس گفت پروردگارا
مرا بر زراعت او مسلط گردان در جوابش آمد که ترا بر زراعت
او مسلط نمودم پس شیاطین خود را جمع نمود پس دمید

آتش در زرع

آن زراعت را تا آنکه بسوخت و حضرت ایوب علیه السلام
باززیادتی در شکر خدا و حمد او نموده پس ابلیس گفت ای
پروردگار من مسلط کردان مرا بر گوسفندان او پس مسلط
ساخت او را بر گوسفندان او پس گوسفندانش را هلاک نمود
پس حضرت ایوب علیه السلام باز در شکر خدای عزوجل
و حمد او زیادتی نمود پس ابلیس لعین گفت که پروردگارا
مسلط کردان مرا بر بدن او پس او را بر بدن حضرت ایوب
علیه السلام سوای عقل و چشم مسلط ساخت پس ابلیس
لعین در او دمید پس یک قرح و جراحت از سر آنحضرت

تا قدم آنحضرت بهم رسید پس همین حال در از منه مدیده
و سالهای عدیده باقی ماند در این حال نیز حمد خدا و شکر
او تعالی بجا می آورد تا اینکه در بدن مطهرش کرم بهم رسیده
و کرمها از بدن شریفش بیرون می آمد و حضرت ایوب
علیه السلام آن کرمها را باز بجای خود می نهاد و می گفت
این را که بر کرد بسوی موضعیکه الله تعالی ترا از آن موضع
خلق کرده و بوی بد بهم رسانید تا آنکه اهل آن قریه او را از آن
قریه بیرون کردند و در بیرون آن ده آنحضرت را اندا ختند
و زنش رحمه دختر یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم

علیهم السلام

علیهم السلام بود و هرچه که اورا میسر نشید از برای آنحضرت می
آورد و بیمارداری او می نمود پس چون بلا بران زبدهٔ
اصحاب تسلیم و رضا بطول انجامید و ابلیس لعین دید که هر
قدر بلا بر او زیاده شد در حمد و شکر خدا او صبر و رضا زیادتی
می نماید پس رفت بسوی قومی که در کوهستان بعبادت
می نمودند و مرایشان را گفت که شما همراه من بیائید بسوی
این بنده که مبتلی شده است ببلاها و از و سوال میکنیم از
حجت و بلیهٔ او پس بر استرهای نیلگون سوار شدند و در نزد
حضرت ایوب علیه السلام آمدند پس چون نزدیک با آن

حضرت علیه السلام شدند مرکبهای ایشان از بوی بد
آنحضرت رم نمودند پس نزدیک گردانیدند مرکبهای خود را
بعضی ببعض دیگر بعد ازان پیاده بسوی آنجناب رفتند
و در میان ایشان جوانی در حداثت سن بوده و در
پیش حضرت ایوب نشستند پس گفتند ای ایوب علیه
السلام هرگاه خبر دادی ما را از گناه خود شاید با الله تعالی که
هلاک کند ما را هرگاه سوال کنیم از و تعالی از گناه تو و طلب عفو آن بنمائیم مبتلا
ترا باین بلا بلائیکه هیچ یکی بان بلا مبتلا نشده مگر از امری
که تو آن را مخفی میداری پس ایوب علیه السلام بایشان

گفت قسم میخورم بعزت پروردگار من بدرستی که او
میداند اینکه من نخوردم طعامی مگر آنکه یتیمی یا ضعیفی همراه
من میخورد و عارض نمی شد مرا دو امر در طاعت خدای
عز و جل مگر آنکه میگرفتم از آن دو امر هر کدامی که شاقتر و
شدیدتر بر بدن من بود پس آنجوان برفقای خود گفت
بداست حال شما که قصد نمودید بسوی پیغمبر خدای و تعرض
احوال او شدید تا آنکه اظهار نمود از عبادت پروردگار خود
چیزیرا که مخفی میداشت پس حضرت ایوب علیه السلام
گفت هرگاه من نشینم بمجلس خصم از تو هر آئینه حجت خود را

بسوی تو التفا خواهم نمود پس حق تعالی بسوی او ابر سفیدی

را فرستاد و پس گفت ای ایوب حجت خود را بمن القا

کن و من بتحقیق ترا بمجلس حکم نشانیدم و اینک من قریبم

و از اینجا زایل نمی شوم پس حضرت ایوب علیه السلام گفت

ای پروردگار من هر آینه تو میدانی که عارض نشد مرا

کاهی دو امر که هر دو طاعت از برای تو بودند مگر آنکه شدیدتر

آن ها را بر نفس خود گرفتم آیا حمد نکردم ترا آیا شکر تو بجا

نیاوردم آیا تسبیح و تنزیه تو از چیزهائیکه لایق بذات و صفات

تو نیست نکردم پس از میان آن ابر بشش هزار زبان ندا در رسید

ای ایوب کیست که ترا توفیق داد بندگی خدا و حالانکه مردم ازان
غافلند و حمد میکنی او را و تسبیح و تنزیه میکنی و تکبیر میکنی او را و حال
آنکه مردم ازان غافلند آیا منت می نهی بر خدا بچیزیکه منت
او دران چیز بر تست حضرت علیه السلام فرمود که پس حضرت
ایوب علیه السلام مشت خاکی را گرفت و در دهن خود نهاد
بعد ازان گفت ای پروردگار من اختیار مواخذه و عتاب
من تراست و عملهای خیریکه از من صادر شده همه از توفیق
و تائید تست پس حقتعالی ملکی بر او نازل کرد پس پای خود را
بر زمین زد پس آب ازان جاری شد پس او را شست بآن

آب پس حضرت ایوب علیه السلام بهتر از اول شد و حق
تعالی آن زمین را سبز گردانید و اهل و مال و ولد و رزق
را باز باو داد و آن ملک با حضرت ایوب نشست و باو
سخنان میگفت و انس میگرفت پس در ینحال زنش آمد
و با او پارهای نان خشک بود پس چون بآن موضع رسید
و آن موضع را متغیر دید و در انجا دو مرد نشسته بودند پس
گریه کرد و فریاد برآورد و گفت ای ایوب چه بلا بتو رسید
پس حضرت ایوب علی نبینا و آله و علیه السلام باو ندا داد
و آن ضعیفه پیش آمد پس چون دید که حق تعالی بر ایوب

من

صحت هـ

بدن ونعمت را بازکرامت فرموده است سجده شکر از
برای خدا بجا آورد وایوب علیه السلام دید که گیسوهای
او را بریده اند واین چنان بود که آن ضعیفه عفیفه قومی را
سوال نمود که طعامی باو بدهند تا از برای حضرت ایوب
علیه السلام برد وگیسوهایش بسیار خوب بود پس آن قوم
باو گفتند که این گیسوها را بفروش تا ترا طعام بدهیم
پس برید آن گیسوها را وبایشان داد وطعام از ایشان
از برای حضرت ایوب علی نبینا وآله وعلیه السلام گرفت
وچون حضرت ایوب علیه السلام دید که مویش بریده شده است

بر او غضبناک شد و قسم خورد که صد تازیانه ضرب باو

بزند پس آن ضعیفه عفیفه از کیفیت بریدن گیسوها باو

اخبار نمود پس حضرت ایوب علیه السلام ازین حال

مغموم شد پس الله تعالی وحی کرد بسوی او وخذ

بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ

و بگیر بدست خود قبضهٔ شاخهای کوچک خرما که صد تا

بوده باشد بزن زوجه خود را و وفا بیمین خود نمای و گناه

مکن و حق تعالی او را تخفیف کرد و آسان نموده از جهة

آنکه آن مومنهٔ صالحه بقصد معصیت گیسوها نبریده بود پس

حضرت

حضرت ایوب علیه السلام کرفت قبضهٔ شاخهای خرما را
و بان بکفصری باو زد و از عهدهٔ یمین بیرون آمد حق
تعالی میفرماید وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً
مِّنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ یعنی بخشیدیم
ایوب را اهل او و مثل ایشان با ایشان نیز با و عطا
نمودیم از جهة رحمت خود و یاد دهی از برای صاحبان
عقل و هوش حضرت میفرماید پس حق تعالی اهل ایوب را
که پیش از بلیه او مرده بودند باز بسوی او رد نمود و باز
کردانید بر ایوب علیه السلام اهل او را که مرده بودند بعد از انکه

بعد از آنکه بلا با ایشان رسیده بود همه ایشان را حق تعالی

زنده گردانید پس از ان مدتی با حضرت ایوب علیه

السلام زنده گی بسر بردند و از حضرت ایوب علیه السلام

پرسیدند بعد از آنکه حق تعالی او را عافیت عطا فرمود که

کدام چیز سخت تراست بر تو از آنچه بر تو گذشت در جواب

ایشان فرمود که شماتت اعدا از همه چیز بر من سخت گذشت

حضرت فرمود که پس حق تعالی در خانهٔ او فرش طلا را بارید

انداخته بود و حضرت ایوب علیه السلام آن را جمع می

کرد پس درین هنگام باد چیزی ازان را برد ....

هلا

پس ما بگردانید آنرا پس حضرت جبرئیل علیه السلام باو گفت
آیا سیر نمی شوی ای حضرت ایوب در جوابش فرمود که کیست
که از رزق پروردگار خود سیر می شود و من میگویم که از امام
بهمام جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلام مرویست که آنحضرت
از پدر بزرگوار خود علیه السلام روایت فرمودند که حضرت
ایوب علیه السلام مبتلا ببلاها شده بی آنکه از روی معصیتی سر زند
بدرستیکه پیغمبران علیهم السلام گناه نمی کنند زیرا که ایشان معصوم
و مطهرانند هرگز گناه نخواهند کرد و اصلا مایل و راغب بسوی
باطل و معصیت نخواهند شد مرتکب گناه صغیره و کبیره نمیشوند

و فرموده آنحضرت که ایوب علی نبینا و آله و علیه السلام بوی
بد بهم نرسید و نه صورت او قبیح شده و نه خونی از بدنش
بیرون آمده و کسی که او را دید و مشاهده نمود وحشت
نگرفت و همچنین خدای تعالی می کند با کسیکه مبتلا میگرداند
او را از پیغمبران و دوستان خود و جز این نیست که
مردم از حضرت ایوب علیه السلام بسبب فقر و درویشی
وضعف و ناتوانی در ظاهر امرش اجتناب نمودند و از
سبب جهل ایشان بقرب و منزلت او که در نزد حق تعالی
داشت بتحقیق جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فرموده

فرمودند که عظیم‌ترین مردمان از روی بلا پیغمبرانند بعد از آن
فرمودند الامثل فالامثل یعنی کسی که از پیغمبران افضل
از پیغمبر دیگر باشد بلایش شدیدتر و عظیم‌تر است از آن پیغمبر
حاصل مضمون آنکه تفاوت مراتب بلا در شدت و ضعف
بحسب تفاوت مراتب شرف و فضل است و بجهت این
حسن است که مبتلا میگردانند او را خدای عز و جل ببلای عظیمی که
در نظر مردم بسبب آن بلا عظمت و جلال نمی ماند بلکه او را
سهل می انگارند تا ادعای ربوبیت او نکنند وقتی که مشاهده
می نمایند چیزی را که الله تعالی اراده کرده است از ایصال

النعمتهای عظیمه بسوی او و از جهة آنکه حقیر نشمارند ضعیفی را
بسبب ضعف او و نه فقیری را بسبب فقر او و نه مریضی را
بسبب مرض او و تا بدانند او تعالی سقیم و مریض میکرداند
هر کسی را که می خواهد و شفا میدهد هر کسی را که می خواهد هر گاه
بخواهد و هر گونه که بخواهد بهر سببی که می خواهد و میگرداند
این را عبرت و پندار برای کسی که میخواهد و شقاوت از
برای کسی که میخواهد و سعادت از برای کسی که می خواهد
و خدای عز و جل در جمیع آن عادل است در حکم خود و
حکیم است در افعال خود و باید که بندگان نمیکنند مگر خیری را

که اصلح وانسب باشد از برای ایشان و قوة و قدرت
نیست مگر او را مولانا علامه مجلسی فرمودند که این خبر موافق
تر است با اصول متکلمین امامیه که چون انبیا و اوصیا نزد
ایشان واجب است که منزه و مبرا باید باشند از خبرهایی که
موجب نفرت طبایع مردم باشد پس بنابراین اخباری که بر
خلاف آن وارد شده است محمول بر تقیه اند از جهت موافقت عامه
اقامه دلیل بر روایات عامه لیکن دلیل بر نفی آن از
ایشان علیهم السلام مطلقا با ورود اخبار کثیره صحیحه بر ثبوت
آن قایم نمی شود لهذا مقام توقف است و من میگویم که خبر ا

که من منتقدان است هم آن این است که انبیا صلوات

الله وسلامه علیهم بری و پاک بودند از علتها یکه از آنها

تنفر شود همچنانکه این حدیث بران شهادت میدهد پس اعتماد

کرده نمی شود مگر بران زیرا که مضمون آن نزد اصحاب امامیه

مشهور بلکه مجمع علیه میان ایشان است و دیگر آنکه

مخالف مذهب عامه است و بتحقیق بسند موثق از عمر بن

حنظله مرویست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند

که ترک کرده بشود حدیث شاذ یکه غیر مشهور نزد اصحاب تو باشد

زیرا که در مجمع علیه شکی و ریبی نیست پس هرگاه اعتراض

بمانند

مسلکی که این در جائی وارد شده است که هر دو حدیث را

روایت میکنند کسانیکه موثوق و معتمد علیه نزد اصحاب باشند و

درینمقام همچنین نیست جواب بگوییم این را مسلم داشتیم مگر

آنکه مضمون اینحدیث معتضد و موید باخبار دیگر است که

ازینخبر اصح و اوثق و اوفق اند بکتاب خدا و آن اخبار ربی

که وارد شده اند در اینکه الله سبحانه منزه و مبرا از بدیها و

عیب هاست زیرا که مبعوث ساختن کسی که مرض

جذام داشته باشد یا مبتلا کردن پیغمبری بعد از نبوت

از خبرهائی است که عقل آن را انکار میکند و قبیح میدانند

وحال آنکه بتحقیق باجماع ثابت شد که حسن وقبح اشیا
عقلی است مگر اینکه آنچه مولانا مجلسی قدس سره از توقف
درینمقام ذکر فرموده اوفق باسلامتی است ومؤید آنچه
ما گفتیم چیزی است که سید مرتضی علی الله مقامه در کتاب
تنزیه الانبیاء افاده فرموده هرگاه کسی بگوید که آیا تصحیح
کنید حدیثی را که روایت شده که آنحضرت را مرض جذام
بهم رسید تا آنکه اعضایش ریخت در جوابش میگوئیم که علتها
ومرضهائیکه از دیدن آن متنفر میشویم وازان وحشت
میگیریم مانند برص وجذام پس جایز نیست که انبیا علیهم السلام

بانبیا

بان مبتلا شوند بدلیلی که ذکر آن گذشت زیرا که نفور موقوف
بر امور قبیحه نیست بلکه گاهی از حسن و قبح هر دو می باشد و ما
انکار نمی کنیم که امراض و اوجاع و محن حضرت ایوب علیه
السلام در بدن او و بعد از ان در اهل و مال او بمرتبه رسید که
زیاده از آنچه بمجذوم برسد و ما انکار تزاید الم آنحضرت میکنیم
بلکه چیزیکه موجب تنفیر باشد انکار آن می کنیم مجلس روز
پنجشنبه چهاردهم ماه مبارک رمضان از حضرت امام
محمد باقر علیه الصلوة و السلام روایت کرده اند که
آنحضرت علیه السلام فرمودند که شریعت حضرت نوح

علی نبینا و آله و علیه السلام این بود که خدا را بتوحید و خلاص

و نفی اضداد و انداد عبادت کنند و آنچه مقتضی است که خدای

تعالی مردمانرا برآن آفرید یعنی مردمان بر دین حق و

معرفت خدای تعالی و اقرار باو و نفی شریک ازو مخلوق

شده اند و میثاق خود را بر حضرت نوح علیه السلام و دیگر

پیغمبران گرفت بانکه خدا را عبادت کنند و شریک نگیرند

باو و بخیری را و امر کرد او را بنماز و فرمود او را امر بحلال و نهی

از حرام و فرض نکرد برا و احکام و حدود را و مواریث را

نیز برا و فرض نکرد پس همینست شریعت حضرت نوح علی نبینا و

آله و علیه السلام.

این دینی

وآله وعلیه السلام پس ماند در قوم خود نهصد و پنجاه سال
دعوت میکرد و بدعوت قوم خود را پنهان و آشکارا بسوی
دین خدای عز و جل پس چون ابا نمودند و سرکشی کردند گفت
رَبِّ اَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ یعنی ای پروردگار من
بدرستی که من مغلوبم پس مرا یاری و اعانت کن پس
وحی فرستاد الله تعالی بسوی او وَاِنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ
مِنْ قَوْمِكَ اِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ
بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ترجمه آن گذشت لهذا
حضرت نوح علیه السلام گفت وَلَا يَلِدُوا اِلَّا

فَاجرًا كَفّارًا این وحی فرستاد حق تعالی بسوی
او بساختن کشتی ومن میگویم سزاوار آنست که تنبیه شود
درینمقام بر نکته دقیقه که ارشاد می نماید بسوی آن قول امام
علیه السلام فَلِذٰلِكَ قَالَ نُوحٌ تا آخر کلام وآن اینست
که اخبار انبیا بما یکون وقتی است که حق تعالی ایشان را
خبر دهد و تائید میکند این را قول حق تعالی اِنَّ اللهَ
عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ
مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا
تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ

ان الله

یعنی بدرستی که علم بوقت قیام ساعة یعنی قیامت نزد خداست و علم باریدن باران نیز نزد اوست و می داند علم
آنچه در رحمهای زنان است و هیچ نفسی نمیداند که فردا چه
خواهد کرد و هیچ کسی نمیداند که در کدام زمین خواهد مرد و نیز
حق تعالی حکایت از قول حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه
السلام میفرماید وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي
خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ یعنی من شما نمی
گویم که نزد من خزانهای خدای تعالی است و نه من غیب را
میدانم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را فرمودند که

هرگاه غیب را میدانستم هر آئینه بسیار از اعمال خیر بجا می
آوردم و حضرت صادق علیه السلام فرمودند عجب است
از کسی که گمان میکند در بارهٔ ما که علم غیب نزد ماست قسم
بخدا هر آئینه من اراده کرده بودم زدن کنیزک فلانه کنیز خود را پس گریخت
آن کنیز پس من ندانستم که در کدام حجره است از حجرات خانه
و مروی است که مامون رشید ملک موت را در خواب دید و ازو
سوال بقیه عمر خود نمود پس ملک دست خود را بلند نمود و او را
انگشتان خود بنمود پس چون از خواب بیدار شد از تعبیر آن
پرسید بعضی گفتند که از عمر تو پنج سال باقی مانده و بعضی پنجماه

گفته

گفتند و بعضی بخیر و نیز گفتند و چون کسی از تاویل و تعبیر
آن عالم نبود پس حضرت امام رضا علیه و آبائه آلاف التحیة
والثنا باو ارشاد فرمودند که این اشاره ایست بسوی
قول حق تعالی که اِنَّ اللّٰهَ عِندَهُ عِلمُ السَّاعَة
الآیة پس هرگاه تو میگوئی که پس چیست تاویل قول آنحضرت
علیه السلام اِنَّا نَعلَمُ مَا کَانَ وَمَا یَکُونُ یعنی
بدرستی که ما میدانیم چیزیکه گذشت و میدانیم چیزیکه خواهد
آمد در جواب میگوئیم که شاید این از راه مجاز باشاره فرموده
باشند باینمعنی که حضرات علیهم السلام وقتی که اراده داشتن

خبری از گذشته و آینده میکردند حق تعالی ایشان را خبر
میداد و از آن خبرها و مبالغه فرمودند در این باب از جهة آنکه تا
کسی نسبت جهل با ایشان ندهد و از جهة آنکه تا بری و بیزار
از امامة جاهل شوند و اما آنچه رازی لعنه الله قدح کرده — ذکر بطور
کرده است در بارهٔ بعض ائمه ما صلوات الله علیهم اجمعین
پس آن از شدت بغض او است از ذریهٔ رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم و از جهة پارهٔ مومنین جگرهای و لاد
بتول است و اینک من ذکر میکنیم کلام او را بعد از ان
ان شاء الله بیان میکنیم بجهتهای روشن که آن محض بهتان

و کذب است

وکذب است پس میگوییم که آن ناصبی گفت که عجب است
از شیعه اینکه آنها می کنند در تقی و نقی و حسن العسکری ع
علیهم السلام که ایشان عالم بجمیع مسایل اصولیه و فروعیه
بمجمل و مفصل آن بودند باوجود آنکه ایشان در زمانی بودند
که علما خوض دران زمان بسیار در اصناف علوم بودند
و تصانیف بسیار نمودند و از ایشان تصنیفی که منتفع به باشند
ظاهر نشد همچنانکه از شافعی و محمد بن الحسن و غیر ایشان
از فقها و متکلمین و مفسرین ظاهر شد و چون امر رجوع
با بوبکر و عمر میکنند قدح در علم آن ها می نمایند باوجود

محال ع

آنکه در زمان ایشان مسئله حادث نشد مگر آنکه از برای
ایشان دران مسئله قولی معتبر بود و این دلالت میکنند بر
آنکه غرض ایشان نیست ازین اقوال مگر طعن و عصبیت
انتهی بعض ما قال فی ذلک و من میگویم که ای وای حجه
تعجب است ازین ناصب چگونه بتحقیر نام برده حضرات
علیهم السلام را و این نیست مگر از شدت تعصب و بغض که
بسوی او از روی وراثت جدش عمر رسید زیرا که او نیز
بتحقیر جد امجد ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را
نموده و گفت انه لیهجر و عمریان می گویند و از آنچه قدح در

علم النسیان منوده پس جوابش این است که حضرات ائمه ما
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین همیشه مقهور ومحبوس
بودند واز بیان معارف الهیه واحکام شرعیه بجهة
خوف وتقیه صامت وساکت می شدند وبقاء ایشان
در دنیا کم بود ودر صواعق گفت که حضرت محمد بن علی
متوفی شد وحالانکه عمر شریفش بیست وپنج سال بود ومی
گویند که آنحضرت را مسموم نمودند وعلی بن محمد ارتحال فرمودند
در حالی که عمر شریفش چهل سال بود ومتوکل آنحضرت را
از مدینه بسوی سر من رای فرستاد وحسن بن علی العسکری

علیه الصلوة والسلام متوفی شد وحال آنکه بیست و هشت
سال عمر شریفش بود وبا وجود این علوم ایشان منتشر
شد تا آنکه هر مخالف وموافق معتقد بان شدند وانکار نمی
کند الا کسی که منافق باشد پس هیچ که این قول ابن حجر
است که دل او سخت تراز سنگ بود در صواعق محرقه
میگوید واعتراف میکند بچیزی که شهادت میدهد
که ایشان علم بغیب هم داشتند پس میگوئیم که ابن حجر
گفت که حضرت علی الرضا علیه السلام از این جهان
انتقال فرمودند وپنج اولاد ذکور واناث را گذاشت که

کاجل و عالیمقدار ایشان محمد که ملقب بجواد است ولکن عمر
وی از نشد و از خبر ها یکه اتفاق است شده بر آن هست که آنحضرت
علیه الصلوة والسلام بعد از فوت پدر بزرگوارش یک سال
در کوچهای بغداد ایستاده بود و کودکان بازی میکردند در
هنگام مامون از آن راه عبور نمود و اطفال فرار نمودند و
حضرت امام محمد تقی علیه السلام ایستاده ماندند و اصلا از
جای خود حرکت نکردند و عمر شریف آنحضرت در آنوقت نه
سال بود پس حق تعالی محبت آنحضرت را در قلب او انداخت
پس مامون گفت مر آنحضرت را که ای طفل چه چیز مانع شد

یکی از

ترا از برگشتن و فرار مودن مانند طفلان دیگر پس آنحضرت
بزبان معجز بیان بجلدی جواب دا فرمودند که ای مامون
راه تنگ نبود که من آن را از برای تو وسیع سازم و مرا گناهی
نبود که از تو میترسم و گمان در حق تو آنست که ضرر نمی
رسانی کسی را که گناهی نداشته باشد پس مامون از کلام
امام علیه السلام و حسن صورت آن گل روضهٔ عصمت و
طهارت بتعجب آورد پس گفت مر آنحضرت را که چیست
نام تو و نام پدر تو حضرت فرمودند محمد بن علی الرضا علیهما
السلام پس گفت که خدا پدر ترا رحم کند و راند اسب خود را و

با او بازهای چند از برای شکار بودند پس چون از آبادی
دور شد بازی را بر مرغی رها کرد پس آن باز از نظر
غایب شد بعد ازان از میان آسمان و زمین برگشت
و در منقارش ماهی کوچکی بود که بان حیوة باقی بود پس
مامون ملعون ازان بسیار متعجب گردید و برگشت پس
دید که طفلان مانند سابق نیز مشغول بازی هستند و حضرت
امام محمد تقی علیه السلام نیز در انجا بدستور گذشته تشریف
دارند پس مامون ملعون نزدیک آنحضرت آمد و گفت ای محمد
در دست من چه چیز است حضرت فرمودند که ای خلیفه حق

تعالی خلق کرده است در دریای قدرت خود ماهی های
کوچک را که بازهای پادشاهان و خلفا آن ها را شکار کنند
و امتحان نماید بان برگزیدهٔ اهلبیت نبوت را مامون
گفت تو براستی ابن امام رضا علیه التحیة و الثنا
هستی و آنحضرت را با خود برد و نهایت اکرام و اعزاز
بآنحضرت نمود و همیشه بآنحضرت مهربان بود و بعد از آنکه
کمال فضل و علم و عقل و سطوع برهان آنحضرت بر مامون
ظاهر شد با وجود صغر سن خواست که دختر خود ام الفضل را
بآنحضرت تزویج نماید و مصمم ساخت آنقصد را پس منع

کردند

کردند و ورا اقارب و خویشان خود از این عزم بخوف نیکم
مامون آنحضرت را ولی عهد خود سازد همچنانکه پدر بزرگوار
آنحضرت را فرموده بود و مامون گفت که من اختیار این
امر نکردم مگر نظر بتمیز آنحضرت بر همه اهل فضل از روی علم
و معرفت و حلم با صغر سن آنحضرت پس ایشان نزاع با
مامون در متصف بودن آنحضرت علیه السلام باین اوصاف
نمودند پس باهم قرار کردند که نزد آنحضرت علیه السلام بفرستند
کسی را که امتحان آنحضرت نماید پس یحیی ابن اکثم را
فرستادند و وعده کردند ورا بمال بسیاری هرگاه آنحضرت

ملزم نماید پس همگی بنی عباس با ابن اکثم و همه ارکان دولت
نزد خلیفه آمدند پس امر نمود مامون ملعون که فرش پاکیزه
برای آنحضرت علیه السلام گستردند پس یحیی آنحضرت را
مسائلی چند سوال نمود آن امام همام علیه السلام او را از
آن مسائل باحسن وجوه جواب ادا فرمودند و مشکلات را
باو واضح نمودند پس خلیفه مر آنحضرت را مدح و تحسین نمود
و بخدمت آنحضرت عرض نمود که هر گاه میخواهید که از یحیی مسئله
می پرسید اگر چه یکی باشد پس آن حجة خدا علیه و علی آبائه و
اولاده آلاف التحیة والثنا خطاب بسوی یحیی فرمودند که

یا ابا

چه میگوئی تو در باب مردی که نظر میکند بسوی زنی در اوّل
روز بر وجه حرام و بعد از بلند شدن آفتاب آن زن بر او
حلال می شود بعد از آن در وقت ظهر بر او آن زن حرام
می شود بعد از آن در وقت عصر بر او حلال می شود بعد از آن
در وقت مغرب آن زن بر او حرام می شود بعد از آن در
وقت عشا بر او حلال می شود و در نصف شب بر او حرام می
شود و در وقت طلوع فجر بر او حلال می شود پس یحیی گفت
که نمیدانم پس آن مخزن اسرار الهی و وارث بطون علوم
رسالت پناهی بیان فرمودند که آن کنیز نیست که مرد بیگانه

بشهوة بسوی او نظر کند و آن حرام است بعد از آن آن مرد

بنکاح در وقت بلند شدن روز آن کنیز را بخرد و در وقت

ظهر او را آزاد کند و در وقت عصر با او تزویج نماید و در وقت

مغرب با او ظهار گوید و در وقت عشا کفاره ظهار دهد

و طلاق رجعی او را در نصف شب بدهد و در وقت طلوع

فجر رجوع با او نماید پس در این وقت مامون ملعون بعباسیین

گفت که بتحقیق شناختید و دریافتید چیزی را که انکار آن می

نمودید و ابن جوزی که یکی از علماء اهل سنت است در کتاب تذکره

خواص الامه فی معرفة الائمة گفت که محمد بر منهاج و طریق پدر

خود در علم و تقوی و جود بود انتهی کلام ابن الجوزی در صواعق
گفت که آنحضرت از دنیا رحلت نمود و دو پسر و دو دختر را گذاشت
و بزرگتر ایشان علی عسکری بود تا آنکه گفت که او وارث
پدر خود در علم و سخاوت بود و از ینزاه است که آنحضرت را
اعرابی از اعراب کوفه آمد و گفت که من از متمسکان و چنگ
زنندگان بولایت جد توام و تحقیق بر پشت من دین و
قرض بپای سوار شده که حمل آن مرا سنگین نموده و دیگری
را در ادای آن غیر از تو قصد نکرده ام و غیر از تو چاره آن
نخواستم پس آنحضرت علیه و آبائه و اولاده آلاف التحیة و الثنا

گفت چه قدر دین تست اعرابی گفت که ده هزار درهم دین منست
پس در جواب او فرمودند که خوش باش و آرام ده نفس خود را
بادای آن انشاء الله تعالی بعد از ان از برای او ورقه
نوشتند دران این بود که ده هزار درهم از اعرابی بر من است
و فرمود او را که این کاغذ را بیار در مجلس عام که مردم دران
مجتمع باشند و مرا مطالبه این مبلغ نمای و درشتی در طلب کن
پس آن اعرابی نمود همچنانکه او را فرمودند پس آنحضرت دران
مجلس از و سه روز مهلت طلبید پس انخبر بمتوکل رسید پس
سی هزار درهم از برای آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرستاد

پس آن معدن جود و سخا آن مبلغ را با عرابی بخشش نمود و اعرابی
گفت که یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم بدرستی که
بده هزار حاجت خود را برآرم یعنی همین قدر کفایت من
می کند پس آنحضرت با کرداز اینکه چیزی از آن سی هزار باز
بخواهد پس اعرابی برگشت و میگفت که خدا دانا تراست که
چگونه رسالت خود را در محلی که می باید گردانید و در جائیکه می شاید
نهاد و در قصه سباع که از متوکل واقع شده مرویست که
آنحضرت ممتحن است پس بتحقیق روایت شده که درنده گان
وقتیکه آنحضرت علیه السّلام را دیدند خاضع و مطیع او شدند

وابن سبط جوزی گفت که یحیی بن هرثمه گفت که متوکل بیمار

شد پس نذر کرد که هرگاه عافیت بیابد درهمهای بسیار

تصدق کند پس عافیت یافت و فقهاء زمان از وفا

~~بنذر را طلب سوال نمود مر متوکل از ایشان چاره ندید پس~~ کسی

را بخدمت امام علی النقی علیه الصلوة والسلام فرستاد و

اینمسئله را از آن بزرگوار سوال نمود پس آنحضرت علیه السلام

جواب فرمودند که هشتاد و سه درهم را تصدق نماید و

متوکل دلیل اینمسئله را از آنحضرت طلب نمود حضرت تمسک

بقران نمودند چونکه حق تعالی در آن فرموده لقد نصرکم الله

که چند درهم تصدق
نمایم پس جواب
شافی از ایشان
نه شنیده

مواطن

فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ مراد بمواطن كثيره همین عدد است زیرا
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بیست و هفت غزوه نمودند
و شصت و پنج جماعه لشکر را فرستاد و آخر غزوات آن
بهترین کاینات روز حنین بود پس متوکل و فقهاء از این
جواب متعجب شدند و مال بسیاری بخدمت آن سرور
فرستاد و ابو الحسن المسعود در کتاب مروج الذهب گفت که
مفسدین متوکل را از جهة فساد و فتنه خبر دادند که در خانه علی
بن محمد کتابها و سلاح از شیعیان او از اهل قم موجود است
و عازم بر خروج و تصرف دولت و سلطنة است پس متوکل جمعی

از اتراک که در پیش آنحضرت درستاد و پس هجوم بر آنسرور آوردند
و هیچ چیزی از آنچیزها بآنکه منافقین در پیش متوکل گفته بودند
نیافتند و آنحضرت را در خانه بسته دیدند و دلقی از پشم پوشیده
بر ریگ و سنگریزه نشسته است و متوجه بسوی خدای تعالی
است تلاوت آیات قرآن می کند پس آن بزرگوار را بهمین
حالت در پیش متوکل بردند و او در مجلس شراب خوری
بود پس چون آنحضرت را دید هیبتی او را بهم رسید و تعظیم
آن امام نمود و جانب خود نشانید و قدحی که در دست
او بود بسوی حضرت علیه السلام داد پس حضرت فرمودند

که قسم بخدا که گوشت وخون من هیچ گاه بشراب مخلوط نشده است
پس متوکل گفت یا علی شعر برای من بخوان حضرت فرمودند که بتحقیق
من قلیل الرّوایه در شعر می باشم متوکل گفت چاره ازاین
نیست پس حضرت خواندند ٭ باتُوا علی قُلَلِ الاَجبالِ
یحرسهُم غُلَبُ الرِّجالِ فما اغنتهُم القُلَلُ ٭ واستنزلوا
بعد عزٍّ عن معاقلهم ٭ واُسکِنُوا حفرًا یا بئس ما
نزلوا ٭ ناداهُم صارِخٌ مِن بعدِ دفنِهِم ٭ اینَ الاساورُ
والتیجانُ والحُلَلُ ٭ اینَ الوجوهُ الّتی کانت مُنعّمةً
مِن دونها تضرب الاستارُ والکُلَلُ ٭ فافصح

القبر عنهم حين سالت ٭ تلك الوجوه علیها
الدود تقتتل ٭ قد طال ما اكلوا وما شربوا
فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا ٭ خلاصه مضمون
هدایت مشحون کلام صداقت انتظام نبا بر طا هر آنکه کجا یند
شاهانیکه بر قلعهای کوهها یعنی بر عمارات عالیه پر نقش و
نگار و فروش زرین استراحت مینمودند باعث شد انشانرا
براین تسلط و غلبه بر مردمان پس فایده نبخشید ایشانرا
اینهمه حکومت و فرود آمدند ابدا از کمال عزت و کامرانی
از سر حشمت این سرای فانی و ساکن کردیدند در قبور و هم

لشئن

نشین شدند با مار و مورچه بدا است حال ایشان را و آنچکه

بان نزول نمودند ندا کرد ایشان را هاتفی بعد از دفن ایشان

که کجاست آن سریرها که بران آرام میگرفتند و کجاست آن

تاجها و زیورها که بان تزئین می نمودند و کجاست آن روها

که در برابرشان پرده های رنگین و خوش آئین زده بودند

گویا خواب غفلت چشم هوش ایشان را ربوده بود و بس

گشود تبر چشم های ایشان را هنگامیکه اشک خونین بر روهای

نازنین شان جاری بود و کرمها گوشت خد و بینی

رخساره های شان را می خوردند و تحقیق در از شد

خوردن نعمتهای لذیذ و آشامیدن شرابهای خوشگوار ساختن
پس بعد طول اکل مطاعم ملونه و مشارب لطیف و ملابس
مزینه و تمتع مناکح شرف خود را طعمه حیات بسیار و لقمه عقارب
بشمار گردانیدند پس متوکل گریه نمود تا آنکه تر گردانید اشک
رخسارهایش ریش او را و یحیی بن هبیره گفت که فقهاء در
محضر متوکل در باب تراشیدن سر آدم باهم مذاکره نمودند
پس نشناختند و در نیافتند کسی را که سر آدم را تراشیده باشد پس
متوکل گفت که کسی را بسوی علی بن محمد الرضا صلوات
الله علیهما و آله بفرستید و او را در محضر حاضر سازید پس

الحضرت

آنحضرت را در مجلس او حاضر نمودند و متوکل و اصحاب او در
باب تراشیدن سر آدم از آنسرور پرسیدند پس آنحضرت
علیه السلام فرمود که بیان کرد مرا پدر بزرگوار من از پدر
بزرگوار خود از جد عالی مقدار خود که آنحضرت صلوات الله
علیه و آله فرمود بدرستی که الله تعالی امر فرمود جبرئیل را
که با یاقوتی از یاقوتهای بهشت بزمین بیاید پس حضرت
جبرئیل علیه السلام با آن یاقوت نازل شد پس مسح
کرد بآن یاقوت سر آدم را پس موی سر آدم ریخت پس
تا جاییکه نور آن رسید حرم محترم شد و این روایت مرفوعا

از جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم نیز مرویست

ابن حجر گفت که انتقال نمود و چهار اولاد ذکور و اناث

را در دنیا گذاشت بزرگترین ایشان ابو محمد الحسن بود و

بهلول را با و حکایتی واقعست که بهلول آنحضرت را دید که

گریه میکرد در حالیکه صبی بود و اطفال بازی میکردند پس

بهلول گمان کرد که از جهة آنچه در دست اطفال است دل

تنگ شده است پس بهلول گفت که من از برای تو میخرم

چیزیرا که تو نیز با آن بازی میکنی پس آنسرور التفات علیه التحیة

والثنا در جواب او گفت که ای قلیل العقل ما از برای بازی

کردن

گردن آفریده نشده ایم پس بهلول گفت که پس از برای
چه مارا خلق نمودند پس آن منبع علم و هدایت در جواب او
فرمودند که از برای علم و عبادت مارا آفریدند بهلول
گفت که از کجا دانستی این را آنحضرت علیه السلام گفت
که از قول حق تعالی اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ
عَبَثًا وَاَنَّکُمْ اِلَیْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ بعد از آن
از او سوال نمود که مرا پندی ده پس با و بهای چند
پند داد و موعظه نمود بعد از آن حسن بحال افتاد پس
وقتی که بافاقه آمد بهلول گفت که چه خبر ترا سر زد -

حال آنکه صغیری و گناهی بر تو نیست پس آنحضرت علیه الصلوة

والسلام فرمود که ای بهلول از من یاد بگیر من والدهٔ

خود را دیدم که آتش را بحطب های بزرگ می افروخت

و آن آتش افروخته نمی شد مگر بحطب های کوچک و

من میترسم از حطب های کوچک دوزخ می باشم

و چون آنحضرت را محبوس کردند مردمان را بسبر من

رای قحطی شدید بهم رسید پس خلیفه امر نمود که مردمان از

برای طلب باران سه روز بیرون روند پس سه روز

بیرون استسقا نمودند و باران نبارید پس نصاری از

قحطی ب

برای طلب

برای طلب باران بیرون آمدند و با ایشان راهبی بود که هر
وقت که دست خود را بسوی آسمان دراز میکرد باران پی
پی می بارید بعد از آن در روز دویم نیز همچنین نمودند پس بعضی از
جاهلان مرتد شدند پس این امر بر خلیفه شاق و گران گردید
پس امر نمود که امام حسن عسکری علیه السلام را حاضر نمایند پس آن منبع
فیضان الهی و ینبوع وحی الهی را از آن جا بتشریف آوردند
و در مجلس خلیفه حاضر شدند خلیفه گفت دریاب امت جد خود
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را پیش از آنکه هلاک شوند
پس حضرت امام حسن عسکری علیه الصلوة والسلام فرمود که فردا

بصحرا بیرون رویدومن این شک را انشاء الله تعالی زایل کردانم

و با خلیفه در باب رها کردن اصحاب خود از زندان گفتگو نمود

پس خلیفه اصحاب او را رها کرد پس چون مردم از برای طلب

آب بیرون آمدند و راهب دست خود را با بصار ی بلند نمود و ابری

در آسمان بهم رسید پس امام حسن عسکری علیه السلام امر نمود که

دست راهب را بگیرند پس در دست او استخوان آدمی را

دیدند پس آنحضرت آن استخوان را از و گرفت و فرمود که طلب

باران کن پس راهب دست خود را برداشت ابر زایل شد

و آفتاب طلوع نمود پس مردم از ینقصه متعجب شدند پس خلیفه گفت

بگو امام علیه السلام را که ای ابا محمد چه بود در دست این راهب
پس آنحضرت علیه السلام فرمود که این استخوان پیغمبر بود که
راهب یافته بود در بعض قبرستان برخورد و هیچ استخوان پیغمبری
مکشوف زیر آسمان نمی شود مگر اینکه باران بسیار می بارد
پس امتحان نمودند این استخوان را پس واقع شد همچنانکه
آنحضرت فرموده بود و شبهه از مردم زایل شد تمام شد کلام
ابن سبط جوزی پس نظر کنید و بچشم بصیرت ببینید ای
صاحبان چشمها بسوی شدت تعصب این ملحدی که استخفاف
کننده است بحق اهلبیت رسالت علیهم السلام که چگونه انکار

میکنند فضایل ایشانرا نظر نمی کنند بسوی آنچه که حق تعالی
بر زبان حضرت اولیای راه چهار ائمه جاری ساخت مجرات
از اصول اقرار و اعتراف می‌کنید بر رسوخ و ثبات ایشان در
علوم دینیه و معارف ربانیه و محلی بودن ایشان بحلیه
پرهیزکاری و عبادت و تقوی و زهادت بعد ازان آنچه
گفته که هرگاه برگشته کرده امر خلافت بسوی ابوبکر و عمر مردمان
قدح نمودند در علم ایشان پس البته ما قدح در علم ایشان
از روی عناد و تعصب و برگشتن از راه حق نمی کنیم بلکه ما
قدح می نمائیم بدلایل و براهین ساطعه که در آنها نکی خلجان

می‌کند

نمی کند و نزد ارباب عقول و صاحبان فطنت و فحول مقبول
و مسلم خواهند بود مگر کسیکه عین بصیرت او بر مد بغض اهلبیت
رسالت صلی الله علیه و آله اعمی باشد و ظاهر است راستی
آنچه ما ادعا میکنیم بر کسی که بنظر انصاف ملاحظه کند در کتب کلامیه
اصحاب ما و از جهة تنبیه آنها که کار فرمای عقل نمی شوند ذکر
می نمائیم از صواعق چیزی را که دلالت داشته باشد بر جهالت
و نافهمی ایشان و در رجوع نمودن بسوی باب مدینه علم
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم اعنی علی ابن
ابی طالب امیر المؤمنین علیه و آله الطاهرین صلوات الله و

سلامه پس میگوییم که در صواعق مرویست از احمد انکه مردی سوال کرد
از معاویه مسئله را پس آن ساکن هاویه و ما دریک ماهیه نار
حامیه در جواب آن سایل گفت که از علی علیه السلام سوال
کن چه آنحضرت از من داناتر است آن مرد گفت ای امیر جواب تو
نزد من دوستتر می باشد از جواب حضرت علی علیه الصلوة
والسلام معاویه گفت چه بسیار بد است آنچه گفتی زیرا که ا
ناخوش داشتی مردی را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
بزرگ می انگاشت او را بسبب علم بزرگ انگاشتنی و تحقیق
آنحضرت فرموده است از برای او که تو از من بمنزله هارون

هست

هستی از موسی علی نبینا و آله و علیه السلام مگر پیغمبری بعد از من
نخواهد بود و بود عمر هرگاه مشکلی او را روی می داد از حضرت
امیر المومنین علی ابن ابی طالب استطلال آن می نمود و دیگران
هم
غیر از ~~صاحب صواعق~~ همچنین روایت کرده اند لکن بعضی زیادی
ساخته اند که معاویه گفت که از اینجا برخیز خداوند عالم برپا ندارد
پاهای ترا و محو کند نام ترا از دیوان و تحقیق عمر از آنحضرت
سوال میکرد و از او اخذ می نمود و او را حاضر می ساخت هرگاه
مشکلی عمر را وارد میشد میگفت در اینجا علی است و دارقطنی گفته
است که عمر سوال کرد از حضرت علی علیه السلام از خبری پس آنحضرت

علیه الصلوة والسلام جواب شن در ان مسئله فرمودند پس عمر گفت

پناه میبرم بسوی خدا از زنده کانی بسر رسانیدن درمیان

قومی که تو یا ابا الحسن علیه السلام در آنها نخواهی بود مجلس

روز دوشنبه شانزدهم ماه مبارک رمضان حق تعالی میفرماید

حَتّٰی اِذَا جَآءَ اَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّوْرُ شیخ طبرسی علیه الرحمه

در تفسیر مجمع البیان گفته که معنیش آنکه اینست حال نوح علیه السلام

و حال قوم او تا آنکه حکم ما بنزول عذاب برایشان صادر شد

وَفَارَ التَّنُّوْرُ بِالْمَآءِ یعنی آب بلند شد بسبب شدة اندفاع

و در تنور چند قول است یکی آنکه تنور نان پزد در وقت آدم علیه

السلام

السّلام بود جوشیدن آب از ان علامة از برای نوح علیه السّلام
بود زیرا که آب از موضع غیر معهود و غیر معروف بر آمد لبعد از آن
اختلاف کردند در ان قومی گفت که تنور در خانه حضرت
نوح علیه السّلام بود و قومی گفت که در ناحیه کوفه بود و این
قول از ائمه طاهرین علیهم صلوات الله و سلامه اجمعین
مروی است و مفضل بن عمر از حضرت ابی عبد الله
علیه الصّلوة و السّلام در حدیث طویلی روایت کرده که آن
حضرت علیه الصّلوة و السّلام فرمود که تنور در خانه پیره زن
مومنه در جانب راست مسجد کوفه بود مفضل گفت که من گفتم

که پس چگونه بود بیرون آمدن آب ازاین تنور آنحضرت علیه
السلام فرمود که بلی بدرستی که الله تعالی دوست داشت
اینکه قوم حضرت نوح علیه السلام را آیتی بنماید بعد از آن
الله سبحانه بسوی ایشان باران فرستاد و فرات و همه
چشمها فیض یاب شدند پس غرق کرد ایشانرا و نجات داد
حضرت نوح علیه السلام و کسی که با او در کشتی بود پس من
گفتم که چه قدر مدت حضرت نوح علیه السلام در کشتی بود تا آنکه
آب فرو رفت پس از آن از کشتی بیرون آمدند آنحضرت علیه
السلام فرمود که هفت شبانه روز پس من عرض کردم مر

آنحضرت

مرآنحضرت علیه السّلام را که مسجد کوفه قدیم بود فرمود که بلی
مسجد کوفه جای نماز پیغمبران بوده است و بتحقیق نماز کذارد درآن
رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم درهنکامیکه بآسمان رفت
حضرت جبرئیل علیه السّلام مرآنحضرت صلوات الله علیه وآله
وسلّم را کفت که ای محمّد صلّی الله علیه و آله این مسجد پدر تو
آدم است و جای نماز پیغمبران است پس پیاده شو و
نماز دران کذار پس حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلّم
پیاده شد و دران نماز کذارد و بعد ازان جبرئیل علیه السّلام
آنحضرت صلوات الله علیه و آله را از مسجد کوفه بآسمان

برو و در روایت دیگر وارد شده است که کشتی حضرت نوح
علیه السلام بسبب بار یکه دران بود گران شد پس یکصد و پنجاه
وشب و روز بر روی آب روان شد و ابو عبیده الحذا
از حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة والسلام روایت کرد که
مسجد کوفه وسط باغی است از باغهای بهشت نماز
کذاردن دران برابر است با هفتاد نماز بکهزار و هفتاد پیغمبر
دران نماز کذاردند تنور چوشید و آن مجمع پیغمبران است دران
وقول دوم آن است که تنور روی زمین است و این قول
ابن عباس و عکرمه و زهری است و زجاج نیز این را اختیار

مؤن

نموده و تایید میکند این را قول او تعالی وَفَجَّرْنَا

الْاَرْضَ عُيُوْنًا یعنی شگافتیم ما زمین را چشمها

وقول سیم آنست که معنی قول او تعالی وَفَارَ التَّنُّوْرُ

این است که فجر طالع شد و آثارات داخل شدن روز ظاهر

شد و شب با نصرام رسید و این قول از حضرت علی بن

ابی طالب علیه الصلوة والسلام مرویست وقول چهارم

آنست که آن بلند ترین زمین بود و معنیش آنکه آب از

جای های بلند جوشید پس تشبیه داده شد به تنور هر آنرا

که آن هم بلند می باشد و این از قتاده مرویست و

از صحه

قول پنجم آنست که معنی فار التنور اینست که شدید شد
غضب الهی بر ایشان و عذاب بایشان نازل شد همچنانکه
عرب میگویند که حمی الوطیس یعنی تنور وقتی که حرب شدید
می شود و این ابعد اقوال است و حمل کلام بر معنی حقیقی که روایت
بان شهادت میدهد اولی است قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا
مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ یعنی گفتیم ما مر نوح
علیه السلام را وقتی که آب از تنور جوشید بار کن در کشتی
از هر جنس حیوان نر و ماده و بار کن اهل خود یعنی اولاد خود را
إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ یعنی مگر کسیکه وعده

هلاکت او

هلاکت او رفت و اخبار بانکه ایمان نمی آرد پیش گذشته است
و آن زوجه او و ابله و پسر او کنعان بود وَمَنْ آمَنَ و با
کن در کشتی کسی را که از غیر اهل تو ایمان بتو آورده است
بعد از ان او سبحانه خبر داد و فرمود وَمَا آمَنَ مَعَهُ اِلَّا
قَلِیلٌ و ایمان نیاوردند با او مگر جماعتی قلیل و در قول
اکثرین مراد از قلیل هشتاد نفر هستند و بعضی هفتاد و دو مرد
و زنش و سه پسر و زنهای ایشان گفته اند پس ایشان هشتاد و دو
هشت تن بودند و از مقاتل منقولست که حضرت نوح
علیه السلام جسد حضرت آدم علیه السلام را نیز در کشتی با خود

برده بود و بعضی گفتند ده نفر بودند و این قول از اسحاق مرویست و
بعضی هشت نفس گفتند و این قول از ابن جریج و قتاده منقولست و از امام جعفر صادق
نیز مرویست و بعضی هفت نفس نیز گفتند و در میان آنها سه پسر آنحضرت سام و
حام و یافث بودند عرب و روم و ابناء عجم و فارس از نسل اولاد سام هستند و سیاهان یعنی
اهل حبش و زنگ و غیر ایشان از اولاد حام و ترکان و
اهل چین و صقالبه و یاجوج و ماجوج از اولاد یافث و
قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا یعنی گفت حضرت نوح علیه السلام
از برای کسانیکه ایمان باو آورده بودند سوار شوید در کشتی
و درین کلام معجز نظام حذف است و تقدیر آن چنین است که

بسم الله که

پس هر گاه بجوشید تنور و واقف شد حضرت نوح علیه السلام
بر خبری که نموده بود او را حق تعالی از علامت ہلاک شدن
کفار و نزول غضب بر ایشان گفت مر اهل خود و قوم خود را
که مومن بودند سوار شوید در کشتی بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٖیهَا
وَمُرْسٰیهَا یعنی تبرک بجوئید وقت جاری شدن آن و
ایستاده ماندن آن و قولی هست که معنی این آن است که
بنام خدای تعالی است جاری ساختن کشتی و ساکن بودن
آن ضحاک گفته که وقتی که اراده میکردند که کشتی جاری شود
میگفتند بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرٖیهَا پس جاری میشد و هر گاه اراده میکردند که کشتی ساکن

باسم

بشود میگفتند بسم الله مجریها و مرسیها پس ساکن میشد ان ربی لغفور رحیم بدرستیکه پروردگار
من هر آینه بسیار آمرزنده و مهربانست با این حکایت از خبر یکه نوح مر قوم خود را گفته
و وجه اتصال این بما قبل آن اینست که چون نجات بسبب سوار
شدن کشتی مذکور شد نعمت مغفرت و رحمت بطاعت نیز مذکور شد
وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ معنیش آن است که
کشتی با حضرت نوح علیه السّلام و کسیکه با او بود بر آب روان
میشد در موجها مانند کوهها در بزرگی و بلندی آن و از حسن
مرویست که آب بالای هر چیزی و همه کوهها سی ذرع بلند
شد و بعضی پانزده ذرع گفته اند و گویند که کشتی حضرت نوح

علیه السلام

علی نبینا و آله و علیه السلام از یازدهم ماه رجب تا ششماه سیر نمود تا
آنکه طواف کرد تمام زمین را و قرار در جائی نگرفت تا آنکه
بحرم آمد پس بموضع کعبه معظمه هفت روز طواف کرد و حق سبحانه
و تعالی خانه کعبه را باسمان برده بوده بعد از آن سیر نمود با حضرت
نوح علیه السلام و کسیکه با او بود تا آنکه بجودی رسید و آن
کوهی است بزمین موصل پس دهم ماه محرم الحرام بران قرار
گرفت و من گویم که از بعض اخبار لایح میشود که کشتی حضرت نوح
علیه السلام هجدهم ماه ذی الحجه بران قرار گرفت در کتاب امالی
از جمیله بکیه روایت کرده که گفت شنیدم من از میثم تمار که میگفت

که قسم بخدا که هر آئینه میکشند این امت پیغمبر خود را در محرم دهم آنماه

و هر آئینه میگیرند دشمنان خدا انیر و زار و ز برکت و نفوذ که

در علم الهی گذشته بود و من میدانم این را بعهدی که عهد کرد

بمن مولای من امیر المومنین صلوات الله علیه و بتحقیق خبر

داد مرا آنکه گریه میکنند برا و هر شیٔ حتی وحشیان در بیابانها

و ماهیان دریا و جانوران در میان زمین و آسمان و آفتاب

و ماهتاب و ستاره کان و آسمان و زمین و مومنان جن و

انس و جمیع ملائکه آسمانها و زمین ها و رضوان یعنی خادم بهشت

و مالک یعنی ملک موکل بر دوزخ و حاملان عرش و آسمان

خون دعا کرد

خون و خاکستر می بارد و بعد از آن فرمود که واجب است لعنت خدا بر
قاتلان حسین علیه السلام همچنانکه واجب است بر مشرکانیکه با
خدای تعالی خدای دیگر را اقرار میدهند و همچنانکه واجب است بر یهود
و نصاری و مجوس جبلیه میگویند که من گفتم ای میثم چگونه میگیرند این
روز را که دران حسین بن علی صلوات الله علیهما کشته می شود
روز برکت پس میثم گریه نمود و گفت زود است زعم و گمان
میکنند بحدیثی که وضع می کنند آنرا که این روزی است که حقتعالی
دران روز توبه آدم را قبول کرد و حال این نیست که توبه آدم را
حق تعالی در ذی حجه قبول نمود و گمان میکنند که آن روزیست که حق تعالی توبه

داود را دران روز قبول نمود و خبر این نیست که حق تعالی توبهٔ ورا
در ذی حجه قبول نمود و زعم می کنند که آنروزی است که حق تعالی
دران روز یونس را از شکم ماهی بیرون آورد و خبر این نیست
که حق تعالی حضرت یونس را از شکم ماهی در ذی قعده بیرون
آورد و گمان می کنند که آن روزی است که کشتی حضرت نوح
و علی نبینا و آله علیه الصلوة والسلام دران روز مستوی بر کوه
جودی شده و خبر این نیست که کشتی بر جودی هجدهم ماه ذی
الحجه قرار گرفت و گمان می کنند که آن روزی است که حق
تعالی دران روز دریا را از برای بنی اسرائیل بشگافت و خبر

این خبر

این نیست که آن در ربیع الاول واقع شده بعد از آن میثم گفت
ای جبله بدان اینکه از برای حسین بن علی سید الشهداء
علیه آلاف التحیة والثنا روز قیامت و از برای اصحاب آنحضرت
علیه السلام بر سایر شهدا درجه باشد ای جبله مکیه وقتیکه نظر کنی
تو بسوی آفتاب و آن را سرخ گویا خون تازه می بینی بدان
که سردار تو حسین علیه السلام کشته شده جبله گفت پس من
روزی بیرون آمدم پس دیدم من آفتاب را که بر دیوارها
افتاده است و دیوارها گویا مثل پرده های بسیار رنگین کرده
اند و من میگویم که میثم رحمه الله تعالی راست فرمود زیرا که آن

ملعونان لعنهم الله لعنا وبیلا وعذبهم الله عذابا شدیدا بتحقیق آن
روز را روز عید قرار دادند همچنانکه روایت شهروردی ابن شهاب
میدهد و هر کسی که بعد ازان از مبتدعان و متعصبان اهلبیت کوده اند
بتبعیت طواغیت ماضیین خود نموده اند و آن روز را روز عید
روز سرور و خوشحالی قرار داده اند و دران روز خضاب می کنند
و زینت بکار میبرند و جامهای نو می پوشند و سرمه می کشند
و گمان می کنند که پیغمبران ایشان باین چیزها بانشیان امر فرموده
است و ملعون اولین و آخرین و سنگدل و مردود رب
العالمین در کتاب صواعق میگوید تبرس و بانتبرس از اینکه مشغول

ترس

شوی در روز عاشورا بدعتهای رافضیان از ندبه و گریه و حزن
و این از اخلاق مومنین نیست و الا روز وفات آنحضرت صلعم اولی
باین بود پس چه مقام تعجب است ازینجماعه بدکار چگونه نوحه و گریه
و اندوه بر مصائب فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
را از بدعت می شمارند و گمان می کنند که حرام است و ذکر قتل
آنحضرت آیا چنین نیست که محبت باعث فرح و سرور بسبب فرح
و سرور حبیب می شود و حزن او موجب حزن می شود پس
عدم حزن ایشان بر مصائب آن امام مظلوم علیه الصلوة والسلام
کاشف است از عدم محبت و عدم ولایت حضرات علیهم الصلوات

والتسلیمات و بتحقیق حق تعالی فرموده است که قل لا اسألکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگوای محمد صلی
الله علیه و آله و سلم مر ایشانرا که طلب نمیکنیم شما را ابر ادای رسالت
مزدرا مگر مودت و محبت در قربی یعنی خویشانیکه قریب ترانند
بهاو بتحقیق ترمذی و حاکم که از علمای اهل سنت اند از ابن عباس
نقل نمودند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود احبوا اهل
بیتی لحبی یعنی دوست بدارید اهلبیت علیهم السلام مرا از جهة
دوستی و محبت من و ابن ماجه از عباس بن عبد المطلب
روایت نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قسم بان

یکه

کسیکه نفس من در دست قدرت او هست که ایمان در دل هیچکسی داخل
نمی شود تا آنکه دوست میدارد اهلبیت مرا از برای خدا و از جهة
قرابت من پس از شهادت آنجناب علیه و آله صلوات الله الملک
الوهاب معلوم شد که اینجماعه مرده را حظی و نصیبی از ایمان نیست
و بس است شهادت آنحضرت علیه السلام و ابن سعد از شعبی
روایت نموده که علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود که من بخدمت
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در آمدم و آنحضرت می
گریست پس من عرض کردم که چه چیز میگریاند ترا یا رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم آنسرور صلوات الله علیه و آله فرمودند که

جبرئیل علیه السلام در پیش من آمده بود و خبر داد مرا که فرزند دلبند من

حضرت امام حسین علیه السلام را بر کنار فرات بجائی که آن را

کربلا میگویند خواهند کشت بعد از آن حضرت جبرئیل علیه السلام

مشت خاکی را گرفت و مرا نمایانید پس از آن چشمان خود را از

جریان اشک ضبط نمی توانم کرد و این حدیث را محمد از علی علیه السلام

نیز روایت کرد پس معلوم شد که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

وسلم بر آنحضرت علیه السلام گریه کرد و حق تعالی میفرماید که و

لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّٰهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ پس گریه کردن ما بر امام

مظلوم مندوب و مرغوب است و اقتدا از سرور کائنات است و زیده عنها

محمد بن

مستحدثه نیست و ترمذی روایت کرد که ام سلمه پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله وسلّم را دید در حالیکه آنحضرت علیه السّلام گریه میکردند و سر و ریش مبارک
آن زبدهٔ کاینات خاک آلوده بود پس من از حضرت سیّد
المرسلین صلی الله علیه و آله وسلّم از وجه آن سوال کردم پس فرمود
که حسین علیه السّلام کشته شده و همچنین ابن عباس نیز آنجناب
را در نصف روز پریشان حال و گرد آلوده دید و بدست مبارکش
شیشهٔ پر از خون بود پس ابن عباس از آنحضرت سوال نمود
پس در جوابش ارشاد فرمودند خون حسین و اصحاب او است
پس نظر کردند تا دریافتند که در همان روز آن سیّد الشهدا علیه

التحیة والثنا کشته شده بود و حسن بصری گفته سر مبارک آنسرور
شهدا علیه الصلوة والسلام از برای ابن زیاد علیه اللعنة والعذاب
بردند و آنسر مبارک را در طشتی نهادند و چوبی در دست داشت
و بآن چوب ثنایا یعنی دندان پیش آن سید شباب اهل الجنه را
میزد و میگفت من مثل این در حسن کسی را ندیدم و دندانهایش
بسیار خوب بود و نزد آن ملعون انس بود مشاهده این امر کریه نمود
و گفت این بزرگوار اشبه برسول خدا صلی الله علیه و آله بود
ترمذی و غیر او اینرا روایت نمودند و ابن ابی الدنیا روایت
کرده که زید بن ارقم نزد او انوقت نزد یزید ملعون علیه اللعنة والعذاب

الیزید

الشنید بود پس اورا گفت که ای یزید قضیب یعنی چوب خود را
بردار قسم بخدا میخورم که زمان مدیدی را من دیدم که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم بوسه میداد میان این دو لب
بعد ازان یزید گریه نمود و در صواعق روایت نمود که نگهبانان
سر سید الشهداء علیه الصلوة والسلام هر جا که منزل میکردند و هر
آن سرور علیه السلام را بر نیزه میکردند اشتند و متوجه نگهبانی
آن می بودند پس راهبی آن را در دیری دید پس آن راهب
از ایشان استفسار احوال آنحضرت علیه السلام نمود پس نگهبانان
حال آن مظلوم علیه الصلوة والسلام را باو بیان کردند پس

راهب باشان گفت که چه بد قومی هستید شما آیا می شود که این
سر را در این شب پیش من گذارید و حال آنکه شما ده هزار کس هستید
پس حارسان و نگهبانان سر آنسرور آتیقا را در آن شب براهب
سپردند پس راهب آن را شست و خوشبو گردانید و در کنار
خود گرفت و تا صبح گریه میکرد بعد از آن مسلمان شد زیرا که
نوری را دید که از سر مبارک تا آسمان ساطع میشد پس ای
عاقل هشیار بنگر که چگونه دل آن راهب بدرد آمده و گریه بران
امام مظلوم علیه الصلوة والسلام نمود و ببین این حجر سنگین
دل را که از گریه بر آن شهید باب اهل جنة منع می نماید و از

بسلطانم حرز

سبط ابن جوزی مرویست که گفت تعجب نیست از قتل ابن زیاد علیه
اللعنه والعذاب مر حسین علیه الصلوة والسلام را و جز این نیست
که تعجب از خذلان و استخفاف یزید و ضرب و تقضیب است مر
ثنایای حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام را و تعجب است
از اسیر کردن آن ملعون آل رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
و سوار کردن مخدرات عصمت و طهارت را بر پشتهای شتران
برهنه و فرستادن سر آنسرور علیه السلام را بسوی مدینه طیبه
بعد از ان گفت مقصود آن مردود نبود مگر تفضیح آل رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم آیا جایز است که مخنثین تذلیل و تخفیف با

خوارج کرده بشود آیا اجماع مسلمین منعقد نیست بر اینکه خارجیان
و باغیان را کفن باید کرد و نماز بر آنها باید خواند و دفن کرده می
شوند و هرگاه در دل آن شقی کینه های جاهلیت بدری نبود هر
آئینه احترام و اکرام میمود سر مبارک را و کفن و دفن آن میکرد
و احسان برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مینمود و من میگویم که
ببینید و بنگرید بسوی این ملحد ملعون که در دل او کینه های بدریه
بود چگونه زعم کرد و گمان نمود در باب سید شهدا علیه اباءه و آله
آلاف التحیة و الثنا که آنحضرت خارجی بود قطع نماید الله تعالی
بینی او را و بکوبد پهلوی جگر او را یعنی خایب و خاسر گرداند او را

چه چیز باعث شد او را که جرأت بر خدا کرده و هتک حرمت
ذریه رسولخدا را صلی الله علیه و آله و سلم نمود با وجود آنکه از طریق
ایشان روایت کردند همچنانکه در صواعق مذکور است که آسمان
بقتل حضرت امام حسین علیه السلام سرخ شد و آفتاب منکسف و
تاریک شد تا آنکه ستاره‌گان در نصف روز ظاهر شدند
و مردم گمان کردند که قیامت برپا شد و هیچ سنگی را در شام
برنمیداشتند مگر آنکه در زیر آن سنگ خون تازه می‌دیدند و
عثمان بن ابی شیبه روایت کرد که آسمان بعد از کشته شدن حضرت
امام حسین علیه الصلوة والسلام هفت روز بر دیوارها مانند بردهای

رنگین از شدت حمرة بنظر می آمد و ستاره کان درهم شدند و مرویست
که دنیا بعد از قتل آنحضرت علیه السلام سه روز تاریک شد و نیز
روایت کردند که سرخیکه با شفق پیدا است پیش از کشته شدن حضرت امام
حسین علیه السلام آنرا ندیده اند و این ملعون خبیث میگوید حکمتش
آنست که خشم و غضب باعث سرخ شدن روی می شود و چون
حق تعالی از جسمیة منزه است پس تاثیر غضب حق در ابر کسیکه حضرت
امام حسین علیه السلام را کشته بسرخی افق از جهة اظهار بزرگی جنایة
قاتل آنجناب ظاهر ساخت پس تامل نمائید و ببینید بچشم بینائی
که آیا جنایتی در کشتن خارجی پیدا شد آیا جایز است که غضب کند حق تعالی

بر زن

برایشان از قتل خارجی نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات

اعمالنا مجلس در یکشنبه هفدهم ماه مبارک رمضان

مرویست که حضرت نوح علیه السلام جامه پشم می پوشید و در

کوهستان زندگی خود بسر میبرد و نفس بنفس خود از خوف خدا نوحه و گریه

میکرد بدانید که گریه کردن از خوف و خشیت حق تعالی از شعار

دوستان خداست و دو نار کرده صالحین است و از امام همام بحق

ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مروی است که حق تعالی

وحی کرد بسوی حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام که ببخش از برای

من از چشم خود اشک را و از دل خود خشوع و از بدن خود خضوع

وچشمهای خود را سرمهٔ حزن و اندوه بکش و وقتی که باطل پرستان
بخندند پس بایست بر قبور مرده کان ایشان نیز و با آواز بلند ندا کن شاید که
تو از آنها پند بگیری و بگو که من نیز از لاحقان شما ام و حق تعالی
بسوی موسی وحی کرد که ای موسی زینت کننده کان متزین
نمی شوند در دنیا بچیزی مثل زهد و متقربان من بچیزی مثل ورع
و پرهیزکاری از خوف و خشیت من متقرب نمی شوند و متعبدان
یعنی عبادت کننده کان مثل گریه از خوف من بچیزی بمقام
بنده کی نمیرسند پس حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام
بدرگاه حق جل و علا عرض نمود که ای پروردگار من بکدام چیز

جزای ایشان سیدی پس از جانب رب العزة خطاب آمد که اما
متزینان بشین هد پس مباح کردانم بهشت خود را برایشان و اما
متقربان بورع از محارم من پس بدرستیکه بخشایش میکنم ایشان را
بهشتهائیکه غیر از ایشان کسی را شریک آنها نمیکردانم و اما گریه کنندگان
از خوف من پس بدرستی که من تفتیش و تفحص شده در سوال مردمان
میکنم و از جهت حیای ایشان تفتیش ایشان نمی کنم و جناب رسالت
مآب صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند ای علی بر تو باد گریه کردن
از خشیت خدا که بنا کرده می شود از برای تو بهر قطره هزار خانه در
بهشت و نیز آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که هر گاه گریه

کننده رحمتی کریه کند خدا وند رحیم آن همت را بسبب گریه او رحم

کند و آنحضرت علیه السلام نیز فرمودند که گریستن از خشیت خدا

فرو می نشاند دریا های آتش را و جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه و

آله وسلم فرمودند که از برای هر شی کیل و وزنی هست مگر گریه کردن

زیرا که یک قطره اشک ریختن فرو می نشاند دریا های آتش را و نیز

آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند که هیچ مومنی نیست که از چشم

او بیرون می آید مانند سر مگس از اشک پس میرسد آن روی

او را اگر اینکه حرام گردانیده است الله تعالی بر آتش دوزخ و فرمودند

که نمی بینند آتش را چشمی که از خشیت خدا گریسته باشد و نه چشمی که در

طاعت و بنده کی خدا شبها خواب نکرده باشد و نه چشمیکه از محارم
خدای عز و جل پوشیده شده باشد و نیز فرمود که هیچ قطره محبوبتر
بسوی خدای عز و جل نیست از قطره اشکیکه از خوف خدا بیرون
می آید و از قطره خونیکه در راه خدا ریخته شده باشد و هیچ بنده نیست
که از خشیت خدا میگرید مگر آنکه سیراب میگرداند او را حق تعالی از
شراب رحمت خود و بدل آن ضحک و سرور او را در بهشت عطا
فرماید و رحم کند کسانی را که در حوالی او باشند هر چند بیست هزار باشند
و جاری نمی شود اشک از چشمی از خوف خدا مگر آنکه حق تعالی
حرام گرداند جسد او را بر آتش و هرگاه آن اشک بروی او برسد

نمیرسد خواری و ذلتی و نمیرسد بنده را تهی مگر آنکه نجات میدهد حق
تعالی بسبب گریهٔ او آن امت را و نیز فرمود کسی که گریه میکند بر
گناهای آن گناه از و آمرزیده شود و کسی که از خوف آتش میگرید نگاه میدارد
او را حق تعالی از آن آتش و کسی که بسبب اشتیاق جنت گریه میکند
حق تعالی او را ساکن میکرداند در بهشت و می نویسد از برای او
امان از هول روز قیامت و هر که بگرید از خوف خداوند جل
محشور میکرداند او را حق تعالی با پیغمبران و صدیقین و شهدا
و صالحین چه بسیار خوب هستند این بزرگواران از روی رفاقت
و فرموده است آنحضرت صلوات الله علیه و آله که گریه نمودن بسبب

خوف خدا

خوف خدا کلید رحمت و نشانه قبول و دروازه اجابت است و دیگر
فرموده است آنجناب علیه صلوات الملک الوهاب که هرگاه گریه کنند
بنده از خوف خدای تعالی ریخته شوند از و گناهان مثل برگ که از درخت
ریخته شود پس باقی بماند مثل روزیکه از مادر متولد شده است و در
روایت از حضرت سید الشهدا علیه التحیة والثنا وارد است که داخل
نشدم گاهی بر پدر بزرگوار خود مگر اینکه یافتم او را که گریه میفرمودند و
مرویست از هشام از پدرش از عروه بن زبیر که گفت نشسته بودیم در مجلس
در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس یاد کردیم اعمال اهل بدر
را و آنچه دریافته است ایشان را از خشنودی خدا پس گفت ابو درداء

ای قوم خبردار باشید تا خبر دهم شمارا بقومی که کمتر باشند از روی مال و زیاده تر باشند از روی ورع و شدید تر باشند از روی مشقت

وسعی در عبادت کفتند کیست صاحب کفت علی بن ابی طالب علیه السلام کفت پس قسم بخدا نبود در جماعه اهل مجلس مکر کسیکه اعراض کننده

بود از و برو بخود بعد از ان تعجب کرد کلام او را مردی از انصار پس کفت او را ای عویمر تحقیق کلمه کفتی که موافق نیست ترا

بران هیچ یکی پس کفت ابو دردا ای قوم بدرستی که من کفتم آنچه را که دیده ام و هر آئنه میکوید از شما هر یکی آنچه را که دیده باشد و مشاهده

نموده ام من علی بن ابیطالب علیه السلام را در مکان شو حطات

آنجا رکه کناره کرد از دوستان خود و پوشیده شد از همسایگان
خود و مخفی گردید بر رختهای خز مالس پس من او را جستم و نفقد او نمودم
و مکانش بر من دور شد پس من گفتم که بمنزل خود رفته باشد پس
ناگاه آواز حزینی و نالهای دردناک بگوش من برخورد و آنحضرت
علیه السّلام میگفت که اِلٰهی کَمْ مِنْ مُوْبِقَةٍ حَلُمْتَ عَنْ
مُقابَلَتِها بِنِعْمَتِكَ ۞ وَكَمْ مِنْ جَرِيرَةٍ تَكَرَّمْتَ
عَنْ كَشْفِها بِكَرَمِكَ ۞ اِلٰهِى اِنْ طالَ فِي عِصْيانِكَ
عُمْرِي ۞ وَعَظُمَ فِي الصُّحُفِ ذَنْبِي ۞ فَما اَنَا بِمُؤَمِّلٍ
غَيْرَ غُفْرانِكَ وَلا اَنَا بِراجٍ غَيْرَ رِضْوانِكَ یعنی

پروردگار من چقدر گناهان مهلکه اند که تو از مقابله و جزای آن
بعذاب حلم ورزیدی تو چه قدر گناهان اند که بکرم خود از کشف
آن تفضل نمودی ای پروردگار من هرگاه عمر من در معصیت
تو طول کشید و گناه من در نامه اعمال من بزرگ شد پس من
آرزومند نیستم مگر آمرزش ترا و امیدوار نیستم مگر خشنودی و رضامندی
ترا پس در پی آواز جان گداز رفتم و دیدم که علی بن ابیطالب
علیه السلام است پس من خود را مخفی کردم و باز ماندم از حرکت پس دیدم
که رکعاتی چند در اثنای شب تاریک بجا آورد و بعد از آن شروع
بدعا و گریه و حزن نمود و از جمله چیزهائیکه آنحضرت علیه السلام مناجات

باحضرت علام السر والخفیات میفرمود ند الٰهی اُفکرُ
فی عفوك فتهون علیّ خطیئتی ثم اذکر العظیم
من اخذك فتعظم علیّ بلیتی یعنی ای خداوند جلیل
من در عفو و بخشایش تو فکر می کنم پس خطای من بر من آسان
و حقیر میشود مواخذه عظیم ترا یاد میکنم پس بلیه من بر من عظیم می شود
بعد ازان فرمود که آه ان انا قرات فی الصحف سیئة
انا ناسیها وانت محصیها فتقول خذوه
فیا له من ماخوذ لا تنجیه عشیرته ولا
تنفعه قبیلته یعنی آه و افسوس باد که هر گاه من در نامه اعمال

بعد ازان

خود میخوانم گناهی را که من فراموش کرده باشم آن را در علم

تو حاضر وشمرده شده باشد پس میگویی تو بگیرید او را و غل و زنجیرش

بکنید پس وا نوبت وا افسوس ها بر گرفتاری که خویش و قوم

هیچ نجات نمیدهند او را از آن مهلکه و هیچ نفع و سودی

نمی بخشد او را قبیله و عشیره او یرحمه الملأ اذا اذن فیه

بعد از آن فرمود که آه من نار تنضج الاکباد والکلی

آه و حسرت بلوا از آتش که میکند از دل جگر ها و گرده ها آه من دنو غیر ملتسوی

وای آه از آتش که پوست سر را بر میکند آه من غمرة من لهب

لظی بعد از آن در گریه فرو رفت و از وحشی و حرکتی من

نشنیدم

بالنداء یعنی رحم بکنند برا و حاضران هر گاه در باره او اذن ندا داده شود

آه از شدت شعلهای آتش جهنم

نشنیدم پس گفتم که از جهت کثرت بیداری خواب براو غالب

شده و از برای نماز فجر او را بیدار کنم ابودردا گفت پس و آن

امام عالی مقام علیه الصلوة والسلام آمدم و دیدم که آنحضرت

مانند چوبی افتاده بود پس من حرکت دادم آن وقار عالم را

و هیچ حرکت نکرد و آنحضرت علیه الصلوة والسلام را آب دادم و [illegible]

پس گفتم که انا لله و انا الیه راجعون قسم بخدا که علی

ابن ابی طالب علیه السلام مرد ابودردا میگوید پس بخانه آنجناب

آمدم که خبر وحشت اثر مرگ آنسرور علیه السلام با اهلبیت عصمت و طهارت

میرسانم پس بضعه خیر الوری جناب فاطمه زهرا علیها الصلوة

والسلام از احوال آنحضرت مرا استفسار نمودند پس من تمام احوال را

بیان نمودم پس فرمودند که ای باالدردا این غشیتی و بیحالی است که آن امام

علیه السلام را از خوف و خشیة خدا بهم میرسد بعد از آن آبی را همراه خود

آوردند پس بر روی آنحضرت علیه السلام پاشیدند پس بافاقه

آمد و نظر کرد بسوی من و حالانکه من میگریستم پس رهمان حال

مرا ارشاد فرمودند که ای باالدردا پس چگونه هست احوال تو که هرگاه

می بینی که مرا بسوی حساب طلبیدند در حالیکه اهل عصیان بعذاب

خود گرفتار خواهند بود و ملایکه غلاظ و زبانیه فظاظ یعنی ملایکه شدید

و ملایکه حساب و رمرا گرفته باشند پس من در پیش پادشاه جبار ایستاده

شوم و عتاب و دوستان من مرا گذاشته باشند و اهل دنیا بر حال من
رحم کرده باشند هر آئینه شدیدتر باشم از وی رحمت در ویش باد
کسیکه هیچ پوشیده بر او نیست ابو ذر گفت که من هیچکسی را بجالت
از اصحاب رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم ندیده ام و مرویست
که حضرت یحیی بن زکریا را اشکهایش تاثیر در رخسارهای آنحضرت
علیه السلام نمود و از عبد الله بن عمر مرویست که رسولخدا صلی الله
علیه و آله و سلم فرمودند که ازز هد یحیی بن زکریا علیهما السلام آن بود
که حضرت یحیی علیه السلام به بیت المقدس آمد پس دید که جمعی از
احبار و رهبان یعنی علما و زهاد یهود در ابر جوز دلقهای موی و

برنسهای پشم یعنی کلاهها که میان زهاد ایشان معروف بود

پوشیده اند و چنبر گردنهای خود را شکافته زنجیرها در آن کرده اند

و آن زنجیرها را باستونهای مسجد بسته اند پس وقتی اینچنان را از

ایشان مشاهده نمود در پیش مادر خود آمد پس گفت کای مادر

از برای من دلقی از موی و کلاهی از پشم بباف تا آنکه من نیز

به بیت المقدس بیایم و عبادت حق تعالی با احبار و رهبانان

کنم پس مادرش گفت نبی خدا یعنی پدر تو زکریا بیاید با او مشوره

در این باب کنم پس چون حضرت زکریا علیه السلام در آمد اورا

از حکایت جانسوز و خبر غم اندوز حضرت یحیی علیه السلام اخبار

نمود

نمود پس حضرت زکریا علیه السلام خطاب بحضرت یحیی علیه السلام
نمود که ای پسر چه خبر ترا باعث اینکار می شود و حالانکه هنوز صغیر
و طفل هستی پس حضرت یحیی علیه السلام گفت که ای پدر بزرگوار
من آیا ندیدی تو کسی را از من کوچکتر باشد و او شربت مرگ
بچشید حضرت زکریا علیه السلام گفت که بلی بعد از ان حضرت
زکریا بمادر حضرت یحیی علیه السلام امر فرمود ببافد از برای او
دلقی از موی و کلاهی از پشم پس مادر حضرت یحیی علیه السلام
آن جامه را درست نمود و آن دلق را بر بدن نازنین پاره جگر
خود پوشانید و بر سرش یعنی کلاه پشم بر سر آن سرور اتقیا نهاد و بعد از ان

به بیت المقدس آمد و با اجبار متوجه عبادت خدای عز و جل شد تا
آنکه بدرشتی آن دلق گوشت آنحضرت علیه السلام را خورد و
کاهید پس حضرت یحیی علیه السلام روزی نظر کرد بسوی آنچه از
بدن مبارکش بگداز آمده و کاهیده شده بود پس گریست پس وحی
کرد الله تعالی بسوی او که ای یحیی آیا گریه میکنی بر آنچه از جسم تو بتحلیل
و گداز آمده است قسم بعزت و جلال خود میخورم که هرگاه از آتش
جهنم یکمرتبه مطلع میشوی هر آئینه دلق و جامه آهن خواهی پوشید و
بجامه پشم چه نوبت خواهد رسید پس حضرت یحیی علیه السلام گریست
تا آنکه اشکهایش گوشت رخسارهای او را خورد و گداخت و دندانهایش

نمودار شد

یعنی دندانهای آسیای آن قطب المتقین از برای جنبنده کان
ظاهر شد پس اینخبر وحشت اثر بمادر و پدر رسید و در پیش آن جگرگوشه
در آمد و زکریا نیز در پیش او آمد و احبار و رهبانان مجتمع شدند پس
خبر دادند او را که گوشت رخسار تو رفت یحیی گفت که من از ین مطلع
نیستم پس حضرت زکریا علیه السلام گفت ای پسر من کدام خبر ترا
داعی و باعث براین کار شده جز این نیست که من از خدا سوال
کردم که ترا بمن بخشد تا آنکه چشم من بسبب تو روشن شود پس
یحیی گفت ای پدر بزرگوار تو مرا باین کار امر نمودی حضرت
زکریا علیه السلام گفت که کدام وقت و چگونه من ترا باین امر

مامور نمودم پس حضرت یحیی گفت که آیا نگفتی که میان بهشت و
دوزخ هر آینه عقبه است که نمی گذرد از آن عقبه مگر گریه کنندگان از خشیه
خدا حضرت زکریا علیه السلام گفت که بلی بعد از آن گفت جد و
کوشش نمای در راه خدا شان تو غیر از شان من است پس یحیی علیه السلام
برخواست و دلق خود را تکانید پس مادرش گرفت او را و گفت
آیا اذن میدهی مرا ای پسر من اینکه دو پاره نمد از برای تو بگیرم
که دندانهای ترا بپوشاند و اشک ترا پاک کند پس مادر یحیی علیه السلام
از برای او دو پاره نمد درست کرد که اضراس او را بپوشید و
اشکهای او را پاک نمود پس گفت مادر خود را که این شان تست

پس گریه می‌نمود تا آنکه آن نمد پاره از اشکهای چشمهایش تر شد پس
دستهای خود را بر آورد و بعد از آن آن نمد پاره‌ها را گرفت و بر مقبره
پس اشک از انگشتانش جاری شد پس حضرت زکریا علیه السلام
بسوی پسر خود و اشک چشمهایش دید سر خود را بسوی آسمان بلند
کرد و گفت که بار خدایا این پسر منست و این اشکهای چشمهای
اوست و تو ارحم الراحمین هستی و حضرت زکریا علیه السلام وقتیکه
اراده موعظه بنی اسرائیل می‌نمود بطرف راست و چپ ملاحظه میکرد
پس اگر یحیی را می دید نام جنت و نار نمیبرد پس روزی حضرت
زکریا علیه السلام موعظه بنی اسرائیل میکرد و حضرت یحیی علیه السلام

سر خود را بلباسی پوشیده درآمد و در میان مردم نشست و حضرت

زکریا علیه السلام بعادت مالوفه خود التفات بیمین و یسار نمود و

حضرت یحیی علیه السلام را ندید پس شروع در موعظه کرد و گفت

خبر داد مرا حبیب من حضرت جبرئیل از خدای تبارک و تعالی

بدرستی که در جهنم کوهی است که آنرا سکران میگویند و در دامن این

کوه وادی است که آن را غضبان می نامند بغضب می آید بغضب

الله تبارک و تعالی و دران کوه دالی است عمق آن صد ساله

راه است و دران چاه تابوتهائی است از آتش و دران تابوتها

صندوقهای آتش است و جامهای آتش و زنجیرهای آتش و

علبهای آتش

وغلهای آتش است پس حضرت یحیی سر خود را بلند کرد و کفت
واغفلتاه از سکران بعد از ان حضرت یحیی هایم و حیران رو بصحرا نمود
پس حضرت زکریا از مجلس خود برخواست و در پیش مادر حضرت یحیی
علیه السلام درآمد و کفت او را که بر خیز ای مادر یحیی طلب کن
حضرت یحیی را بدرستیکه من خوف دارم که او را نبینی مکر آنکه
شربت مرک چشیده باشد پس از شنیدن این خبر وحشت اثر مادر
حضرت یحیی علیه السلام در طلب فرزند ارجمند خود بیرون رفت
تا آنکه بر جماعتی از جوانان بنی اسرائیل کذشت پس آن جوانان
مر او را کفتند که ای مادر یحیی اراده کجا داری در جواب ایشان کفت

که اندوه دارم پسر خود یحیی علیه السلام را طلب نمایم که چون در پیش او
ذکر آتش جهنم شده پس بکمال خوف رو بصحرا نمود پس مادر یحیی علیه
السلام با جماعه که در طلب حضرت یحیی علیه السلام رفتند تا
آنکه بر چوپان گوسپندان رسیدند پس ازو پرسید که ای چوپان آیا
جوانی را باین صفت دیدی پس آن راعی باو گفت که شاید
یحیی بن حضرت زکریا را طلب میکنی مادر حضرت یحیی گفت که
بلی همین است پسر من ذکر آتش جهنم در پیش او شد پس بکمال
اشتیاق و محبت خدا بیرون آمد و رو بفرار گذاشت چوپان گفت
من گذاشتم او را در عقبه ثنیه چنین و چنین حال و عقبه ثنیه نام موضعی

مضطرب و سراسیمه صح

است و احتمال است که مراد راه بالا رفتن بر کوه خواهد بود و گفت
پاعی که محکم داشته است قدمهای خود را در آب و برداشته است چشمهای
خود را بسوی آسمان و می گفت وعزتك مولای لا اذاقت بارد
الشراب حتی انظر الی منزلتی منك یعنی قسم بعزت تو میخورم ای مولای
من القبه نخواهم کشید آب سرد را تا به بینم قرب و منزلت خود را
در حضرت تو پس با در حضرت یحیی علیه السلام پیش رفت و چون
چشمش بر آن تشنه زلال معرفت بر بالای افتاد قریب آنحضرت آمد و سر مبارک
را گرفته پیش روی خود گذاشت و بخداوند عالمیان قسم میداد
او را که با او بخانه خود بیاید پس حضرت یحیی علیه السلام با مادر مهربان

بخانه خود برگشت پس مادرش گفت ای یحیی هرگاه میدانی که
این لباس را که از مو بافته شده است و بنهایت درشت است
بگذاری و بپوشی این مدرعه صوف را که بنهایت نرم است پس
حضرت یحیی علیه السلام موجب ارشاد مادر خود همچنین کرد و مادرش
از برای او عدس پخت پس چیزی از آن تناول نموده خوابش
گرفت پس برای نماز برنخواست پس در خواب ندائی شنید که ای
یحیی ابن زکریا آیا خانه خواستی بهتر از خانهٔ من و همسایه خواستی
بهتر از همسایگی من پس بیدار شد گفت خداوندا درگذر از لغزش من
بار خدایا قسم بعزت تو میخورم که هرگز سایه نخواهم کرد بهیچ چیزی سوای

بیت المقدس

بیت المقدس و مادر خود را گفت که لباسی مرا که از مو بافته شده است
بمن ده البته من دانستم که شما مرا در مهالک خواهید افکند پس مادرش
پیش آمده و جامه درشت او را باو داد و خود را باو در آویخت و
نمی گذاشت یحیی را پس حضرت زکریا علیه السلام باو گفت ای مادر
یحیی بگذار او را بدرستی از دل پسر من یحیی پرده های غفلت و
استراحت در منزلهای فانی برداشته شد و هرگز عیش و آرام در این
جهان سرای فنا انجام نخواهد کرد پس حضرت یحیی علیه السلام برخواست
و جامه خود را پوشید و کلاه رهبانی بر سر گذاشت و به بیت المقدس
رفت پس در انجا بعبادت و پرستش حضرت جلّ و علا با عباد د

زاهد قیام می نمود تا شربت شهادت از دست اهل شقاوت نوشید

مجلس روز دوشنبه هجدهم ماه رمضان بدانید ای برادران مؤمنین

رحم کند شما را الله تعالی بتحقیق من دیروز ذکر کردم و بیان نمودم

آنچه که حث و تحریک میکند بر گریه از خشیت و خوف خدای تعالی

و ذکر نمودم آنچه در باب زهد حضرت یحیی و مولا و آقای من حضرت

علی بن ابی طالب علیهما السلام و از شدت خوف آن دو

معصوم وارد شده است پس سزاوار است که امروز ذکر کرده شود

خبری که ترغیب بسوی رجاء از حضرت جل و علا میکند و حذر کرده

شود از ناامیدی از رحمت واسعه حق تعالی زیرا که بر واعظ لازمست

که مردم را چندان تحذیر و تخویف نماید که از رحمت الله تعالی ناامید شوند
و وسعت رحمت کامله چندان نیز بیان نماید که مردم بر معصیت جرأت
و اقدام نمایند پس میگوییم که الله تعالی فرمود که نَبِّئْ عِبادِی
اِنِّیٓ اَنَا الْغَفُوْرُ الرَّحِیْمُ یعنی خبر ده ای محمد صلی الله علیه و آله
و سلم بنده گان مرا بدرستی که من بسیار بخشنده و مهربانم ام سلمه
رضی الله عنها فرمود که من شنیدم از حضرت رسولخدا صلی الله علیه
و آله و سلم که میفرمود حق تعالی هر آئینه تعجب میکند از ناامیدی
بنده از رحمت و از مایوس بودن او از عفو و بخشایش او با آنکه وسعت
رحمت او تعالی بسیار عظیم است و نیز جناب رسالت مآب صلی الله

مردم

علیه و آله و سلّم فرمود که جبرئیل علیه السّلام گفت که حق سبحانه و تعالی

میفرماید ای بنده من هرگاه شناختی مرا و عبادت کردی مرا و

امید از من داشتی و شریک نگردانیدی کسی را با من می آمرزم گناهان

گذشته ترا و اگر بیائی پیش من بگناهان و خطائی که زمین را پر کند

من استقبال تو نمایم بمغفرت و عفو که زمین را پر کند و ترا بیامرزم

و هیچ پروا نکنیم و نیز سرور کاینات علیه و آله آلاف التحیّات فرمودند

که خدای عز و جل میفرماید که بیرون کنید از آتش کسی را که در دل او

برابر دانه خردل از ایمان باشد بعد از ان میفرماید که قسم بعزت و

بزرگواری خود دارم که بی گردانم کسی را که ایمان بمن آورد و یک

ساعت

معنی رجاء

ساعت از شب یا روز گاهی که ایمان بمن بیارد و مولانا دیلمی فرمود
که حقیقت رجا و امید انبساط آرزوهای خود در رحمت خدای تعالی
و حسن ظن باو سبحانه و تعالی داشتن است و بدانکه علامت کسیکه
امید بخدا داشته باشد آنست که طاعت و بنده گی او خوب باشد زیرا
که رجا سه مرتبه دارد مردی است که حسنه بجا می آورد پس امید قبول شدن
آن داشته باشد و مردی است که گناهی بعمل آرد پس امیدوار
بخشش او باشد و مردی است که بسیار دروغ میگوید و گناهان را
بعمل می آرد و تمنای مغفرت با وجود اصرار بر گناه و تهاون بگناهان
می نماید و مردی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود

که قومی از شیعیان شما گناهان بعمل می آرند و میگویند که ما امیدواریم
پس حضرت فرمود که دروغ گفتند نیست از شیعیان ما هر کسی که امید
چیزی دارد و عمل از برای آن کند پس قسم بخدا نیست شیعیان
شما مگر کسی که خدا را بترسد و فرمود که قومی در پیش جناب علی ابن
ابی طالب علیه السلام آمدند پس بر آن حضرت سلام کردند و گفتند
که ای امیرالمومنین علیه السلام ما یان شیعیان شما ایم پس جناب امیر
المومنین علیه السلام با ایشان فرمودند که من در شما علامت شیعه
نمی بینیم پس عرض کردند که یا امیرالمومنین علیه السلام سیما و نشان
مومن چه چیز است پس آنحضرت بزبان معجز بیان ارشاد فرمودند

که علامات

که علامت شیعه زردی روی بسبب بیخوابی است و بسبب گریه باصره
او ضعیف شده باشد و شکمها از خلا فرو رفته باشد و بکثرت دعاهای
او گشیده باشد و پشت او بسبب قیام خم شده باشد و بر پیشانی این غبار
خاشعین باشد و مردی بمعصوم عرض کرد که یا ابن رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم معاصی را بعمل می آورم و با وجود این امیدوار عفو و
بخشایش می باشم پس حضرت باو فرمودند که ای مرد بترس خدارا
و عمل بطاعت او نمای و با وجود آن امید قبول بدار بدرستی که
خوبتر میزدم نخدا از روی گمان و عظیمترین آن ها ارزوی امید کسی
است عملش زیاده تر بطاعت او تعالی داشته باشد و بتحقیق رسول خدا

صلی الله علیه و آله وسلم و امیر المومنین علیه الصلوة والسلام خوب
تر نمردم بخدای زروی ظن بودند و از جمیع مردم در قضا و قدر حق
تعالی رضا و تحفکی میداشتند و از همه مردم در خوف خدا عظیمتر بودند
وهیبت حق تعالی در ایشان شدیدتر از جمیع خلایق بوده و همچنین
احوال همه انبیا صلوات الله علیهم اجمعین است و هیچ کسی از پیغمبران
در خوف و رجا حسن از آن دو بزرگوار نبود و جناب امیر المومنین
علیه الصلوة والسلام مر اصحاب خود را فرمودند و هر گاه استطاعت و
طاقت داشته باشید که خوف شما از خدای تعالی شدید و ظن شما با و
سبحانه حسن نشود پس جمع میان این دو نمایید زیرا که حسن ظن بنده

بنده

نسبت بپروردگار خودش بقدر خوف او از حق تعالی است
بدرستی که خوبترین مردمان از روی ظن بخدای تعالی شدیدترین
ایشان است از روی خوف از پروردگار خود پس آمال و امانی خود را
بگذارید و کوشش و اجتهاد کنید و بسوی حقتعالی و بسوی خلق او
ادای حق هر یکی نمائید زیرا که هیچ کسی ادای حق را نمی کند
مگر آنکه از برای او برائة از آتش جهنم می باشد و هیچ کسی را بر خدای
تعالی حجة نیست و در میان کسی و میان او تعالی قرابتی نیست
حق سبحانه و تعالی مثل آدم علیه السلام را در اینکه نافرمانی یعنی ترک
اولی نمود بخوردن یکدانه گندم مگر آنکه از برای شما عبرتی و تذکره باشد

هرگاه این را شناختید پس بدانید که خوف و رجا مانند دو بال جانور پرنده

در دل مومن باید باشد و هرگاه آن دو پر برابر باشند طیران و پرواز

نمودن از برای آن طایر حاصل می شود پس هرگاه یکی حاصل شود

و دیگری حاصل نمی شود پس یکی از دو بال و شکست و نقصانی در

دل و عمل او حاصل می شود و از برای بنده نظر و آن نیست مهید خود را

از حق سبحانه و تعالی مبسوط و گشاده بدارد و با نفس خود بگوید که گویا

معاینه می بیند عفو و رحمت و کرم او تعالی را در وقت لقا و جزای

اعمال خود خیر را که در حساب و نبود در شکی نیست که هر کسیکه عاقل باشد

نفس خود را مقصری شمارد و او را وثوقی و اعتمادی بر عملش نمی ماند

بر اعتماد

پس اعتماد می کند مگر بر حسن ظن بحق تعالی و امید بعفو و کرم او سبحا و حکمت
و رغبت بسوی او تعالی و تضرع و ابتهال در پیش پروردگار خود
می نماید همچنانکه آنحضرت علیه السلام فرمود ای پروردگار من گناهان
من از حضرت تو مرا میرسانند وجود و بخشش تو بشارت میدهد مرا
از تو پس بسبب خوف از خطاها بیرون کن مرا و وصل نمای مرا بجود
خود بسوی عطیها تا آنکه روز قیامت آزاد کرده کرم تو می باشم
همچنانکه در دنیا پرورده نعمت تو بودم و نیست چیزیکه بیابیم در روز
قیامت از نجات بزرگ تر از چیزیکه عطا فرمودی آن را از امید
واری تا نا امید شد در فضای رحمت تو آرزو کننده یا رد شد و یکی

ازدرگاه تو سوال کننده ای پروردگار من طلب نکرد از تو کسی

که اجابت او نکردی زیرا که فرموده که بخوانید مرا و از من طلب کنید

که من دعا شمارا استجاب میکردانم و حالانکه تو خلاف وعده نخواهی

کرد پس درود و رحمت بفرست بر محمد و آل محمد و دعای مرا

قبول و مستجاب کردان و امید مرا قطع مکن برحمت خود ای رحم کننده

ترین رحم کننده کانی و سزاوار ازبرای بنده آنست که اعتماد بر حسن

ظن بخدا تعالی نماید زیرا که ان وسیله عظیمی است بدرستیکه حق

تعالی میفرماید که من نزد حسن ظن بنده خودم و بعضی از بزرگان

صاحب ورفیق خود را بر بهترین احوال در خواب دید پس از و

پرسید که بکدام خیر با ثمر تبه رسیدی در جوابش گفت که بحسن ظن من
بپروردگار خود و کسی بخیر دنیا و آخرت نمیرسد مگر بحسن ظن بخدا تعالی از
جناب امیر المومنین علیه الصلوة والسلام فرمود که اعتماد بخدا تعالی
و حسن ظن باو حصار و قلعه ایست که داخل آن نمی شود مگر مومن و
توکل براو تعالی نجاتی است از همه بدیها و محافظتی است از هر عدو

سبب صحه

و بعضی از اجلاء صاحب جن را در خواب دید پس از او استفسار نمود
که حق تعالی با تو چگونه معامله نمود پس در جوابش گفت که گناهان
مرا آمرزید و همه گناهان مرا محو نمود و بسبب حسن ظن من باو سبحانه
تعالی و مرویست که الله سبحانه و تعالی میفرماید که من نزد حسن ظن

عبد من بن یباشم پس کمان نکنند مگر خیر را و بعضی از بندگان

بسیار از حق تعالی محافظت و عصمت را سوال نمود پس در خواب

دید که همه شما از من عصمت را سوال می کنید پس هرگاه همه شما را نگهدارم

از گناهان از برای کدام کس رحمت و فضل من شامل و عام خواهد

بود و مرویست که زنی در زمان حضرت داود علی نبینا و آله و

علیه السلام از خانه خود بیرون رفت و با او سه قرص نان جو سه رطل

جو بود پس فقیری او را سوال نمود سه کرده نان را باو داد و گفت

که جو را آرد میکنم و از آن بخود میخورم و آن جو در ظرفی بر سر نهاده بود پس

باد تندی وزید آن جو را از سرش ربود پس از این واقعه او را وحشت

اورداد

روبیاد و سینه اش تنگ شد پس نزد حضرت داود علی نبینا و آله
و علیه السلام آمد و شکایت حال خود در پیش آنحضرت علیه السلام
نمود پس حضرت داود علیه السلام آن ضعیفه را امر نمود که بسوی پسر
من سلیمان ع برو و حال خود را در پیش او بیان کن پس آن زن
بسوی حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام رفت و شکایت
خود را در پیش او حکایت نمود حضرت سلیمان علیه السلام او را
هزار درهم داد پس بسوی حضرت داود علیه السلام برگشت و از این
حال او را اخبار نمود پس حضرت داود علیه السلام او را فرمود که این
درهمها را باو پس بده و بگو که من نمی خواهم مگر آنکه خبر دهی من که خدای باد

جوراگرفت و برباد داد پس انیرا بسلیمان گفت و حضرت سلیمان

علیه السلام با و گفت که ای ضعیفه ترا هزار درهم دادیم آن زن گفت

که من آن را نمیگیرم پس حضرت سلیمان علیه السلام باز هزار درهم دیگر

با و داد پس بسعی حضرت داود علیه السلام باز برگشت و از ین قصه

اورا خبر داد پس حضرت داود علیه السلام باز فرمود که انیرا باور د کن

و بگو که من نمیگیرم بلکه از خدا تعالی سوال کن که ملکی که موکل باد است

حاضر شود و ازاو بپرس که چرا جو مرا گرفت آیا باذن خدا تعالی

گرفت یا نه پس حضرت سلیمان علیه السلام از درگاه حق جل و علا

سوال نمود پس موکل باد حاضر شد و از و سوال نمود ملک در جواب آن گفت

کدم زمانی که

که من باذن حق تعالی گرفتم زیراکه تاجری مرکبهای بسیا همراه
داشت و زاد و توشه اش تمام شد و نذر کرد که هرگاه از زاد و توشه
کسی بجز ثلث اموال مرکبها باو باشد و ما جوانی زن را با دیدیم
پس حق زد و براو واجب شد که وفا بنذر نماید پس حضرت سلیمان علیه
السلام آن سوداگر را حاضر نمود از و استفسار اینحال کرد مرد سوداگر
بان اقرار ساخت و از حضرت سلیمان علیه السلام سوال نمود که
مالک جوراحاضر نمایند پس آن ضعیفه حاضر شد پس مرد تاجر بان زن
گفت که از برای تو ثلث اموال اینمرکبها سیصد هزار و شصت هزار دینار
حق تو است و آن مال را بقبضه او داد پس حضرت داود علیه السلام

بحضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام گفت که ای پسر من

هر کسیکه معامله با نفع بخواهد پس معامله با پروردگار کریم نماید و از همین

راه است که در حدیث وارد شده هر وقت که فقیر و درویش شوید

پس سودا با خدا بصدقه نمائید پاک و منزه میدانم خدا را از چیزیکه

لایق بذات و صفات او نیست چه نفع دهنده تر است معامله او

و چه حاجت برآرنده تر است نفع او و مرویست که جناب رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم با بی ذر غفاری رضی الله عنه فرمود

که ای ابا ذر خدای تبارک و تعالی میفرماید که جمع نمی کنم بر بنده دو

خوف و جمع نمیکنم از برای او دو امن پس هرگاه از من در دنیا ما نون

مانع

مانده و در روز قیمت او را تخویف نمینمایم و هرگاه در دنیا از من خایف
و ترسناک بود در روز قیمة او را امان میدهم ای اباذر هرگاه مرد
باشد که عمل او مانند عمل هفتاد پیغمبر باشد هر آئینه باید آن را حقیر می
شمارد و اینک من ذکر میکنیم بعض قصههای خائفین و ترسندگان
بامید اینکه غافلان بسبب آن از خواب غفلت بیدار شوند و
باعث شود مر ایشان را بر طلب خوشنودی حق تعالی پس میگوییم از علی
بن الحسین علیهما الصلوة والسلام مرویست که مردی با اهل خود سوار
کشتی شده بود پس آن کشتی شکست و همه اهل کشتی غرق شدند مگر زن
آن مرد زیرا که آن زن بر تختهٔ باقی مانده و بجزیرهٔ از جزایر بحر رسید

ودران جزیره مرد فاسقی بوده واز معصیت خدای تعالی پروا نمیکرد
پس چون نظر آن فاسق بر آن زن افتاد باو گفت که تو از جن
یا از انس آن زن گفت که من از انس هستم وبعد از ان سکوت
کرد و بان ضعیفه در آویخت واراده داشت که با او زنا کند پس دید
آن زن اضطراب میکند واعضایش می لرزد از و پرسید که چرا
اضطراب میکنی پس آن عفیفه اشاره بطرف آسمان نمود آن مرد
گفت که گاهی تا بحال با این معصیت مرتکب نشده ضعیفه گفت که نه
قسم بعزت خدای تعالی که من تا حال اصلا زنا نکرده ام پس آن مرد از
کلام پر از ترس و هیبت آن مومنه صالحه متاثر و متعظ گردید و گفت
تو خدا را

توخدارا میترسی تا اینکه من دیدم که لرزه بر اعضای تو افتاده باوجود
آنکه تو از زنا پاک بودی و تو تابع و منقاد این امر نبودی بلکه من
بر تو جبر و ستم میکردم پس من اولی بخشیت خدای تعالی هستم پس بر
برخواست و نفس خود را از زنا نگهداشت و بطرف خانه خود
روانه شد و نادم و عازم بر توبه بود که ناگاه راهبی در راه باو
برخورد و رفیق او شد و چون پاره از راه قطع کردند حرارت
آفتاب شدید شد راهب گفت که ای جوان بخواه از خدای تعالی
که ابری را بفرستد که سایه بر ما افکند جوان گفت من حسنه را عمل
نیاورده ام و نه خیری از من سر زده که فایده می بخشد بر طلب حاجت

از حق تعالی راهب گفت که من دعا میکنم و تو آمین بگو پس راهب دعا کرد
جوان آمین گفت پس حق سبحانه و تعالی ابری را فرستاد که بر آنها سایه کرد
پس راه پیر شدند و ابر بر ایشان سایه می افکند پس چون خواستند که از
یکدیگر جدا شوند هر کدامی راه خود را گرفت و ابر همراه جوان رفت
و راهب در آفتاب روان شد پس راهب گفت که ای جوان بتحقیق
ترا حق تعالی بر ما فضیلت داد و دعای ترا مستجاب کرد و دعای مرا
مستجاب نکرد پس خبر ده مرا که کدام خیر بعمل آوردی تا آنکه مستحق
شدی در پیش خدا باین مرتبه پس جوان قصهٔ خود را در پیش راهب
بیان نمود و راهب گفت که بتحقیق اجتناب از معصیت خدای تعالی

بخوف او سبحانه نموده پس آمرزیده شد گناهان گذشته پس کوشش نمای که
تا عاقبت تو بخیر باشد و مرویست که در بنی اسرائیل زنی فاحشه بود و بسیاری
از جوانان را مفتون و گرفتار خود ساخته بود پس از ایشان جوانی
گفت که هرگاه فلان عابد اینرا می بیند هر آئینه مفتون او خواهد شد
پس چون آن فاحشه اینرا شنید گفت که قسم بخدا که بخانه خود نمی
روم تا آنکه او را گرفتار نسازم و بسوی عابد رفت و در را کوبید و از
عابد گفت که هرگاه شب میآمدی در خانه را از برای تو وا میکردم
پس عابد آمد و آن فاحشه گفت که فلان شخص میخواهد که با من زنا بکند
و من پناه بسوی تو آوردم پس چون عابد این را شنید در را وا نمود پس

گفت

خود جا میدادی بخانه تو می‌آیندم عابد انکار کرد

چون آن زن در پیش عابد رسید پارچهای خود را انداخت و چون
عابد حسن و جمال او را دید مفتون شد و نتوانست که خود را ضبط نماید
و بازدارد پس قصد او نمود و بسوی آن زن دست دراز کرد بعد ازان
متذکر شد پس دست خود را باز کشید و آتش در خانه او در زیر دیگی
مشتعل بود پس دست خود را در آتش گذاشت آن زن گفت که
چه میکنی تو ای مرد عابد گفت که دست خود را می سوزانم بپاداش آنچه
با آن دست بعمل آورده ام پس آن زن بتعجیل تمام بیرون رفت و بنی
اسرائیل را از قصه عجیبه اخبار نمود پس جوانان بنی اسرائیل قصد دیدن
او نمودند چون رسیدند دیدند که دستش سوخته است و از حضرت علی

بن الحسین

بن الحسین علیهما السّلام مرویست که آنحضرت فرمود در بنی اسرائیل
مردی بود که نبش قبور می‌نمود یعنی قبرها را می‌شکافت پس همسایهٔ
آن نباش بیمار شد و خوف مرگ او را در رسید پس کسی را در پیش
نباش فرستاد و او را طلب کرد و کفت که همسایکی من با تو چکونه بود
نباش کفت که خوب همسایه بودی مرا آن مرد کفت مرا بسوی تو حاجتی کفت صح
است نباش کفت که حاجتت رواست آنحضرت فرمود که
بیارد دو کفن را پیش روی نباش کذاشت و کفت که من دوست
میدارم که خوبتر و محبوب‌تر ازین دو را برداری وقتی که مرا دفن
کنند قبر مرا بشکافی و نباش ابا نمود و هیچ یکی ازان دو بر نداشت بلغ

وآنمرد دوست بر دارش نشد و گفت من دوست میدارم که خوب تر و

محبوب تر را برداری تا آنکه نباش یکی از آن دو را که خوب تر بود برداشت

و چون آنمرد مرد او را دفن نمودند نباش گفت که این را دفن کردند

پس چگونه او را علم حاصل می شود که من کفنش را گذاشته ام یا برده ام

پس بر سر قبرش آمد و شکافت آن را آوازی شنید که

گوینده میگوید و فریاد بر می آرد که انگار را مکن پس نباش ترسید

و ترک نمود او را و با کفنش متعرض نشد بعد از آن مر اولاد خود را گفت

که چگونه پدری بودم از برای شما گفتند که خوب پدری بودی تو

از برای ما گفت که من از شما حاجتی دارم گفتند که بگو آنچه میخواهی و ما

زود تر آن را بعمل می آریم گفت وقتیکه من بمیرم پس بگیرید مرا
وبسوزانید مرا پس وقتی که خاکستر شوم بکوبید و بسائید مرا بعد ازان
مرا بباد تندی بدهید نصف مرا بخشکی ونصفی بدریا بنهید ایشان
گفتند که می کنیم آنچه را که تو فرمودی و امتثال امر تو خواهیم نمود پس وقتیکه
آن نباش مرد اولادش عمل بمقتضای وصیت او نمودند پس
وقتی که نصفی بخشک ونصفی را بدریا انداخته شد حق تعالی امر
فرمود خشک را آنچه در تست جمع بکن و امر فرمود دریا را آنچه در تست
جمع بکن پس مردی ایستاده شد در پیش خداوند عزوجل پس از جانب
رب العزة خطاب باو آمد که چه چیز باعث شد ترا بر آنچه وصیت کرده

اولاد خود را عرض کرد باعث شدم را خوف تو پس حق تعالی فرمود

که من راضی میکنم خصمان ترا و بتحقیق ترا امان از خوف داده ام

گناهان ترا بیامرزیدم و از زرعه بن محمد مرویست که گفت مردی

بمدینه بود و او را جاریه پاکیزه و خوش صورت بود پس در دل مردی

محبت او جای کرد پس شکوه کرد ازین امر در پیش حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام حضرت او را فرمودند که هر وقت او را

بینی پس بگو اسئل الله من فضله پس کرد آنچه حضرت باو ارشاد

نموده بودند پس زمان قلیلی گذشت که از برای آن فتی آن کنیز

سفری اتفاق شد پس منزل آن جاریه در نزد آمد و گفت ای فلان

قیمت مرا

تو امینی و معتمدترین خدم در نزد من هستی و مرا درین زمان سفری
عارض شده و من دوست میدارم که فلان جاریهٔ خود را نزد تو ودیعت
گذارم پس آن مرد گفت مرا زنی نیست و در خانهٔ من هم زنی نیست
پس چگونه کنیز تو نزد من باشد پس مولای جاریه گفت که من اورا
بر تو قیمت میکنم که تو ضامن آن قیمت بوده باشی و او نزد تو باشد
و اگر من آمده ام بقیهٔ کنیز را میخرم و هرگاه چیزی تو از او بهره مند شوی
در آنچه حلال است از برای تو پس ولی قیمت کنیز را گران نمود و
بسفر بیرون رفت و آن جاریه در پیش آن مرد ماند تا آنکه از و
متمتع شد بعد از آن رسول بعضی از خلفاء بنی امیه از برای خریدن

اولاد خود را عرض کرد باعث شدم را خوف تو پس حق تعالی فرمود

که من راضی میکنم خصمان ترا و بتحقیق ترا امان از خوف داده ام و

گناهان ترا بیامرزیدم و از زرعة بن محمد مرویست که گفت مردی

بمدینه بود و او را جاریه پاکیزه و خوش صورت بود پس ورود امردی

محبت او جای کرد پس شکوه کرد ازین امر در پیش حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام حضرت او را فرمودند که هر وقت او را می

بینی پس بگو اسئل الله من فضله پس کرد آنچه حضرت باو ارشاد

فرموده بودند پس از آن قلیلی گذشت که از برای آقای آن کنیز

سفری اتفاق شد پس فلان آن جاریه در نزد او آمد و گفت ای فلان

تو همسایهٔ منی و معتمدترین مردم در نزد من هستی و مرا درین زمان سفری
عارض شد و من دوست میدارم که فلان جاریهٔ خود را نزد تو ودیعت
گذارم پس آن مرد گفت مرا زنی نیست و در خانهٔ من هم زنی نیست
پس چگونه کنیز تو نزد من باشد پس مولای جاریه گفت که من اورا
بر تو قیمت میکنم که تو ضامن آن قیمت باشی و او نزد تو باشد
و اگر من آمدم بقیه کنیز را میخرم و هر گاه تو ازو بهره مند شوی
در آنچه حلال است از برای تو پس ولی قیمت کنیز را گران نمود و
بسفر بیرون رفت و آن جاریه در پیش آن مرد ماند تا آنکه ازو
متمتع شد بعد از آن رسول بعضی از خلفاء بنی امیه از برای خریدن

نیز

کنیزان از برای خلیفه آمد و آن کنیز از کنیزهائی بود که در پیش والی نام
برده بودند پس والی در پیش او کسی را در طلب آن جاریه فرستاد
و به بیع او آمرزد را مجبور و مقهور نمود و او را قیمتی داد که در آن نفع
و سودی باو نبود پس چون کنیز را گرفتند و او را بمدینه بردند مولای او آمد
پس اول احوال جاریه از آمرزد پرسید و او از قصه اش اخبار نمود
و در پیش او نهاد مالی را که بر آن تقویم شده بود بعلاوه ربح و
سودی که باو حاصل شد پس گفت اینک قیمت کنیز است پس
بگیر آنرا پس آمرزد آبا کرد و گفت که من نمیگیرم مگر آنچه را که قیمت او
بر تو کرده ام و آنچه زیادتی است تو آنرا بگیر که ادا باد ترا و این از حسن

زیادتست

حکایت لطیفه

بنت تست و در عدة الداعی از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة
والسلام مرویست که آنحضرت فرمودند که در بنی اسرائیل پادشاهی
بود و او را قاضی بود و قاضی را برادری داشت و او مرد صادق
بوده و او را زنی بود که از سلسله پیغمبران بود پس پادشاه اراده کرد
که مردی را از برای کاری بفرستد پس قاضی را گفت که مرد ثقه
و معتمدی را از برای من بفرست قاضی گفت که از برادر خود کسی
را اوثق نمیدانم پس او را طلب کردند که از برای کار ملک بجائی
بفرستند و او نیز از این امر کاره و ناخوش شد و برادر خود قاضی
را گفت من ناخوش میدارم که زن خود ضایع می گذارم پس تو امر

برام پادشاه عزم سفر نمود و چاره از ان ندید قاضی را گفت ای برادر
من خبر پسر من نمیگذارم که اهتمام من دران بیشتر باشد بغیر از
زوجه من و تو خلیفه من در امور اوهستی و متولی قضای حوایج او خواهی
بود قاضی گفت نعم پس آمرزد بیرون رفت و آن زن عفیفهٔ
صالحه از رفتن او بسیار ناخوش بود و قاضی از برای تفقد احوال
و قضاء حوایج او در پیش آن زن می آمد پس قاضی از حسن و جمال
آن حمیدهٔ خصال متعجب شد و اورا دعوت بسوی نفس خود نمود آن
عفیفه ازین امر شنیع اباء و انکار نمود پس قاضی قسم خورد که هر گاه تو با
من این کار نمیکنی هر آئینه بادشاه را خبر میدهم که تو زنا کرده پس

آن

در صه

ان صالحه قاضی را گفت هرچه میخواهی بکن و من اجابت تو آنچه
از من طلب کردی هرگز نخواهم کرد پس قاضی در پیش ملک آمد و گفت اورا
که زن برادر من زنا کرده و بتحقیق نزد من ثابت شده پس ملک
اورا گفت که حد براو جاری کن پس قاضی بسوی آن ضعیفه آمد و
گفت که پادشاه مرا امر نمود که ترا سنگسار نمایم پس تو درین باب چه
میگوئی آیا اجابت من میکنی یا ترا سنگسار می کنم آن صالحه گفت
هرگز اجابت تو نخواهم کرد هرچه می خواهی بکن پس قاضی آن مظلومه
را بیرون آورد و از برای او گودالی کندند پس آن بی گناه را قاضی
و جمعی که با او بودند رجم نمودند پس چون قاضی گمان کرد که آن ضعیفه

مرد او را گذاشته از انجا برگشت و شب آمد و آن بیچاره را رمقی باقی
مانده بود از ان گودال حرکت کرد و بر روی خود راه میرفت تا
انکه از مدینه بیرون شد پس رسید بدیریکه دران دیرانی بود و بر در
آن دیر خوابید و تتمه شب را بسر برد پس چون دیرانی صبح کرد و در را
گشود پس زن را دید و ازو سوال قصه نمود پس آن زن از قصه و ما
جری علیها او را اخبار نمود پس دیرانی را بر حال آن مظلومه رحم
آمد و او را در خانه خود در آورد و آن دیرانی را پسری صغیر بود و
غیر ازو طفلی دیگر نداشت و آن دیرانی خوب احوال و صاحب مال
بود و آن زن را جا بداد تا انکه از دردها و علتها به شد و جروح او

منزل شده بعد از ان ویرانی پسر صغیر خود را باو سپرد و آن زن
تربیت او می نمود و ویرانی را قهرمانی بود که باوامر و احکام او قیام
می نمود پس قهرمان از حسن آن زن متعجب گردید و او را دعوت
بسوی نفس خود کرد پس آن زن ابا و انکار نمود پس او جد و کوشش
بسیار نمود آن ضعیفه هرگز راضی نشد پس آن قهرمان او را گفت که
هرگاه تو با من انکار میکنی هر آئینه من کوشش در قتل تو خواهم نمود
پس آن ضعیفه گفت هر چه خواهی بکن پس آن مرد قصد آن طفل کرد
و گردنش را کوبید و او را کشت نزد ویرانی آمد و او را گفت توجه و
التفات بسوی فاجره که زنا کرده است نموده و پسر خود را باو سپرده اینک

او را بقتل رسانید پس دبیر این نزد آن ضعیفه بی گناه آمد و پسر خود را

دید که کشته شده است و گفت ای ضعیفه اینچه حال است که می بینم و می

دانی که من با تو چه گونه نیکی کردم پس آن زن از قصه او را اخبار

نمود پس دبیر این گفت که الحال نفس من نمیخواهد که تو نزد من باشی

و از خانه من بیرون رو پس او را شبانه بیرون کرد و بیست درم باو

داد و گفت که اینرا زاد راه خود کن و خدا بس است ترا پس آن بیچاره

در شب بیرون رفت و صبح در قریه گردید و در انجا کسی را بردار کشیده

بودند هنوز زنده بود پس آن ضعیفه از قصه آن مصلوب از مردم استفسار

نمود پس او را گفتند که بیست درم دین بر ذمه او هست و نزد ما معمول این است

که اگر دین

که اگر دینی بر ذمه کسی باشد او را بر دار می کشند تا آنکه ادای دین نماید پس

وگفت صح

آن ضعیفه قوی همت بیست درهم را کشید و بغریم مصلوب داد که

این مرد را نکشید و از دارش پایین بیاورید پس آن مصلوب با آن زن

گفت که هیچ کسی عظیمتر بر من از روی منت از تو نیست و تو مرا از دار

و موت نجات دادی فی الحال من با تو هستم هر جا که میروی پس آن مرد

با آن ضعیفه رفت تا آنکه بر کنار دریا رسیدند پس آن مرد جماعتی و کشتی

را دید و آن ضعیفه را گفت که تو بنشین تا آنکه من میروم و از برای اینها

کاری میکنم و از آنها طعام می‌طلبم و آن را از برای تو می آرم پس نزد آن جماعه

آمد و از ایشان پرسید که درین کشتی شما را احتیاج هست که درین کشتی

تجار تها و جواهر وغیر این از چیزهای تجارت است واما این کشتی پر
مادران هاستیم بعد از ان که قیمت مال این کشتی شما چقدر میرسد کفتند
بسیار است عدد آن نمی توان کرد کفت که با من چیزیست کران بها
و بهتر است از آنچه در کشتی شماست کفتند چه چیز است با تو کفت جاریه
که هرکز مثل آن ندیده باشید کفتند که پس بفروش آنرا بما کفت او را
میفروشم بر شرط آنکه کسی از شما برود و او را ببیند بعد از ان پیش من بیاید
پس بخرد آنرا و او را اعلام و آگاه نکند و قیمت را بمن بدهد و او مطلع
نشود تا آنکه من میروم پس آن جماعه این شرط را قبول کردند و کفتند که این امر
باختیار تست پس کسی را فرستادند که آنرا ببیند پس آنکس آمد و کفت مثل

این جاریه

مثل این جاریه را تا حال من ندیده ام پس بده هزار درهم ورا از ان ظالم غدار
خریدند و قیمت گرفته رفت و چون غایب شد در پیش آن زن آمدند و
گفتند او را که برخیز و داخل کشتی شو آن مظلومه گفت چرا گفتند که ما ترا
از مولای تو خریدیم گفت که او مولای من نبود گفتند برخیز
یا آنکه برداریم پس لاچار برخواست و با ایشان رفت و چون بکنار
دریا رسیدند از یکدیگر امان و اطمینان درباره آن ضعیفه ندا شتند
پس در کشتی که جواهر بود او را گذاشتند و خود در کشتی دیگر سوار شدند پس
حق تعالی برایشان بادی فرستاد که آنها را غرق ساخت و کشتی که
دران ضعیفه مظلومه بود نجات یافت تا آنکه بجزیره از جزایر دریا رسید و کشتی را

بست بعد از ان در جزیره میکشت و دران آبی و درخت میوه داری را

برخورد پس کفت که این آبی است که ازان می نوشم و این میوه را بست

که ازان میخورم و خدا را درینموضع عبادت میکنیم پس خدای عز و جل بسوی

پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل وحی نمود که در پیش پادشاه آن زمان

بیاید و اورا بکوید که در جزیره از جزایر دریا مخلوقی از مخلوقات منست

و تو با اهل مملکت خود بیرون رو تا انکه نزد این مخلوق من بیایید

و در پیش او اقرار بکناهان خود نمایید بعد ازان سوال از وی کنید شمارا بیامرزد

و هرکاه او شمارا بیامرزد من نیز شمارا بیامرزم پس پادشاه با اهل مملکت

خود بسوی این جزیره بیرون آمد پس در انجا زنی را دیدند پس اولا

بادشاه پیش عفیفه آمد و گفت این قاضی نزد من آمد و مرا گفت که زن
برادر مرا زنا کرد پس من امر برجم او نمودم حالانکه بینه نزد من قایم نشده بود
میترسم که اقدام بر چیزی که بر من حلال نبوده نموده باشم پس من دوست میدارم
که تو از برای من استغفار کنی پس آن عفیفه صالحه گفت الله تعالی
ترا بیامرزد بنشین بعد از ان شوهرش آمد و آنمرد زوجه خود را نشناخت
پس گفت که مرا زنی بود و از فضل و صلاحیت او آن بود که وقتیکه من ازو
بیرون شدم و او ناخوش و کاره از ان بوده پس برادر من مرا خبر داد که او
زنا کرد پس او را رجم کرد و من میترسم که او را ضایع کرده باشم پس از برای
من نیز استغفار کن که حق تعالی ترا هم بیامرزد پس گفت که الله تعالی

ترا بیامرزد بنشین پس او را در پهلوی پادشاه نشانید بعد از آن قاضی آمد

و گفت که برادر مرا زنی بود پس آن زن خوشتم آمد پس او را دعوت

بسوی زنا کردم و او ازین کار بد اباوانکار نمود پس من پادشاه را

خبر دادم که آن زن بتحقیق زنا کرده پس او حکم برجم او نموده پس من او را

سنکسار نمودم و حال آنکه بر او درین دعوی کاذب بودم پس از برای

من استغفار کن آن صالحه گفت خدا ترا بیامرزد بعد از آن بسوی شوهر

خود التفات نمود و گفت که اینرا بشنو بعد از آن برای آمد و قصه اش

بیان کرد و گفت که من او را در شب از منزل خود بیرون کردم و من

متیرسم انکه او را درنده برخورده باشد و او را کشته باشد پس او نیز گفت که

خدا بیتعالی

خداتعالی ترا بیامرزد بنشین بعد از آن قهرمان پیش آمد پس قصهٔ خود را
بیان کرد پس آن زن وزیر او را گفت بشنو این قصه را خدا ترا بیامرزد
بعد از آن مصلوب یعنی کسی را که بر دار کشیده بودند و او را از دار نجات
داده بود پس او نیز قصهٔ خود را بیان نمود پس او را گفت که لا غفر الله
لک یعنی خداتعالی ترا نیامرزد بعد از آن روی بشوهر خود نمود و گفت
که من زوجهٔ توام و هرچه که تا حال این قصص و وقایع را شنیده قصه و
سرگذشت من بود و الحال مرا حاجت بسوی مردان نیست و من
دوست میدارم که این کشتی را و آنچه در انست بگیری و مرا رها کنی که تا
عبادت خدای تعالی در این جزیره میکنم پس می بینی که مردان با من چه:

کردند پس هر دو کشتی را با آنچه دران بود بر دو پادشاه با اهل مملکت

او نیز بر گشتند ای عاقل دانا و ای هوشمند بینا خدا ترا رحم کند بنگر بسوی

تقوی و پرهیزکاری این زن صالحه چگونه خدا او را از احوال ثلثه شدیده

نکهداشت و نجات داد و او را از رجم و تهمهٔ قهرمانی و از تهمت رقیت یعنی بنده بودن

تا جزان خلاص ساخت بعد ازان ببین که خداوند رب العالمین چگونه

کرامت با و عطا فرمود با ینکه رضای خود را مقرون برضای او و مغفرت

خود را مقرون مغفرت او نهاد و چگونه خاضع و متذلل کردانید

کسانی را که او را آزار و رنج رسانیده بودند تا آنکه از او استرضای او و استغفار

کناهان خود نمودند و چگونه قدر او را رفیع نمود حتی آنکه امر فرمود پیغمبر خود را

بایکم بوده

بانیکه پادشاه و قضاه و عباد آن بلد را در پیش او بفرستید و او را باب
رحمت خدا و وسیله بسوی خوشنودی حق تعالی گردانیدند مجلس
روز سه شنبه نوزدهم ماه رمضان در بعضی اخبار
مرویست که حضرت نوح علیه السلام از زهاد و عباد و پرهیزکاران زمان
بوده و از این جهت حق تعالی او را به پیغمبری برگزیده و من میگویم که پیغمبر
ما صلی الله علیه و آله و سلم در زهد و عبادت و تقوی بر نوح علیه السلام
فایق بود زیرا که الله تعالی آنحضرت را بر جمیع پیغمبران و مرسلین فضیلت
داده بلکه اوصیای آنحضرت علیهم الصلوة و السلام را بر باقی
پیغمبران فضیلت داده و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

مرویست که آنجناب صلعم فرموده‌اند هر کسیکه اراده دارد که نظر کند بسوی

آدم در علم او و بسوی نوح در پرهیزکاری او و بسوی ابراهیم در حلم

او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او پس نظر

کند بسوی علی بن ابی طالب علیه السلام مولانا دیلمی علیه الرحمه فرموده

خبر یکه مضمونش اینست که بتحقیق نزد علما ثابتست که اصول فضایل چهار اند

علم و عفه و شجاعت و عدالت و امیر المومنین علیه الصلوة و السلام بتحقیق

بغایت درین مراتب رسیده و از نهایت آن تجاوز فرموده اما علم

پس در آن بمرتبه رسید که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حق

آنحضرت علیه السلام فرموده‌اند که اَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ

بابها ومن شهر علمم وعلی دران است وبتحقیق جمیع صحابه بسوی آنحضرت
در وقایع واحکام رجوع میکردند وبفتوای وعمل میکردند از ینباب است
که زنی زنا کرد وحمل بهم رسانیده بود در پیش عمر او را آوردند پس عمر حکم
برجم او نمود این خبر بحضرت علیه السلام رسید آنحضرت م باو فرمودند که
هرگاه تو تسلط براین زن داری لکن ترا تسلط بر چیزی که در شکم اوست
نیست پس عمر گفت لولا علی لهلک عمر یعنی هرگاه علی علیه السلام
موجود نمی بود هر آئینه عمر هلاک میشد ونیز از ینباب است که شش ماهه طفلی
از زنی متولد شد پس عمر برجم او نمود پس امیر المومنین علیه السلام او را
نهی نمود وآیه وحمله وفصاله ثلثون شهرا یا قول او سبحانه وتعالی و

فصاله فی عاین بر او تلاوت فرمودند بعد از آن مولانا دیلمی رحمه الله
گفت که شکی نیست که کافه اهل علم باو منسوب اند اما علم کلام پس اصل
او ابو هاشم بن محمد بن حنیفه و او از آنسرور علیه السلام استفاده این
علم نموده و اما علم ادب پس آنحضرت علیه الصلوة والسلام کلام را سه
قسم نموده و ابو الاسود را امر بوضع آن نمودند بعد از اینکه او را بتنبیه
آگاه بر اصول آن کردند و اما علم تفسیر پس اصل آن از ابن عباست
و او تلمیذ آن امام است و اما علم فصاحت پس از آنحضرت علیه السلام
مردمان خطب و کلام فصیح را آموختند و اما علم فقه پس انتساب طایفه
شیعه بسوی آن مقتدای دین و دنیا ظاهر است و ابو حنیفه شاگرد حضرت

امام جعفر

امام جعفر صادق علیه السلام بود و شافعی از محمد بن حسن شیبانی که شاگرد
ابی حنیفه و احمد شاگرد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است و از آنحضرت
علیه الصلوة والسلام اخذ نمود و مالک از ربیعه و ربیعه از عکرمه و او از ابن
عباس تلمیذ امیر المومنین علیه الصلوة والسلام اخذ نمود اما شجاعت
پس میان مسلمانان و غیر ایشان خلافی نیست در آنکه علی علیه السلام
اشجع ناس بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و عظیمترین مردم
از روی بلا در حربها بود ملائکه آسمان از حملات او تعجب میکردند و
بسبب جهاد او قواعد دین اسلام بر پا ماند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و
سلم ضربت آنحضرت را روز جنگ خندق افضل از اعمال امت خود تا

روز قیامت کردانید و جبرئیل علیه السلام در روز احد نازل شد و جمیع

مسلمانان شنیدند که او میگفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

و خوارزمی روایت کرد که شجاعان مشرکین وقتی بسوی علی علیه السلام

در حرب نظر میکردند امان می جستند و وصیت میکردند بعضی از ایشان

بسوی بعض دیگر و اما عدالت آنحضرت علیه الصلوة والسلام پس دران

آیه عظمای خدا بود و کاهی ضعیف و ناتوان از عدل و انصاف او

محروم و مایوس نشده و هرگز قوی طمع در باطل خود نداشته و اما عفت پس

دران آیه کبرای خدا بوده بس است ترا قول آنسرور علیه السلام در نهج

البلاغه که قسم بخدا میخورم قسمی خوردنی استثنا میکنم دران بمشیت خدا

هر آئینه

هر آینه ریاضت میدهم نفس خود را ریاضت دادنی که بدان استراحت
ورزد بیک قرص نانی از خوردنی و قناعت نماید از نان خورش نمک
نیکو فتنه و شکی نیست که آنحضرت علیه السلام از زاهد مردمان بوده که
از طعام سیر نخورده و لباس درشت می پوشید و جو نیم کوفته می خورد
و نان خورش او نمک بوده و هرگاه ازان ترقی مینمود پس گیاه زمین می
خورد و اگر ازان هم ترقی می فرمود پس با شیر میخورد و از سوید بن عقله
مرویست که گفت من در پیش علی بن ابی طالب علیه السلام درآمدم
پس آنحضرت را نشسته دریافتم و پیش روی آنجناب ظرفی در ان
شیر بوده دیدم و ازان شیر بوی ترشی می آمد و در دست مبارک آنسرور

آنیتاً قرص نانی دیدم که پوست جو از روی آن نمایان بود و آن بزرگوار

آن را بدست مبارک خود می شکست و در آن شیر ترش میریخت بمن

التفات فرمودند که بیا نزدیک شو و ازین طعام بخور پس من گفتم که من

روزه دارم پس فرمود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که میفرمود

هر کس را که روزه مانع شود از طعامی که اشتها بآن داشته باشد بر خدای تعالی

لازم است او را از طعام بهشت سیر گرداند و از آب بهشت او را سیراب

نماید راوی گفت که پس من نفضه که نزدیک من ایستاده بود گفتم که وای

باد بر تو ای نفضه آیا خدا را امتیری در باب این شیخ بزرگوار که طعام ایشانرا

از قشرها و پوستها که درین نمودار است خالی و صاف نمیکنی نفضه گفت

که با همه

که بما بیشتر ارشاد شده است که طعام را از این چیزها خالی نمیکنیم سوید گفت که

خبر بکه مین باو گفتم نزد آنحضرت اظهار نمود و گفت پدر و مادر من فدای کسی باد

که طعامش از سویق و قشره خالی نشده و از نان گندم سه روز سیر نخورده

تا آنکه حق تعالی او را در جوار رحمت خود برد بعد از آن گفت اما عبادات

آنحضرت علیه السلام پس آن امام المتقین عابدترین مردمان بعد از

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده و از آنحضرت علیه السلام مردمان

آداب نماز شب و ادعیه تعلیم گرفتند و از برای آن بزرگوار میان دو

صف قتال از برای نماز فرش میکردند و تیرها از هر جانب او می آمدند

و آنسرور سید مقربین و افسر و اصلین از رب العالمین اصلا التفات نمیکرد

وعادت خودرا درچنین حالات هرگز تغییر مینداد و وقتیکه متوجه بسوی خدای

تعالی میشد بکلیته و تمامه بسوی خداوند خود متوجه میشد و نظر خود را از دنیا

و مافیها منقطع میکرد تا انکه ادراک الم در نماز نمیکرد زیرا که هرگاه اراده میکردند

که از جسد مطهر انحضرت علیه السلام پاره های آهن را که در حرب رسیده

است بیرون کنند انتظار می کشیدند تا انکه مشغول نماز و متوجه بسوی

خداوند جلیل بشود پس در آن وقت از بدن مبارکش بیرون می

آوردند و الم آن محسوس نمیکرد وقتی که از نماز فارغ می شد آن را

می دید به پسر خود حضرت امام حسن علیه السلام میگفت اینکار کسی نیست

مگر فعل تو ای حسن و نماز شب گاهی ترک نمیکرد حتی در لیلة الهریر و روز

الحجاب

آنجناب در جنگ صفین مشغول بحرب وقتال بوده باوجود آن میان دو صف
منتظر زوال آفتاب بوده وبطرف آن میدید پس اورا گفت ابن عباس ای
امیرالمومنین علیه السلام چه کار است که می کنید حضرت علیه الصلوة والسلام
فرمودند که نظر بزوال آفتاب میکنیم تا نماز گذارم ابن عباس گفت آیا این وقت
نماز است یا مشغول بقتال هستیم پس علی بن ابیطالب علیه السلام گفت
مقاتله می کنیم با ایشان مگر از برای نماز و بالجمله با کمال مراتب عبادات خمسه
یعنی نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد که احدی را ممکن نیست تا مرتبه
در برسد آنحضرت علیه السلام رسید و بر مقام عظیم آن محبوب رب کریم را
تهجد و خشوع و خوف خدا تعالی غیر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسی

پیشی بگرفت تا آنکه گفت نشستن در جامع بهتر است از برای من از نشستن مسجد صح
در جنت در آن رضای نفس منست و در جامع رضای پروردگار منست آیا
نمی بینید بسوی آنچه وصف کرد او را ضرار بن ضمره یعنی از مقامات سراسر
کرامات آن زبده کائنات در هنگامیکه در پیش معاویه داخل شد پس معاویه
او را گفت که از برای من اوصاف علی علیه السلام را بیان کن ضرار گفت
از این مرا معاف دار معاویه گفت معاف نمیدارم ترا پس ضرار گفت
قسم بخدا که آنحضرت علیه السلام در مرتبه خود بجای قصوی که احدی را با آن درجه بود صح
نیست و شدید القوی بود و حق را از باطل جدا میکرد و حکم بعدل می نمود
و علم از جوانب او منفجر میشد جاری و حکمت از نواحی و اطراف او گویا بود از دنیا چشمهای صح

دار فانی

وزخارف آن مستوحش بود و با شب وحشت آن انیس بود و قسم بخدا که عزیز
العبره وطویل الفکره بود کف دست مبارک خود را میگردانید و خطاب
بسوی نفس خود میکرد و مناجات با قاضی الحاجات و عالم السر والخفیات
مینمود و از لباس جامه درشت مرغوب داشت و از طعام آنچه سخت بود
قسم بخدا در میان ما مثل یکی از ما بوده وقتیکه در پیش او می آمدیم نزدیک
بخود ما را جای میداد و هرگاه از و سوال میکردیم جواب میداد و با وجود
نزدیکی او بما و قرب ما باو از هیبت او با او کلام نمیکردیم و چشمهای خود را
بسوی او از جهت عظمت او بر نمیداشتیم و هرگاه تبسم میکرد دندانهای
مبارکش مانند در سفته ظاهر میشد اهل دین را تعظیم و توقیر میکرد و فقرا

ومساکین را دوست میداشت قوی در باطل خود طمع نمیکرد و ضعیف
از عدل او نا امید نمیشد بدرستی که من شهادت بخدا میدهم که بتحقیق
من دیدم او را در بعض مواقف خود در حالیکه پرده های شب او را
پوشیده بودند و ستاره کان فرو رفته و در محراب خود بود و ریش مبارک
خود را در دست گرفته می پیچید مانند پیچیدن سلیم و میگریست مانند گریه
حزین پس گویا من درینوقت از و میشنوم که میگفت یا دنیا یا
دنیا ابی تعرضت ام الیّ تشوقت غرّی غیری لا حاجة
لی فیک قد باینتک ثلثا لا رجعة لی فیها فعمرک
قصیرٌ و خطرک یسیرٌ و املک حقیرٌ اه اه من قلّة

الزاد

الزاد و بعد السفر و وحشة الطريق و عظم المورد حاصل
این کلمات هدایت آیات آنست که ای دنیا ای پست مرتبه آیا من متعرض
شده یا بسوی من شوق داری بسیار دور است و چه بسیار دور است این
غیر از من دیگری را فریب ده مرا حاجتی در تو نیست تحقیق ترا سه مرتبه طلاق
دادم که رجوعی نیست مرا در آن پس زندگانی تو کوتاه است و خطر تو
کم است و آرزوی تو حقیر است آه آه از کمی زاد راه و دوری سفر و وحشت
راه و عظم و بزرگی مورد یعنی محل ورود پس قطرات اشکهای مبارک او بر
ریش او جاری شد آن را باستین خود پاک کرد و بسبب گریه حلق او را
گرفت بعد از آن گفت که قسم بخدا که ابوالحسن همچنین بود پس چگونه

از مفارقت تو ام او

صبر تو است ای ضرار ضرار گفت مانند صبر زنیکه یکی از عزیزانش بر سینه او
ذبح کرده باشند و منقطع نشود اشک او و ساکن نشود حرارت او و بعد از آن
برخواست و گریان بیرون رفت پس معویه گفت بدرستیکه شما هر گاه مرا
در نیابید همه آئینه نباشد در میان شما کسیکه ثنا کند بر من مثل این ثنا پس
بعضی از مصاحبان گفت که القدر صاحب ثنای باشد و مرویست که آنحضرت
علیه السلام چون از جهاد فارغ میشد بتعلیم مردمان و قضا میان ایشان
مشغول میبود و چون از آن فراغت مییافتند مشغول بدرست کردن
دیواری برای خود و کار کردن در باغی که از برای آنحضرت علیه السلام
بود می شدند و باوجود این در همه حال در ذکر خدای عز و جل اشتغال داشت

و مفضل

و مفضل از عثمان بن المغیره روایت کرده که او گفت چون ماه مبارک
رمضان داخل شد امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام شام در یک شب نزد
امام حسن علیه السلام میخوردند و یک شب نزد حضرت امام حسین علیه السلام
میخوردند و شبی نزد عبد الله بن عباس و زیاده بر سه لقمه تناول نمی
فرمودند پس کسی بخدمت آن امام همام در شبی از شبها در این باب
عرض نمود پس آنجناب جواب ارشاد فرمودند امر خدا بمن میرسد در
حالیکه من گرسنه شکم میباشم جز این نیست که یک شب است یا دو شب
بعد از آن بسوی نماز برخواسته شد پس نماز بجا آوردند و بهمین حال
همیشه در رکوع و سجود و تضرع و ابتهال بسوی خداوند متعال بودند اندرون

وبیرون بسیار تردد میکرد و نظر بسوی آسمان می نمود در حالی که قلق و اضطراب
بسیار داشت بعد از آن سوره یس تلاوت فرمود تا آنکه تمام کرد آنرا بعد از آن
زمان قلیلی بخواب رفت و ترسناک بیدار شد و بجامه خود روی مبارک
را پاک میکرد و بر قدمهای خود می ایستاد و میگفت اللّٰهُمَّ بارِكْ
لنا في لقائك و بسیار می گفت لا حول و لا قوة
الا بالله العلي العظيم بعد از آن مشغول نماز شد تا آنکه بعضی از
شب رفت بعد از آن برای تعقیب نشست بعد از آن بهمان حالت
چشمهای مبارکش بخواب رفت پس خوفناک از خواب بیدار شد ام کلثوم
گفت که من در آن وقت با او بودم و جمیع اولاد و اهل خود را جمع کرد و گفت

مرا

مر ایشان را در این ماه مرا مفقود می یابید و از شما مفارقت می نمایم بدرستی که
من در این شب خوابی را دیدم که هولناک ساخت مرا میخواهم که بشما بیان کنم
گفتند کدام خبر است آن خواب گفت بدرستیکه من در این ساعت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که آنحضرت بطرف من میفرمودند
ای باالحسن تو نزد ما کیست که بسوی ما آینده هستی می آید بسوی تو بدبخت
ترین امت من پس رنگین ریش ترا از خون سر تو خضاب خواهد کرد و قسم بخدا
من مشتاقم بسوی تو و تو نزد ما در دهه آخر از ماه رمضان خواهی بود پس بیا
بسوی ما و آنچه نزد ما از برای تست بهتر و پاینده است راوی گفت
پس چون این کلام وحشت و حزن انجام آنحضرت شنیدند فریاد و گریه بر آوردند

پس قسم داد باشیان که سکوت کنند بعد ازان شروع بوصیت نمود و
ایشان را امر بخیر و نهی از شر میکرد ام کلثوم گفت تمام آنشب را در قیام
و رکوع و سجود بسر برد بعد ازان ساعتی بعد از ساعتی بیرون میرفت
وچشم مبارک خود بسوی آسمان میکردانید و در ستاره کان نظر میکرد
ومیکفت قسم بخدا که دروغ نگفتم واین شبی است که من بان موعود هستم
بعد ازان بسوی جای نماز خود برمیکشت ومیکفت اَللّٰهُمَّ بَارِك
فِي الْمَوْتِ وبسیار میکفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ
وَلَاحَوْلَ وَلَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ وصلوات
بر محمّد وآل محمّد میفرستاد واستغفار میکرد ام کلثوم گفت پس چون پدر من

پدر بزرگوار خود را در این شب اضطراب میکند و در هم می بیند ذکر و استغفار
بسیار میکند من هم با او در این شب خواب نکردم و گفتم ای پدر بزرگوار من
چه سبب است که ترا درین شب می بینم مزه خواب نمی چشی گفت ای دختر
من پدر بیستیکه پدر تو شجاعان را کشته و در خوفها و شدتها فرو رفته گاهی
او را خوفی هم نرسید و در دل من گاهی رعبی داخل نشد زیاده از آنچه
در این شب مرا رو بداد بعد از ان گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْن
پس گفتم ای پدر عالی مقدار من چیست ترا که از ابتدای این شب
نفس خود را خبر مرگ میدهی گفت ای دختر من بتحقیق اجل نزدیک و
امل منقطع گشت ام کلثوم گفت پس من گریستم پدرم را گفت ای دختر من گریه

مکن بدرستی که من انیرا نکفتم مکر بخبری که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسوی

من عهد کرده بود بعد از ان بقدر ساعتی بخسپید و بخواب رفت بعد از ان

بیدار شد و کفت ای دختر من چون وقت اذان قریب شود مرا اعلام کن

بعد از ان رجوع کرد بسوی جائیکه در اول شب بنماز و دعا و تضرع بسوی

خدای سبحانه و تعالی در انجا مشغول بود ام کلثوم کفت من منتظر وقت

اذان بودم پس چون وقت اذان ظاهر شد در نزد او آمدم و با من ظرف

آبی بود پس اورا بیدار کردم پس وضوی کاملی بجا آورد و برخواست و

رخت خود را پوشید و در را کشود و از خانه پایین شد و مرغهای چند

از برای برادرم حسین علیه السلام هدیه آورده بودند پس چون آنحضرت

نازل شد

نازل شد آنمرغها نیز از پشت سرش بیرون آمدند و بالهای خود را حرکت
میدادند و گرد آن امام علیه السلام می گشتند و خود را براو می انداختند
و در پیش او فریاد برآوردند و پیش از نیشب فریاد میکردند و گفت لا اله
الا الله فریادیست که در پی آن نوحها خواهد بود و در صبح فردا قضا و حکم
الهی بجا آورده میشود پس من گفتم ای پدر من چنین تطیر یعنی فال بد میگوئی
پس گفت ای دختر من از ما اهلبیت کسی تطیر نمیکند ولکن این قولی است
که بر زبانم جاری شد بعد از آن گفت ای دختر من بحق من بر تو قسم است
که این بطها را رها سازی بتحقیق محبوس کرده شده زیرا که زبان ندارد
و قدرتش بر کلام نیست و قتیکه گرسنه یا تشنه میشود پس طعام و آب را بده

او را او الا او را رها کن که از کجا هیهای زمین بجوز دبس چون نزدیک در

رسید و خواست که آنرا بکشاید پس کمربند آنحضرت کشوده شد تا آنکه بنقیبا دو

پس کرفت آنرا و بست و شعری چند انشا فرمودند که مضمون آن اینست

به بند و محکم ساز کمربند خود را از برای مرگ زیرا که مرگ ملاقات کننده است

وا زموت مترس وقتی که بمجلس تو میرسد ندا میکند ترا و مغرور دنیا هر

مشو هر چند موافق تو باشد همچنانکه دهر خنده می آرد ترا الا همچنین بهر می

کریاند ترا بعد از ان کفت اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِي فِي لِقَائِكَ ام کلثوم

کفت من در عقب پدر خود میرفتم و چون این راز و شنیده هم کفتم

واغوثاه وا ابتاه یعنی ای فریادرس من وای پدر من می بینم ترا که

نفس خود را

نفس خود را از سر شب خبر مرگ میدهی گفت ای دختر من اینخبر مرگ نیست
ولکن دلالات و علامات از برای موت است بعضی از آن تابع بعض
دیگر است پس از جواب سکوت کن بعد از آن در را گشود و بیرون رفت
ام کلثوم گفت پس من در پیش برادر خود امام حسن علیه السلام آمدم و هر
در آنشب گذشت تمام را در پیش او بیان کردم و گفتم که او درین تاریکی
آخر شب بیرون رفت تو نیز او را ملحق شو دریاب ورا پس امام حسن علیه
السلام برخواست و در پی پدر بزرگوار خود آمد و با آنحضرت علیه الصلوة
والسلام رسید پیش از آنکه داخل مسجد بشود پس گفت ای پدر من کدام
چیز ترا در ینساعت بیرون کرد و حالانکه از شب ثلث آن باقی مانده است

پس گفت ای حبیب من وای روشنائی چشم من بیرون آمدم من بسبب خوابی
که علامتش درین شب است و مرا هولناک ساخت و مرا از جای خود بر کند
و مضطرب ساخت پس امام حسن علیه السلام گفت خیر است و خیر ان شاء الله تعالی
خیر دیدی و خیر باشد پس آن خواب را بر من بیان کن پس گفت ای
پسر من دیدم که جبرئیل از آسمان بر کوه ابو قبیس نازل شد بعد از آن
دو سنگ برداشت و بطرف کعبه آن دو سنگ را انداخت و بر پشت کعبه
آن سنگها را بر دیگری گذاشت پس مانند خاکستر شدند بعد از آن آنها را
بباد داد پس در مکه و مدینه خانه باقی نماند مگر آنکه از ین خاکستر داخل آن شد
پس امام حسن علیه السلام گفت ای پدر من تاویلش چیست پس گفت ای

پسرم

پسر من هرگاه تصدیق خواب من کنی پس بتحقیق پدر تو کشته خواهد شد
و باقی نمیماند درین هنگام مکه و نه مدینه خانه مگر آنکه ازین خاکستر بلا و مصیبت
داخل آن میشود حضرت امام حسن علیه السلام گفت ای پدر من آیا
میدانی که کدام وقت این امر خواهد بود حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام گفت ای پسر من بدرستی که حق تعالی میفرماید در نمی یابد
نفسی فردا چه خواهد کرد و در نمی یابد نفسی که بکدام زمین خواهد مرد ولکن وصیت
کرد مرا حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله اینکه در دهه آخر از ماه رمضان
این امر خواهد بود و خواهد کشت مرا ابن ملجم مرادی پس گفتم ای پدر بزرگوار
من هرگاه این را از او میدانی او را بقتل رسان پس گفت ای پسر من قصاص جایز

نخفت مگر بعد از جنابت و هنوز از جنابت واقع نشد ای پسر من هر گاه
جن و انس مجتمع شوند بر اینکه این را دفع نمایند هرگز قادر نشوند ای پسر من
بسوی فرش خواب خود برگرد تا خواب بر تو منغص نشود و مرا درین امر
منغص نگردان پس حضرت امام حسن علیه السلام برگشت خواهر خود ام
کلثوم را دید که در شب در منتظر ایستاده است پس حضرت امام حسن علیه
السلام اندرون در در آمد و او را ازین امر اخبار نمود پس هر دو خواهر و
برادر محزون و غمگین درین غصه سخنها میکردند تا آنکه خواب برایشان
غلبه کرد پس خواب شدند و داخل فراش خود شدند و خوابیدند ابو مخنف
و غیر او گفت که امیر المومنین علیه السلام روان شد تا آنکه داخل مسجد شد

در وقتی

در وقتی که روشنائی قندیلهای مسجد فرو نشسته بود پس نماز نافله که
عادت آنحضرت بود بجا آوردند و ساعتی تعقیب خواندند بعد از آن
برخواست و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن بجای اذان گفتن بالا رفتند
و دو انگشت سبابه خود را در گوشهای خود گذاشتند و تنحنح نمودند راوی
گفت وقتی که آنحضرت اذان میخواندند در شهر کوفه خانه باقی نمی ماند
مگر آنکه آواز اذان آن امام علیه السلام در آنخانه میرسید در روایت
دیگر وارد شده است که ابن ملجم در مسجد خوابیده بود و با او دو مرد دیگر
یکی شبیب بن بجیره و دیگری وردان بن مجالد از برای مدد او بر
قتل امیر المومنین علیه السلام آمده بودند پس چون حضرت اذان گفتند

ما زنا د نه فرود آمدند تسبیح و تقدیس حق تعالی بجا می آوردند و بر محمد

و آل محمد صلوات بسیار میفرستادند راوی گفت از اخلاق کریمه آنسرور

علیه السلام بود که تفقد حال خفتگان در مسجد میفرمودند و میگفتند که

الصّلوة یرحمك الله الصّلوة قم الی الصّلوة للمکتوبة

علیك بعد از آن می خواندند اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنۡهٰی عَنِ

الۡفَحۡشَآءِ وَالۡمُنۡکَرِ پس همچنین بر طریق عادت خود با

خفتگان در مسجد میکردیدند تا آنکه رسیدند بسوی آن ملعون پس دیدند

او را خفته بر روی خود افکنده او را ای شخص برخیز از این خواب بد بستی که این

خوابی است که دشمن میدارد آنرا خدای تعالی و این خواب شیطانست

دوخوابید

وخواب در جیان بلکه بخواب بطرف راست خود پس بدرستی که انخواب
علماست یا بر طرف چپ خود پس بدرستی که انخواب حکماست و
مخواب بپشت خود پس بدرستیکه این خواب انبیاست راوی گفت
پس حرکت کرد آن ملعون گویا اراده داشت که برخیزد و از جای خود نسبت
حرکت کند پس آنحضرت علیه السلام مر آن ملعون را فرمود که بتحقیق قصد
کرده بخبریکه قریبست اگه بسبب وقوع آن آسمانها شکافته شوند و زمینها
شق کردند و کوهها ریزه ریزه شده بغلطند و هرگاه میخواهی البته خبر
میدهم ترا با آنچه در زیر جامه تست بعد از ان آن ملعون را ترک نموده
ع
از انجا عبور فرمودند تا بمحراب عبادت رسیدند و نماز ایستادند در کو

سجود را طول داد و نماز مانند عادت خود در فرایض و نوافل بحضور قلب و خضوع

و خشوع پس چون آن ملعون این قسم حال آنحضرت را دریافت

پس برخواست بسرعت و پیش آمد تا بایستاد در مقابله ستونیکه آنحضرت

برابر آن نماز میگذاردند پس مهلت داد آنحضرت را تا دو رکعت اولی

را بجا آوردند و رکوع و سجده اولی را از ان بعمل آوردند و سر مبارک آن

برداشتند پس در انوقت آن ولد الزنا شمشیر را گرفت و حرکت کرد و ضربتی

بر فرق شریف آن امام انام علیه الصلوة والسلام زد پس واقع شد ضرب

آن بدترین خلایق بر ضرب عمرو بن عبدود عامری از آنجا تا موضع

سجود سر مبارک آنسرور اتقیا علیه التحیة والثنا را شکافت پس آنجناب

چون حضرت آن ملعون را احساس فرمودند آهی کشیدند و صبر و شکیبائی
ورزیدند و بر روی مبارک خود در افتادند در حالیکه باین کلمه تلفظ می
فرمودند بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله بعد از آن
صدائی زدند که کشت مرا ابن ملجم و کشت مرا این ملعون بن یهودیه قسم
بخداوند کعبه ای مردمان فوت نشود از شما ابن ملجم و سرایت نمود زهر شمشیر در
سر انور و بدن مطهر آنحضرت و مردمان در طلب آن ملعون رفتند و فرا
گرفتند او را با سلاح راوی گوید که من شنیدم مردمانرا اکثر اینکه دستها بر
سر خود میزدند و ناله ها بلند میکردند و ضرب آن ملعون ضرب خفیفی
بود بعد از آن برگشت و گریخت و از مسجد بدر رفت و مردمان آنحضرت

علیه السلام احاطه کردند و آنجناب در محراب تشریف داشتند ضربت را

گرفته بودند و خاک را برداشته بران سر گذاشتند پس این آیه را تلاوت

فرمودند منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم

تارة اخری بعد ازان فرمودند که آمد امر خدای تعالی و راست

فرمود و فرستاده او صلی الله علیه و آله وسلم پس چون آن لعین فرق

آن امام مبین علیه السلام ضرب کاری زده زمین بلرزید و آسمانها و دریاها

مضطرب گردیدند و درهای مسجد برهم خوردند راوی گفت ضربت دیگر

شبیث بن بحیره ملعون زده بود ولکن خطا کرد تا واقع شد ضرب آن بر دو

بر طاق راوی گفت چون مردمان این صدا را شنیدند آمدند و بسوی آنحضرت شتافتند

هر که در مسجد بو

هر که در مسجد بود و از دهشت و هول این صدمه میکردند و میپنداشتند که
بکجا بروند پس احاطه بآنحضرت کردند در حالی که سر مبارک را بلونگی می
بستند و خون بر روی منور و ریش مبارک آنسرور جاری بود و خضاب
شده بود و آن را بخون مطهر آنجناب بزبان وحی ترجمان میفرمودند
هٰذَا مَا وَعَدَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَصَدَقَ اللّٰهُ راوی
گفت پس درهای مسجد برهم خوردند و ملائکه در آسمانها فریاد و گریه و زاری
برآوردند و باد تندی سیاه و تاریک وزید و حضرت جبرئیل
علیه السلام میان آسمان و زمین باوازیکه هر که بیدار بود میشنید صدا
زد که بشکست بخدا قسم ستاره‌گان و نشانهای تقی و بریده شد

بجدا عروة الوثقی و کشته شد پسر عم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

کشته شد وصی برگزیده کشته شد علی مرتضی و الله سردار اوصیا گشت

کشته شد صحه

او را بدبخت ترین بدبختان گفت چون ام کلثوم فریاد و خبر مرگ

پدر بزرگوار خود از جبرئیل علیه السلام شنید روی رخسار خود را و

گریبان را چاک نمود و فریاد برآورد که وا ابتاه وا علیاه وا محمداه بعد

از آن رو بسوی برادران خود حسن و حسین علیهما السلام نمود پس آنها را

از خواب بیدار کرد و ایشان را گفت بتحقیق پدر شما کشته شد پس هر دو

امام علیه السلام از خواب گریان برخواستند پس حضرت امام حسن

علیه السلام خواهر محترم خود را گفت ای خواهر من از گریه خود را باز دار

تا کی گریه

تا آنکه صحت خبر معلوم شود تا دشمنان شماتت نکنند پس هر دو برادر
بیرون آمدند پس دیدند که مردمان نوحه میکنند و ندا می دهند که ای
امام من وای امیر المومنین کشته شد و الله امامیکه عابد و مجاهد فی
سبیل الله بود که گاهی دامن مطهرش ملوث بنجاست شرک و کفر و بت پرستی
نشده شبیه ترین مردمان برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود
پس چون حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام فریاد و
نالهای مردم را شنیدند ندا زدند که وا ابتاه وا علیاه کاش مرگ
دیدند صح
زندگی ما را معدوم می ساخت پس بمسجد جامع کوفه رسیدند و داخل شدند
ابو حعبده بن هبیره و با او جماعتی از مردم سعی و کوشش مینمودند که امام

مظلوم را در محراب ایستاده نمایند تا مردم با او نماز گذارند و امیر المومنین

علیه السلام نشسته ایماء نماز میکردند و از روی مبارک خود خون را

پاک میکردند و بدن مطهرش گاهی مایل بیکطرف میشد و گاهی قرار

میگرفت و حضرت امام حسن علیه الصلوة والسلام ندا می زد وا

انقطاع ظهراه یعنی وای پشت من شکست و منقطع شد بسیار سخت است

بر من قسم بخدا که ترا باینحال می بینیم پس امیر المومنین علیه الصلوة والسلام

چشمهای خود را گشودند و گفت ای پسر من جزع و ترسی بر پدر تو

بعد از امروز نیست اینک جد تو محمد مصطفی است و جده تو خدیجه کبری

و مادر تو فاطمه زهرا علیها الصلوة والسلام و حور العین گرد من حاضر شدند

وانقطاع

وانتظار من می کشند نفس خود را پاکیزه دار و چشمهای خود را ساکن دار

و از گریه خود را باز دار زیرا که آوازهای ملائکه بسوی آسمان بلند است

گفت بعد از آن خبر مرگ آنحضرت علیه السلام در جوانب و اطراف کوفه

شایع شد و مردمان جمع شدند و زنها از پرده های خود بسوی جامع کوفه

بیرون آمدند و بسوی امیرالمؤمنین علیه السلام میدویدند پس مردمان داخل

جامع شدند دیدند که سر مبارک امام مظلوم در کنار حضرت امام حسن

علیه السلام است و آنحضرت خون را از پدر بزرگوار خود شسته است و ضربت را

بسته است و هنوز خون از آن ضربت می چکد و در روی مبارک

آنسرور علیه السلام سفیدی و زردی دیده می شود و نظرهای طویل

بسوی آسمان میکرد و زبان معجز بیانش بتسبیح خدا و توحید او تعالی میکرد

و میگفت اَسْأَلُكَ یَا رَبِّ التَّوفِیقَ اِلَّا عَلَی الغَنِیِّ سؤال میکنم ترا

ای پروردگار من درجات رفیعهٔ عالیه را پس حضرت امام حسن علیه السلام

سر آنسرور را در کنار گرفت پس دید که بر آن امام المتقین غشی طاری

شده است پس گریست گریستنی شدید و روی مبارک پدر بزرگوار

خود می بوسید و در میان چشمهای و موضع سجود آن معدن جود و

سخاوت نیز بوسه میداد پس قطرات اشک حضرت امام حسین علیه السلام

بر روی امیر المومنین علیه الصلوة والسلام افتاد پس چشمهای خود را

گشود پس دید که امام حسن علیه السلام گریان است پس گفت او را ای پسر من

ای حسن، چیست این گریه ای پسر من خیزی فی وقتی رسی بر پدر تو بعد ازین
روز نیست اینک جد تو محمد مصطفی است صلی الله علیه وآله وسلم وجده‌ات خدیجه
و فاطمه صلوات الله علیهما و حور عین می‌بینید و انتظار قدوم پدر
ترا می‌کشند پس نفس خود را خوب و پاکیزه دار و چشم خود را القرار دار
و از گریه باز بمان پدر رستیکا اصوات ملائکه بتحقیق بسوی آسمان
بلند شد ای پسر من آیا بر پدر خود جزع و بی‌تابی میکنی و حالانکه
فردا ترا بسم خواهند کشت و برادر تو حسین علیه السلام را بشمشیر
خواهند کشت و همچنین ملحق بجد بزرگوار و پدر و مادر خود خواهید شد

مجلس نوزدهم چهارشنبه بستم ماه مبارک رمضان در کتاب مناقب

ابی بکر احمد بن موسی بن مردویه حافظ از جمهور باسانید خود بسوی ابن
عباس روایت کرده که گفت بیرون آمدم من و پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم و علی علیه السلام پس بدیدم من باغی را پس گفتم من
چه خوبست این باغ ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس آنحضرت
علیه الصلوة و السلام فرمودند که باغ تو در بهشت خوبتر است ازین
باغ بعد از ان گذشتیم بسوی باغ دیگر پس حضرت علی علیه السلام
گفت چه خوبست این باغ ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
پس آنسرور فرمودند که باغ تو در بهشت خوبتر است ازان بعد ازان
گذشتیم بهفت باغ دیگر پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند

باغهای تو

باغهاتیو بهتر است ازین باغها در بهشت بعد از آن دست مبارک خود
را بر سر و ریش مطهر خود زد و گریست تا آنکه صدای گریهٔ آنحضرت بلند شد
پس علی علیه السلام گفت سبب گریهٔ شما چیست یا رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم جناب رسالتمآب صلوات الله علیه وآله فرمودند کینه ها
در سینه های مردم اند که ظاهر نمی سازند آن را از برای تو تا آنکه مرا
مفقود بیابند یعنی تا زمان حیات من اظهار آن کینه ها نمی کنند
و چون من از میان شما بیروم آن کینه ها از سینه های خود در بارهٔ
تو ظاهر خواهند ساخت و من میگویم که راست فرمود رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم بدرستیکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله از هنگامی که

در بهشت ۷

جناب رسول خدا صلوات الله علیه و آله بجوار رحمت پروردگار خود فایز
شدند همیشه مظلوم بود زیرا که مردمان کینه های دیرینه از سینه های
ظاهر نمودند و اغیار و اشرار در کمین آن سید ابرار بیرون شدند
و وصیت آن رسول رب العالمین صلوات الله و سلامه علیه و
آله الطاهرین را ضایع و مبدل نمودند عهدشکنی را میراث خود دانستند
و بیعت غدیر مانند غبار پراکنده نمودند پس بر عداوت آن
مستحق منصب امامت و خلافت ع بر روی خود افتادند و بر سلب
خلافت از آنحضرت بر یکدیگر ریختند تا آنکه آن امام همام علیه السلام
را از خانه کرامت و شرافت بطور ذل و اهانت بیرون کشیدند و اقتدای
که بکار

که یکی از علمای اهل سنت است ذکر کرده عمر بسوی علی علیه السلام آمد
با جماعتی از مردم پس گفت بیرون شوید ازین خانه وگرنه بر شما اینخانه را
می سوزانیم و ابن عبد ربه گفت که حضرت علی علیه السلام و عباس
در خانه فاطمه علیها السلام نشستند و ابو بکر او را گفت که آن ها ابا دارند
امر کردند پس بقتل رسان آنها را پس پاره از آتش آورد و جناب
فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها او را برخورد و گفت یا بن خطاب
آیا آمده که خانه مرا بسوزانی عمر گفت بلی و از زید بن اسلم روایت کردند
که گفت من از آن کسانی بودم که هیمه را همراه عمر بسوی باب فاطمه زهرا علیها
السلام آورده ام در هنگامیکه علی علیه السلام و اصحاب او امتناع از

اگر ابا و انکار از بیعت من نمایند صح

بیعت نمودند پس عمر بفاطمه زهرا علیها السلام گفت بیرون کن کسی را که

در خانه است و گفت در خانه حضرت علی و حسن و حسین علیهم السلام و

جماعتی از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند پس فاطمه

زهرا علیها السلام با و گفت آیا می سوزانی علی وا ولادم را عمر گفت

بلی قسم بخدا می سوزانم اینها را یا آنکه از خانه بیرون می آیند و بیعت

کنند و شیخ ابوجعفر طوسی قدس الله روحه در اخبار الرجال از ابی

عبدالله علیه الصلوة و السلام و از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت

کرد که چون امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام را از خانه خود بیرون

کشیدند فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها بیرون آمد تا آنکه بر قبر

مبارک

مبارک پدر بزرگوار خود رسید پس با اهل جور و جفا گفت بگذارید و
رهائی دهید پسر عم مرا قسم میخورم بآن خداوندیکه پدر من محمد صلی الله
علیه و آله و سلم بحق و راستی مبعوث کرد که هر گاه او را رها نکنید هر
آئینه موی خود را پریشان میکنم و جامهٔ مبارک پدر بزرگوار خود رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم را بر سر خود میگذارم و فریاد و استغاثه بسوی
خدایتعالی میکنم و ناقهٔ صالح گرامیتر در پیش خدایتعالی از فرزندان من
نیست یعنی همچنانکه در زمان صالح علیه السلام امت جفاکار ناقهٔ صالح را
کشتند و حق تعالی از بابت آن عذاب بر آنها نازل نمود و هر گاه
این امت بدکار فرزندان مرا خواهند کشت حق تعالی بر اینها عذاب

نازل خواهد کرد سلمان گفت قسم بخدا که من دیدم بنیاد دیوارهای مسجد

رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم از جای جنبید و برکنده شد

نزدیک
تا آنکه هرگاه مردی اراده میکرد که در ته آن برود میرفت پس من

آن سیده معصومه مظلومه رفتم و گفتم ای سیده من و ای مولاة

من بدرستیکه خدای تبارک و تعالی پدر بزرگوار ترا رحمت از برای

مردمان مبعوث کرد و تو موجب نقمة و عذاب ایشان نباشی پس

دیوارهای مسجد باصل خود برگشت تا آنکه غباری از تحت آن

مین
ظاهر شد و در دماغهای داخل شد بدا که چون ضربت بامیرالمؤ

بزرگوار
علیه الصلوة و السلام رسید امام حسن علیه السلام او را گفت ای پدر

من

من آیا می شناسانی مارا که کدام کس ترا قتل رسانید و کدام کس با
تو این کار را کرد آنحضرت فرمود که ابن یهودیه عبدالرحمن بن ملجم
مرادی مرا کشت پس امام حسن علیه السلام گفت ای پدر بزرگوار من
از کدام راه رفت آنحضرت فرمود کسی در طلب او مرو و بدرستی که او
مطلع است نزد شما ازین در و اشاره نمود بدست شریف خود بسوی
باب کنده و همیشه سم در سر مبارک آنسرور سرایت میکرد و بعد از آن
بر آنحضرت علیه السلام ساعتی اغماء طاری شده و مردمان منتظر
قدوم شوم آن ملعون از باب کنده بودند و مشغول انتظار آن شقی
بدکار شدند و اهل مسجد همه در غصه و گریه و حزن شدند پس ساعتی

خواهد امد هم

نگذشت مگر آنکه فریادی از آسمان بلند شد و آن بی دین لعین را

یعنی ابن ملجم را آوردند و یکی او را لعن میکرد و دیگری او را میزد گفت

پس مردمان در باب آن کافر لعین بر یکدیگر پیشی گرفتند و بازوی آن کافر

نابکار را بسته شد و یکی او را لعن و نفرین میکرد و دیگری او را ضربت میزد و

مردمان گوشت او را بدندانها میگزیدند و میگفتند او را ای دشمن

هلاک کرده

خدا چه کردی تو ای نابکار آنکه امت محمد صلی الله علیه و آله را گشته و

بهترین خلق خدا را کشته و آن ملعون سکوت کرد هیچ خبری در

جواب ایشان نمیگفت و در پیش او مردی بود که او را حذیفه نخعی

میگفتند و در دست او شمشیری مشهور بود و آن کس مردمان را از قتل او

برهنه

بازمیداشت

باز میداشت و میگفت این است قاتل علی مرتضی علیه التحیة والثنا
تا آنکه اورا داخل مسجد نمودند بعد از آن حضرت امام حسن مجتبی علیه التحیة
والثنا بسوی او التفات نمودند و حذیفه را گفتند کجا باین دشمن خدا
برخورده و در کجا ملاقات اینرا نموده حذیفه گفت ای مولای من
سخن ما عجیب است و من دیشب در خانه خود در خواب بودم و زوجه من
در جانب من بوده و او بیدار بوده فریادی شنید و گوینده
خبر مرگ امیر المومنین علیه الصلوة والسلام میداد و میگوید قسم بخدا
که ارکان هدایت منهدم شدند و قسم بخدا که اعلام تقی برهم شدند
کشته شد پسر عم محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم کشته شد علی مرتضی

گشت او را بدبخت ترین بدبختان پس مرا از خواب بیدار کرد و گفت

مرا که تو خواب میکنی وحالانکه امام و پیشوای تو علی ابن ابیطالب علیه

الصلوة والسلام کشته شد پس از کلام او خوفناک و ترسناک بیدار شدم

از خواب و او را گفتم وای باد ترا اینچه کلامی است که تو میگوئی خدای

تعالی دهن ترا بشکند شاید که شیطان اینخبر وحشت اثر را در گوش

تو انداخت یا خوابی بود که تو دیدهٔ ای وای باد بر تو بدرستی که امیر

المومنین علیه الصلوة والسلام بر کسی ظلم نکرده است زیرا که او از برای

یتیم مانند پدر رحیم بوده و از برای زنان بیوه مانند شوهر مشفق و

مهربان است و اینخبری که تو گفتی بسیار البعید است پس کیست که قدرت

وستمی

برکشتن

برگشتن آن امام علیه الصلوة والسلام دارد واو شیر خدا و سردار شجاعان
عرب بود پس من اصرار کرد و گفت من شنیده ام آنچه را تو نشنیده
و من میدانم آنچه را تو نمیدانی پس او را گفتم که چه شنیده پس ملح باواز بلند
گفت من شنیدم که خبر دهنده مرگ را که ندا میدهد باواز بلند که
قسم بخدا که ارکان هدایت منهدم شد و قسم بخدا اعلام تقی برهم شدند
تا آخر فقرات من گفت بعد از ان گفت گمان ندارم در کوفه خانه
باشد مگر آنکه این آواز دران خانه رسیده باشد و درین هنگام صیحهٔ
عظیمه ب
عظیمه و فریادی عظیمی بهم رسید و گوینده میگوید که کشته شد امیر المومنین علیه
الصلوة والسلام پس دل من باین سر آگاه شد پس دست خود را بسوی

شمشیر خود دراز کردم و آن را از غلافش بیرون آوردم و بشتاب از
خانهٔ خود پائین شدم و در را گشودم و بیرون آمدم پس چون در وسط
راه رسیدم بجانب راست و جانب چپ نظر کردم ناگاه بان
دشمن خدا برخوردم در آن راه میگشت و مهرب یعنی راه گریز را می
طلبید و نیافت زیرا که درهای محله هنوز مسدود بوده پس چون من
بسوی او نظر کردم و این ملعون را باین حال متردد دیدم امر این مرا
در شک انداخت پس او را نداء دادم که ای مرد وای باد بر تو کدام کسی
تو و چه میخواهی در میان این در کوچه میروی و می آئی پس نام خود
غیر از نام خود و کنیت خود غیر از کنیت خود گفت پس من گفتم تو از کجا

آمدی گفت از منزل خود آمدم من گفتم درین وقت کجا میروی گفت
بسوی حجره میروم پس گفتم چرا نمی‌نشینی تا آنکه نماز صبح را با امیرالمؤمنین
علیه الصلوة والسلام گذاری بسوی حاجت خود میروی گفت من
میترسم که اگر نماز را بگذارم پس حاجت من فوت شود پس من گفتم
وای باد بر تو بدرستیکه من آوازی شنیدم و گوینده گوید که ای امیر
المؤمنین علیه السلام کشته شد آیا ترا اهم از این واقعه عظیمه خبری هست آن
ملعون گفت مرا از این آگاهی نیست پس من گفتم چرا تو همراه من
نمی‌آئی تا آنکه این خبر متحقق شود و بعد از آن بحاجت خود میروی پس
گفت من در پی حاجت خود میروم و آن اهم است از این پس چون این

ملعون این جواب را بمن گفت من او را گفتم ای بیحیا و لئیم و بدبخت ترین

مردمان حاجت تو مجبورتر است نزد تو از تحسین بحال امیرالمؤمنین و

امام المسلمین قسم بخدا ای بدبخت که ترا نزد خدای عزّ و جلّ نصیبی از

رحمت او نیست پس من با شمشیر خود بر او حمله کردم و قصد نمودم که

بر او غلبه نمایم پس از من مایل شد پس میان من و میان او مخاطبه

و مکالمه بسیار شد بادی وزید پس ازار او را کشف نمود و دیدم که شمشیری

در تحت ازار او برق میزند و گویا آئینه صیقل کرده بود پس چون

برق و لمعان شمشیر را از زیر جامهٔ او دیدم گفتم که وای بر تو

اینچه شمشیرست که در زیر جامهٔ تو می بینم شاید که توئی قاتل امیرالمؤمنین

علیه الصلوة والسلام پس اراده کرد که انکار نماید و حق تعالی حق را
برزبانش جاری ساخت پس گفت بلی پس من شمشیر خود را
برداشتم و او را زدم او هم شمشیر خود را برداشت و خواست که بر من
حمله نماید پس من از و بیکطرف منحرف شدم و ضربتی بر دو ساق
او زدم پس بر جبین خود افتاد و من بر او افتادم و فریاد شدیدی
برآوردم و اراده کردم که شمشیر او را بگیرم پس آن را از من ممانعت
نمود پس اهل حیره بیرون آمدند و اعانت مرا بران کافر نمودند
پس ما زوهای او را بستم و اینک بخدمت تو حاضر کردم حق تعالی مرا
فدای تو گرداناد پس بکن او را هرچه میخواهی پس حضرت امام حسن علیه

السلام گفت الحمد لله الذی نصر ولیه وخذل

عدوه حمد باد مر خدائی را که یاری نمود دوست خود را و

خوار و ذلیل کرد اینه دشمن خود را بعد از ان امام حسین علیه السلام

خود را بر پدر بزرگوار خود انداخت می بوسید آنحضرت را و

میگفت ای پدر بزرگوار من اینست دشمن ما و دشمن تو بتحقیق

الله تعالی قدرت داد و مسلط نمود ما را بر او پس جناب امیر المؤمنین

علیه الصلوة والسلام با آنحضرت هیچ جواب ندادند و در آن حال

در خواب بودند پس امام حسن علیه السلام ناخوش شدند که آنسرور

را از خواب بیدار نمایند پس جناب امیر المؤمنین علیه السلام ساعتی

بخواب رفتند

بجواب رفتند بعد از ان چشمهای مبارک خود را گشودند و میفرمودند
رفق و مدارا نمایید با من ای ملائکه پروردگار من پس حضرت
امام حسن علیه السلام بخدمت آنحضرت عرض کرد و گفت اینست دشمن
خدا و دشمن تو ابن ملجم که حق تعالی برا و تمکین داد و در پیش تو حاضر
است گفت بعد از ان امیر المومنین علیه السلام چشمهای مبارک
خود را گشود و نظر بسوی آن ملعون کرد و بازوهای او را بسته بودند
و شمشیرش در گردنش معلق بود پس مقتدای دنیا و دین و وصی رسول
رب العالمین بسوی آن کافر لعین بضعف و آواز آهسته و مهربانی
و رحمت ارشاد فرمودند که ای مرد بتحقیق امر عظیمی را بعمل آوردی

وگناه بزرگی را اکتساب نموده آیا من بد امامی از برای تو بوده ام تا که
مرا باین خبر مکافاة نموده آیا من بر تو شفیق و مهربان نموده ام و
ترا بر غیر تو مقدم نداشته ام و بتو احسان نکرده ام و در عطا و بخشش تو
زیادتی ننموده ام آیا مردمان در بارهٔ زیادتی محبت و شفقت مرا بتو
حرفها نگفتند پس من راه ترا واگذارده ام و عطای ترا بتو بخشیده ام و
بتحقیق من میدانستم که تو قاتل من هستی ولکن امید داشتم بانکه تا
برگردی از این امر ای بدبخت لئیم پس بر تو غلبه شقاوت شد گفت که
اشک چشمهای ابن ملجم لعین جاری شد و گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام
آیا تو رها میکنی کسی را که در آتش باشد بعد از آن التفات بسوی فرزند خود

امام حسن علیه السلام نمودند و او را ارشاد فرمودند رفق و مدارا کن
ای فرزند من با اسیر تو و بر حال او رحم کن و با او احسان کن و بر او مشفق
باش آیا نمی بینی بسوی چشمهای او و اشک از و جاری شده و دل او از
خوف و رعب می لرزد پس حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد ای
پدر بزرگوار من بتحقیق این لعین فاجر ترا کشته و ما را بدرد آورد در
حق تو و تو امر مینمائی برفق مدارا با او پس جناب امیرالمومنین علیه السلام
فرمودند بلی ای پسر من ما اهلبیت زیادتی بر گناه نمیکنیم مگر کرم و
عفو و رحمت و شفقت منع از خصلتهای ما ست نه از خصلتهای او است
بحق من بر تو که او را طعام دهی ای پسر من از آنچه تو میخوری و بیاشامی

اورا از آنچه خود می آشامی و زنجیر در پایش مکن و غل در دست او مکن

پس هرگاه من بمیرم پس از و قصاص بگیر بآنکه اورا یکضرب بقتل رسانی

و بآتش اورا نسوزانی و مثله نکنی همرد را یعنی بعض اعضایش نبری

بدرستیکه من شنیدم از جد تو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که

میفرمود بپرهیزید از مثله هر چند بسگ درنده باشد و هرگاه من زیستم پس

من اولی بعفو اویم و من داناترم بآنچه با او کنم هرگاه عفو نمایم پس ما

اهلبیت علیه السلام زیادتی نمی کنیم بر گناهکار مگر عفو و کرم را محمد بن

حنفیه گفت بعد از آن پدر بزرگوار من فرمود که مرا بسوی مصلای خود

در خانه بردارید پس آنحضرت را بسوی جای نمازش بردیم و سدت

برانگفت

بر آنحضرت علیه السّلام ساعت بساعت زیاده وگران میشد و
مردمان برگرد آنحضرت علیه السّلام گریان و خوفناک بودند و بسبب
شدت گریه و فریاد مشرف برهلاکت شدند بعد از آن بسوی فرزند
دلبند خود حضرت امام حسین علیه السّلام التفات نمودند و آن
بزرگوار زیر میگریست پس گفت ای پدر من کیست مارا بعد از تو مثل
روز تو نیست مگر روزیکه رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلّم وفات
نمود از جهة تو گریه میکنیم قسم بخدا که بسیار شاق است بر من که ترا باین حال
ببینیم پس امیر المؤمنین علیه السّلام او را ندا دادند وگفتند ای حسین و
ای ابا عبد الله نزدیک من بشو پس حضرت امام حسین علیه السّلام

خوفناک

نزدیک پدر بزرگوار خود شدند و پلکهای چشم مبارک آنحضرت بسبب گریه

مجروح شده بودند پس جناب امیرالمومنین علیه السلام اشک از رخسار

فرزند ارجمند خود پاک کردند و دست مبارک را بر دل آنحضرت گذاشتند و

گفتند ای پسر من الله تعالی دل ترا مربوط بصبر گرداند و اجر ترا و اجر

برادران ترا اجر جزیل و عظیم گرداند و داخل در ساکن دار و از گریه باز بمان

زیرا که حق تعالی ترا اجر بر مصیبت عظمی میدهد بعد از آن حضرت را در حجرهٔ

خودش در آوردند و در محراب خود نشستند راوی گفت جناب زینب

خاتون و جناب ام کلثوم آمدند تا آنکه با پدر بزرگوار بر فراش آنسرور

نشستند و ندبه میکردند و میگفتند ای پدر ما کیست از برای صغیر ما تا

بزرگ شود

بزرگ شود وکیست از برای بزرگ ما میان جماعت ای پدر بزرگوار ما
حزن و اندوه ما بر تو دراز است و اشک ما منقطع نمیشود راوی گفت
پس از پشت حجره فریاد بگریه و ناله برآوردند و درینوقت اشک امیرالمومنین
علیه السلام جاری شد و چشمهای مبارک خود را میگردانید و بطرف
اهلبیت و اولاد امجاد خود می نگریست بعد از ان نور عینین امام
حسن و امام حسین علیهما السلام را طلبید و بپهلوی مبارک می چسپانید و
ایشانرا بوسه میداد بعد از ان غشی بر آنحضرت طاری شد و بافاقه
آمد و همچنین رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم را نیز در حالت انتقال
بسوی ملاء اعلی غشی طاری میشد و باز بافاقه می آمدند زیرا که انجناب

مسموم بودند پس جناب امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام بانفاقه آنند
حضرت امام حسن علیه السلام قدحی از شیر را بآنحضرت علیه السلام
دادند پس امام عالم صلی الله علیه وآله وسلم قلیلی از ان شیر را نوشیدند
بعد از ان از دهان مبارک خود انداختند و فرمودند که ای پسر ببوی آی
خود ببر برید محمد بن حنیفه رضی الله عنه میگوید که در شب بیستم ماه مبارک
رمضان با پدر عالیقدر خوابیدیم و سم از بدن مطهر انور تا قدمهای
شریف سرایت نمود و در این شب نماز ها را نشسته بجا آوردند و در تمام
شب ما را وصیت میکردند و بامر و بنیات خود تا هنگام طلوع فجر ما را خبر
میدادند پس صبح طالع شد مردمان اذن عبادت بران شهسوار

میدان

میدان شهادت طلبیدند پس داخل نشدند و سلام بران امام عالی
مقام میکردند و آنسرور جواب سلام ایشان ادا میفرمودند بعد ازان
خطاب بسوی مردمان نمودند که ای گروه مردمان سوال کنید از من
پیش ازانکه مرا در نیابید و سوال خود را از جهة مصیبت امام خود مخفف
نمائید راوی میگفت پس مردمان درین هنگام گریه شدیدی کردند
بعد ازان فرمودند آیا شربتی از شیر هست پس شیر را در قدحی حاضر
نمودند پس آنحضرت آن را نوشیدند بعد ازان قاتل خود ابن ملجم ملعون
را یاد فرمودند و گفتند که از برای او از شیر چیزی باقی نماند بعد ازان
فرمودند وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا آبدا ...

انیرا تمامش من آشامیدم و از برای شما چیزی باقی نگذاشتم از این

زیرا که رزق من از دنیا تا ~~باخیر انداخت~~ این آخر بوده قسم پس بخداست برتوای پسر من

مگر آنکه بیاشامی و در امثال آنچه من نوشیدم پس بسوی آن ملعون هم

فرستادند و نوشید محمد بن حنیفه گفت چون شب بیست و یکم ماه

مبارک رمضان شد و شب تاریک شد جمع نمود پدر بزرگوار من

اولاد و اهلبیت خود را و وداع ایشان نمود و بعد از آن همه را گفت

خدای تعالی بعد از من متکفل امور دین و دنیای شماست و هو حسبی

و نعم الوکیل و همه ایشان را وصیت بالتزام ایمان و احکامیکه رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم بآن وصیت با میر المؤمنین علیه السلام نموده

بودند

ست انجه که

بودند از جمله آن وصایا منقولست که امام حسن و امام حسین علیهما السلام
یاران را وصیت نمود چون ملعون بی دین ابن ملجم آن مقتدای
متقین را ضربت زد فرمود که شربت سم در جسد شریف آن امام
امم صلی الله علیه و آله وسلم در تزاید شد تا آنکه نظر بسوی قدمهای
آنحضرت نمودیم دیدیم که تمام پایهای آنسرور علیه السلام سرخ شدند
پس این بر ما گران شد و از او مایوس شدیم بعد از آن صبح در گرانی و
ثقل نمودند و مردم در خدمت آنجناب حاضر میشدند و ایشان را امر
و نهی و وصیت می فرمودند بعد از آن خوردنی و آشامیدنی
آنحضرت علیه السلام را حاضر کردیم تناول نفرمودند پس نظر بسوی

لبهای مبارک آنحضرت علیه السلام کردیم دریافتیم ذکر خدا میخواند و از جبین
نورانی آنحضرت علیه السلام عرق میریخت و بدست مبارک خود پاک میکرد
گفتم که ای پدر بزرگوار من می بینم پیشانی مبارک از عرق پاک میکنی پس
فرمود که ای پسر من بدرستیکه من از جد تو رسولخدا صلی الله علیه و آله
وسلم شنیدم که میگفت بدرستیکه مومن را هر وقت که نازل میشود
موت او و نزدیک میگردد وفات او از پیشانی او عرق میریزد و مانند
مروارید میشود و ساکن میشود انین او بعد از آن گفت ای با عبد الله ای عون بعد
از آن جمیع اولاد و بنا و ههای ایشان صغیر و کبیر را یکی را بعد از دیگری ندا
کرد وداع میکرد ایشان را و میگفت حق تعالی بعد از من متکفل امور

مجلس بیست و یکم ماه رمضان در پنجشنبه

شماست و شمار ا سجدامی سپارم و آنها میگریستند ای گروه مردمان آیا میدانید که کدام شب است

این شب این شبی است که قرآن در آن نازل شده و این شبی است که

حق تعالی عیسی علیه السلام را در آن شب از میان امت بدر او با آسمان

برد و این شبی است که سید و امام شما در نیستی از میان شما رفت و

این شبی است که آفتاب هدایت پدر حسن و حسین علیهما السلام علی مرتضی

علیه السلام منکسف شد و مظلوم ازین جهان رفت و ای گروه مردمان

به بینید بسوی علو منزلت امام خود علی مرتضی علیه السلام و نظر

کنید بسوی شرف درجات او از ابتدا تا انتها، امر بدرستی که

آنحضرت علیه السلام روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد از عام الفیل بسی

سال در وسط خانه کعبه زادها الله شرفا متولد شد و غیر

از آن بزرگوار هیچ یکی نه قبل از او و نه بعد از و دران متولد شده

و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد منافست و اول

هاشمیان در اسلام است یزید بن قعنب گفته من با عباس بن

عبد المطلب نشسته بودم و فرقه از عبد العزی برابر بیت الحرام نشسته

بودند دران هنگام فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین علیه السلام آمد

و نه ماه حمل آنحضرت علیه السلام داشت و درد زه و گفت پروردگارا

من بتو ایمان آوردم و بآنچه پیغمبر تو صلی الله علیه و آله وسلم از نزد تو

آورده و من تصدیق کننده ام بکلام جد خود ابراهیم خلیل و او بنا
خانه کعبه نهاد پس بحق کسی که این خانه را بنا کرده و بحق طفلی که در شکم
منست که ولادت مرا آسان گردان یزید بن قعنب گفته پس
دیدیم ما خانه کعبه از طرف پشت گشوده شد و فاطمه بنت اسد در ان
داخل شد و از چشمهای ما غایب گشت و دیوار بهم آمد پس ما قصد
کردیم که از برای ما قفل در وا بشود وا نشد پس دانستیم که این امریست
از جانب حقتعالی پس بعد از چهار روز از انجا بیرون آمد و بدست او
امیر المومنین علیه السلام بود بعد از ان گفت که مرا بر زنان سابق
فضیلت داده اند زیرا که آسیه بن مزاحم عبادت خدا تعالی عبادت

خدا تعالی پنهان کرو در جائیکه واجب شود که در انجا عبادت خدای

تعالی کرده شود مگر در حال اضطرار و بدرستیکه مریم بنت عمران شاخ

درخت خرمای خشک را بدست خود بسوی خود کشید تا آنکه خرمای تر

ازان خورد و من داخل بیت الله الحرام شدم و از میوه های بهشت

و ازراق آن خوردم و چون اراده کردم بیرون شوم از غیب من

ندائی رسید ای فاطمه علی نام اورا کردان زیراکه او علی است و خدای

تعالی علی اعلی است میگفت من نام او را از نام خود مشتق نمودم

و ادب آموختم اورا بادب خود و واقف گردانیدم اورا بر غامض علم خود

و آن کسی است که خواهد شکست بتان را در خانه من و آن کسی است

کاذان

که اذان خواهد گفت بر پشت خانه من و پاک خواهد کرد مرا و عظیم
خواهد دانست مرا پس خوشا حال کسی که محب او باشد و مطیع او
باشد و عذاب از برای کسی است که دشمن او باشد پس این شرف
شرفیست که یافت آن او در حالت سجده در ابتدای ولادت بعد از آن
شد خانه عمر او و انجام امر او آنکه فایز شد بمرتبه شهادت در خانه
خدا در محراب عبادت خاتمه او خدا بخیر کرد و بدرجات عالیه او را قریب
گردانید و مرویست که هرگاه آنحضرت علیه السلام بضربت ابن
ملجم ملعون زخمی گردید و زهر در جسم شریف او سرایت کرد صبح
کرد در حالت گرانی و شدت مرض پس عرض کرده شد آب و

طعام بر آنحضرت پس از نوشیدن آن انکار کرد پس نظر کردند

بسوی دولاب و آن هامی کسوزید ند بسبب اشتعال بذکر خدا العدان از

گفت ای حسین و ای عون بعد از ان ندا کرد همگی اولاد صغیر و

کبیر خود را نام بنام یکی بالعد یکی و شروع در وداع آنها نمود

و میگفت خدا خلیفه من بر شماست و می سپارم شما را بخدا و

آن ها گریه میکردند پس ام حسن علیه السلام پرسیدند که ای پدر بزرگوار

کدام امر داعی شده است بسوی این امور پس فرمود از وای فرزند

من هر آئینه من دیدم جد تو رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم

در خواب پیش از زخمی شدن بیک شب پس شکایت کردم

بسوی او

بسوی او خیر برا که من از ذلت و اذیتی که از ین امت رسید بس

گفت از من که دعا کن برای خرابی آنها پس گفتم اَللّٰهُمَّ اَبْدِلْهُمْ بِی

شَرًّا مِنِّی وَاَبْدِلْنِی بِهِمْ خَیْرًا مِنْهُمْ یعنی بدل ده ایشان را

بهمه بدتر از ما و بدل ده مرا عوض آنها بهتر از آنها را پس فرمود جد

تو از من که هر آئینه قبول کرد خدا دعای ترا قریب است که نقل

میکند ترا بسوی ما بعد سه شب و هر آئینه گذشت آن سه شب ای

حسن ع وصیت میکنم ترا و ای حسین وصیت میکنم ترا بخیر پس هر دو

شما از من هستید و من از شمائیم و در روایت است که گفت ای

حسن و ای حسین علیهما السلام گویا می بینم شما را و هر آئینه خروج کرده است

برشما بعد از من فتنه ها و بلا ها پس صبر بکنید تا آنکه حکم کند خدا و و

بهترین حکام است بعد از ان گفت ای حسین علیه السلام تو شهید

این امت هستی پس لازم گیر بر پرهیزگاری خدا و صبر کن بر امتحان

خدا بعد از ان غشی بر او ساعتی طاری شد پس افاقه شد منتهی شد

روایت و باید که رجوع کنم بسوی روایت اولی بعد از ان التفات

کرد آنحضرت علیه الصلوه والسلام بسوی اولادیکه از بطن غیر فاطمه

علیها الصلوه والسلام بودند و وصیت کرد آنهارا اینکه مخالفت

اولاد فاطمه علیها السلام یعنی حسن و حسین علیهما السلام نکنند بعد

از ان فرمود نیک گرداند خدا از برای شما عزای ما را آگاه باشید

رهرآئینه روکردانندهام از شما رحلت کننده ام در شب خود همین شب
ولاحق شونده ام بحبیب خود محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه وعده
کرده است مرا روایت کرده است عمار از ابی صالح گفت شنیدم علی
علیه السلام را که میگفت دیدم پیغمبر خدا صلعم را در خواب پس گله کردم
بسوی او چیزی را که دیدم از امت او از مصیبت وخصومت و
گرستیم پس فرمود گریه مکن ای علی علیه السلام والتفات کن پس
التفات کردم پس ناگهان دیدم که دو مرد بلند شده اند وناگهان دیدم
که سنگها اند که شکسته میشود بآن سرهای خود را آنها مترجم گوید
مراد از دو رجل ابو بکر وعمر اند که غصب خلافت وانواع ظلم

وتعدی بر اهلبیت رسالت علیه السّلام نموده اند بلکه هر ظلمیکه بر اهلبیت
رسالت علیه السّلام شده منشاء آن همان دوکس اند فقط روایت
کرده است اسمعیل بن زیاد گفت حدیث کرد ازمن ام موسی خادمهٔ
علی که دایه فاطمه علیها الصّلوة والسّلام بوده گفت شنیدم علی را
که میگفت از دختر خود ام کلثوم که ای دختر هر آینه من نمی بینم خود را
که صبح کنم با شما گفت چگونه است این امر ای پدر گفت هر آینه
من دیدم رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب خود و او
غبار از روی من پاک میکند و میگوید ای علی بر تو چیزی نیست
هر آینه ادا کردی آنچه بر تو بوده گفت ام موسی پس درنگ نکرد مگر

بسه

سه شب تا آنکه زخمی کرده شد زخمی که ازان وفات او شده پس
فریاد زد ام کلثوم پس گفت آنحضرت ای دختر بابای من هر آینه من می
بینم پیغمبر خدا را اشاره کننده بسوی من بکف خود ای علی زود بیا بسوی ما
که هر آینه آنچه نزد ماست بهتر است از برای تو گفت حبیب بن عمرو داخل
شدم بر جناب امیر المومنین علیه السلام در مرض او که دران مرض قبض
کرده شد روح او پس گشاد از جراحت خود پس گفتم ای امیر المومنین علیه
السلام این زخم تو نیست زخمی و نیست از برای تو ازان هیچ خوفی
پس گفت ای حبیب بخدا من مفارقت کننده ام از شما در همین ساعت گفت
پس گریستم نزد این کلام و گریست ام کلثوم و بود ام کلثوم نشسته نزد آنحضرت

علیه السلام پس گفت از و کدام چیز را نگریه می آوری ای دختر پس گفت

ذکر کردی ای پدر این را که تو مفارقت میکنی از ما در همین ساعت

پس گریستیم پس گفت از برای دختر گریه مکن پس بخدا سوگند اگر

می دیدی آنچه را می بیند پدر تو گریه نمیکردی گفت حبیب پس

پرسیدم از و که کدام چیز می بینی ای امیر المومنین علیه السلام پس

گفت ای حبیب می بینم فرشتگان آسمانها و پیغمبران خدا را که

بعض آنها پس بعض ایستاده اند و آمده اند از برای آنکه ملاقات کنند

مرا این برادر ما محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته است نزد ما

میفرماید بیا که بدرستیکه آنچه برای تست در اینجا بهتر است از برای تو

از آنچه تو

از آنچه تو در آن هستی گفت و او که خارج نشده بودم من از نزد او
که آنحضرت علیه السلام وفات یافت مرویست که نزدیک آن حال
زینب دختر علی و ام کلثوم و همگی زنان او فریاد و خروش کردند
و گریبانها را پاره نمودند و طپانچه بر روها زدند و بلند شد خروشی
در قصر امارت پس دانستند اهل کوفه این را که امیرالمومنین علیه السلام
شهید شد پس زنان و مردان شتابان شتابان گروه گروه رو
آوردند و نعره زدند نعره عظیمی پس بند شد راههای کوفه بسبب
کثرت حاضرین و بسیار شد گریه و فغان مردم و مرویست که برآینه
امیرالمومنین هرگاه وفات او قریب شد گفت از حسن و حسین

علیهما السلام هرگاه من بمیرم پس بدارید شما بر سریری الغدران

بیرون کنید مرا و بردارید پائین سریر را که هر آئینه کفایت کرده میشوید

شما مقدم آن را یعنی احتیاج برداشتن مقدم سریر شما را نخواهد بود

بعد از آن بیارید مرا در زمین نجف اشرف پس هر آئینه شما خواهید دید

سنگی سفید را پس بکنید در آن که هر آئینه شما می یابید حفره ای پس

دفن کنید شما مرا در آن و در روایتی چنین است که آنحضرت علیه

السلام بامام حسن علیه السلام فرمودند که هرگاه من بمیرم پس غسل ده

مرا و کفن کن مرا و حنوط کن مرا به بقیه حنوط جد خود محمد رسول خدا صلی

الله علیه و آله و سلم زیرا که آن کافور از کافور بهشت است که آورده بود

آن را جبرئیل

آن را جبرئیل علیه السلام بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از آن
بنه مرا بر سریر من و سبقت نکند کسی از شما مقدم سریر را و بر دارید مؤخر
مقدم آن را و متابعت کنید مقدم آن را پس و بهر موضعی که نهاده
شود مقدم سریر پس بنهید مؤخر آنرا اسپ جایی که قایم شود سریر من
پس آن موضع قبر من است بعد از آن مقدم شو ای حسن علیه السلام
و نماز کن بر من ای فرزند من و تکبیر کن بر من هفت تکبیر و بدانید
که هرآینه هفت تکبیر در نماز جنازه بر کسی حلال نیست سوای من بکر بر مردی
که خروج میکند در آخر زمان اسلام و آن قائم مهدی است از اولاد
برادر تو حسین علیه السلام که راست میکند اعوجاج خلق را پس هرگاه

تو نماز گذاری بر من ای حسن پس کناره کن سریر را از موضع او

بعد از ان دور کن خاک را از ان پس خواهی دید قبری کنده شده و لحدی

شکافته شده و تخته تابان پس بخوابان مرا دران پس هنگامی که

اراده بیرون آمدن میکنی از قبر تفحص من مکن که هر آئینه نخواهی یافت

مرا و هر آئینه من لاحق خواهم بود بجدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

و بدان ای فرزند من که پیغمبری نیست که می میرد اگرچه مدفون در مشرق

باشد و بمیرد وصی او در مغرب مگر جمع میکند خدا در میان روحهای هر دو

و بدنهای این هر دو و بعد از ان جدا می شوند پس رجوع می کنند هر دو جسد

از انها بسوی موضع قبر خود و فرمود بریز خاک بر من و بعد از ان جاب

کن فرزندا

کن قبر مرا و غرض آنحضرت علیه السلام ازین آن بود که موضع قبر
او را کسی از بنی امیه نداند زیرا که هر آینه آنها اگر می دانستند مقام قبر او
هر آینه می کندند آن را و خارج مینمودند نعش او را و احراق آن میکردند
چنانکه کردند آنها با زید فرزند علی بن الحسین علیهما السلام گفت پس
هرگاه آنحضرت علیه السلام وفات یافت جنازه را بیرون کردیم و موخر
سریر را برداشتیم پس ناگهان مقدم او خود بخود مرتفع شد و حامل آن
دیده نمی شد و حامل آن از طرف مقدم جبرئیل و میکائیل بودند پس نگذشت
جنازه بچیزی بر زمین مگر آنکه خم شد از برای او سجده کننده و بی تابی
کرد کوفه یعنی اهل آن بگریه و فغان و زنان از خانه ها و پرده های خود را

بیرون کشیده بتبعیت جنازه طپانچه زنان پرهنه پا ملینمودند پس

منع کرد آنها را حسن مجتبی علیه السلام و رد کرد آنها را بسوی ما لکن

آنها و بودیم ما که می شنیدیم آواز گریه و زاری تا آنکه رسیدیم در نجف

اشرف پس یافتیم سنگ سپیدی را که نورا و تابان بود و دیدیم

آن را کندیم پس یافتیم تخته یافتیم که بران نوشته بود این چیزیست

که مهیا کرده است آن را جد او نوح پیغمبر علیه السلام از برای عبد

صالح طاهر مطهر پس هرگاه اراده کردند که نعش آنحضرت علیه السلام

را در قبر فرود آورند شنیدند هاتفی را که می گوید فرود آورید او را

بسوی خاک پاکیزه که هر آئینه مشتاق شده است حبیب بسوی حبیب

بهم رادم

پس مردم نزدیک این صدا رسیدند و متحیر گشتند و آمد مردی گریان

و آن حضرت علیه السلام و گفت بودی تو خدا سوگند از برای دین

رئیسی و بودی از برای مومنین پدر مهربان وقتیکه شدند بر تو عیال

پس برداشتی گرانیهای چیزی که ازان ضعیف و ناتوان بودند و یا

و یاد داشتی چیزی را که آنها ضایع ساختند و رعایت کردی چیزی را

که مهمل گذاشتند و بسیار شدی وقتی که آنها ترسیدند و صبر کردی

هرگاه آنها جزع و بیتابی کردند و رسیدی جائی که آنها پس ماندند

و یافتند بسبب تو چیزی را که گمان آنها نبود و بودی بر کافران

عذاب ریخته شده و از برای مومنین باران و ازانی روایت

کرده است برسی در مشارق الانوار از محمد ثمین اهل کوفه اینکه امیر المومنین
علیه السلام هرگاه حسن و حسین علیهما السلام تابوت او را بسوی
نجف کوفه می بردند یافتند سواری را که بوی مشک از و منتشر
میشد.... پس سلام کرد بر ایشان بعد از آن از حسن علیه السلام گفت
توئی حسن بن علی علیهما السلام شیر خوار وحی و تنزیل و بازو شسته
شده از شیر حلم و شرف جلیل خلیفه امیر المومنین علیه الصلوة و السلام سید الوصیین
سردار اوصیا گفت آری گفت این حسین فرزند نبیره رحمت و رضیع
عصمت و پرورده حکمت و والد ائمه تسعه و پدر امامان ملت است
گفت بلی گفت بسپارید این سریر را بمن و روانه شوید در وسعت

وفر فرضا

و فراخی خدا پس حضرت امام حسن علیه السلام گفت که آنچه پدر
من بما وصیت کرده است که بنبا ریم جنازهٔ او را مگر بیکی از دو
شخص جبرئیل و خضر پس کیستی تو از ان هر دو پس آن سوار نقاب
را از چهره برداشت پس ناگهان دیدم که او امیر المومنین علیه السلام است
و در بعض کتب اصحاب ما هست که امیر المومنین علیه السلام هر گاه حسن
و حسین علیهما السلام متوجه بتجهیز او شدند و سریر و جنازهٔ او را
جهة امتثال امر او و جاری کردن وصیت او بر داشتند و از کوفه خارج شدند
و بسوی نجف اشرف روانه گشتند پس بعد فراغ از تجهیز هنگام رجوع
اتفاق کذر آنها بویرانه و خرابه افتاد نوحه و گریه بیکسی شنیدند پس

بسوی آن آواز از برای انکشاف حال روانه شدند پس یافتند
در انجا مردی یکه و تنها که جسم او نحیف و بدن او ضعیف شده
است فرش او خاک و بالش او خشتها است میگرید مثل گریه زنی
که پسرش مرده باشد پس از حال او سوال کردند پس گفت منم ضعیفی
غمزده غریبی مریضی تنهائی مسکینی نیست از برای ما یاری و نه
مددکاری گفتند پس کیست آنکه بیمارداری تو مینماید گفت من
از مدت سالی در این مقام میباشم پس می آمد نزد ما هر روز مردی
پس می نشیند نزد سر ما و مهربانی میکند مثل پدر مهربان
و پرسش حال ما می نماید گفتند می شناسی او را گفت نمی شناسم

اورا

اورا گفتند آیا نام از وی پرسیده بودی گفت بلی پرسیده بودم از و
روزی پس گفت چه کار است ترا که میپرسی نام مرا می خواهم خبر او
با دارش غمخوار تیو از غیر خدای بزرگ و برتر پس پرسیدند از و حلیه او را
و بیت اورا گفت من مردی نابینا ام قدرت براینکه بیان کنم ندارم صح
هیبت اورا خبر اینکه غمخواری ما از مدت سه روز نکرده است گفتند
خبر ده مارا که آن شخص چه میگفت گفت همیشه آن شخص تسبیح و تهلیل
میکرد و میگفت مسکینی همنشینی مسکینی میکند مسکینی را و غریبی همنشینی میکند
غریبی را گفتند آن شخص امیر المومنین علی بن ابی طالب وصی رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم بود گفت لیچ نازل شد باو که نیامده است

نزد ما گفتند هر آینه زخمی کرد و شمشیری زده او را بدبختی پس وفات
یافت و ما فراغت کردیم از کفن و دفن او همین دم پس پیرگاه
شنید گریست پس تسکین و تسلیهٔ او نمودند پس گفت که بواسطهٔ
جد خود و پدر خود ببرید مرا نزد قبر او تا زیارت کنم او را پس حسن
و حسین علیهما السلام هر دو دست او را گرفتند و او را نزد قبر
آنحضرت علیه السلام آوردند پس برو بر سر قبر افتاد و گریست و
گفت خداوندا سؤال میکنیم از تو بحق کسی که مدفون است درین قبر
آنکه امر کنی بقبض روح من که من تاب ندارم که صبر کنم بر
مفارقت او پس قبول کرد خدای منزه دعای او را پس حکم

بقبض او

قبض روح او فرمود مجلس دوشنبه بیست و سیم ماه رمضان

بدانید رحم کند خدا بر شما این روز قدر است و هم آئینه این روز

در شرف خود مثل شب قدر است و چه خبر مطلع کرد ترا که چه شب

قدر است شب قدر بهتر است از هزار شهر فرو دمی آید ملائکه و جبرئیل

درین شب با جازت پروردگار خود از هر امر سلامتی است این

شب تا طلوع صبح پس چه عظیم شرف و قدر این شب است پس

لازم گیرید بکوشش و جهد صرف کردن طاقت در طلب

خوشنودیهای خدای معبود و بدانید که هر آئینه وارد شده است

در بعضی اینکه پیشوای ما امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة

والسلام وفات یافته است در مثل امروز پس لازم گیر بیندگر مصیبت

آنحضرت و قایم بودن بعزای آنحضرت پس آگاه باشید که من

ذکر میکنیم پاره از فضایل آنحضرت و اندکی از شمایل آنحضرت را

پس میگوییم که بود آنحضرت علیه السلام و التحیة دایم البشر با تبسم

همیشه بشاش و خندان رو بودند

ابر رحمت

اصغر از برای راعبان و فریادرس خایفان جای امید امید

واران و تسلی ده بیوه زنان مهربانی میکرد بر رعیت خود

تصرف میکرد بر حسب خواهش خود و رها میکرد ایشان را بمحبت

خود و کفایت میکرد ایشان را بجگر خود مرویست که آنحضرت

علیه السلام نظر کرد بسوی زنی که بر شانه او مشکی پر آب بود پس

گرفت

گرفت از و مشک را پس برد آن را بسوی مکان آن زن و
پرسید از وی از حال او پس گفت آن زن روانه کرد علی بن ابیطالب
علیه السلام شوهرم را بسوی بعض حدود پس مقتول شد و گذاشت
بر ذمه من اطفال این یتیمان را و نیست نزد ما چیزی پس مضطر کرد مرا
ضرورت بسوی خدمت مردم پس برگشت و خواب کرد در شب خود با قلق و
بی تابی پس هرگاه صبح کرد برداشت زنبیلی را که در آن طعام بود
پس گفت بعضی از خدمه بده مرا که بردارم آن را از جانب تو
پس حضرت علیه السلام فرمود که خواهد برداشت ثقل مرا از من در
روز قیامت پس آمد و در را کوفت پس آن گفت کیست این کس

گفت منم آن بنده که برداشت همراه تو مشکیزه را پس گشاد در را
که همراه من خیری از برای اطفال است پس آن زن گفت
خوشنود باشد از تو خدا و حکم کند در میان من و در میان علی ابن
ابیطالب علیه السلام پس داخل خانه شد و گفت هر آئینه من
دوست میدارم اکتساب ثواب را پس اختیار کنی میان
اینکه خمیر کنی و نان بپزی و میان اینکه تو اطفال را مشغول
داری و من نان بپزم پس آن زن گفت من بنان پزی
ماهرم و بران قادر ترام ولکن کار تو مشغول داشتن صبیان
است پس آنها را مشغول بدار تا فارغ شوم از نان پزی

فرمود

فرمود پس متوجه شد آن زن بسوی آرد پس خمیر کرد آن را و متوجه شد
علی علیه السلام بسوی گوشت پس پخت آن را و لقمه از گوشت
و خرما و غیره اطفال را میداد پس هر دفعه که اطفال را این خبر ها دادی
گفت ای فرزندان من مقصور علی بن ابیطالب را علیه السلام که در
باره امر شما نموده است معاف دارید پس هرگاه آرد به آب سرشته
خمیر شد پس زن گفت ای بنده خدا تنور را روشن کن پس
شتابی کرد آنحضرت علیه السلام در روشن کردن آن پس هرگاه
مشتعل ساخت تنور را دود دم زد در روی آن گفتن آغاز کرد
بچش یا علی همین جزا کسی است که یتیمان و بیوه زنان را ضایع

کند و خبر گیری آنها نماید پس دید آنحضرت علیه السلام را زنی که

می شناخت او را پس گفت آن زن وای بر تو این امیر المومنین

است راوی گفت پس شتابی کرد زن در عذر و میگفت وای بر

حیای من از تو ای امیر المومنین علیه السلام گفت وای بلکه بر جای

من ای کنیز خدا در خیریکه قصور کردم من در امر تو و روایت کرده

شده است که امیر المومنین صلوات الله علیه داخل مکه معظمه بجهة

بعض حوائج خود شد پس یافت اعرابی را که بپرده های خانه کعبه دست

زده میگوید ای آنکه احاطه نمیکند او را مکانی و خالی از و نیست

مکانی بوده است بغیر کیفیت روزی کن اعرابی را چهار هزار درهم

کفت پس

گفت پس رفت بسوی امیرالمومنین صلوات الله علیه و آله
گفت ای اعرابی پس اعرابی گفت تو کیستی گفت من علی بن
ابیطالب ام گفت توئی که خدا حاجت من گفت علی علیه الصلوة
و السلام سوال کن ای اعرابی گفت میخواهم هزار درهم از برای مهر
و کابین و هزار درهم از برای ادای دین و هزار درهم از برای خرید
خانه و هزار درهم از برای اوقات گذاری خود بان گفت علیه الصلوة
والسلام انصاف کردی ای اعرابی هرگاه خارج پس بیرون از
خانه من در مدینه رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس اقامت کرد
اعرابی بمحله معظمه یک هفته و روانه شد در طلب امیرالمومنین علیه الصلوة

شوم صه

والسلام بسوی مدینه و آواز داد و ندا کرد که که نشان می دهد و بهات

میکنند خانه امیر المومنین علیه السلام برای من پس ملاقات کرد او را

حسین علیه السلام پس گفت من دلالت میکنم ترا بر خانه امیر المومنین

و من پسر او حسین بن علی ام پس پرسید از و اعرابی که کیست پدر

تو گفت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوة و السلام گفت کیست

مادر تو گفت فاطمه زهرا سردار زنان عالمیان پس پرسید کیست جد تو گفت

رسول خدا محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و آله و سلم بن عبد المطلب

پرسید کیست جده تو گفت خدیجه دختر خویلد گفت کیست برادر تو گفت

حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام گفت گذشتی دنیا را بهر دو

طرز

طرف آن برو بسوی امیر المومنین علیه السلام پس بگو او را که اعرابی
که ضامن قضای حاجت او بمکه شده بر در حاضر است پس حضرت امام
حسین علیه السلام داخل خانه شد و گفت ای پدر من اعرابی بر در
است و گمان دارد که هر آینه تو ضامن قضای حاجت او هستی گفت
پس آنحضرت علیه السلام و التحیة از محل سرا بیرون آمد و سلمان فارسی را
طلبکرد پس گفت ازوای سلمان عرض کن حدیقه را که نشانده است
آن را از برای ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر تجار پس داخل
شد سلمان در بازار و عرض کرد حدیقه بر تجار و فروخت آن را
بدوازده هزار درهم و حاضر آورد مال او و حاضر کرد اعرابی را پس داد

او را چهار هزار درهم چهل درهم از برای نفقه و خبر فروختن و رسیدن

دراهم بخدمت امیر المومنین علیه السلام لفقراء مدینه رسید پس همه بر گرد او جمع

آمدند و دراهم رو برو ی او ریخته بودند پس حضرت امیر المومنین علیه السلام

مشتی از ان میگرفت و مردی را می داد تا آنکه باقی نماند از ان درهمی

و رفت در خانه خود پس گفت حضرت فاطمه علیها السلام ای فرزند

عم فروختی حدیقه را که نشانده بود از برای تو رسول خدا آیدر من گفت

آری به بهتر از ان در دنیا و آخرت گفت فاطمه علیها السلام جزا دهد ترا

خدا در رفتار تو بعد از ان گفت من گرسنه ام و پسران من گرسنه اند

و بیشک تو هم مثل ما هستی پس روانه شد علی علیه السلام تا قرض کند چیزی که

بخرد کن

خرج کند آنها بر عیال خود پس آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
و گفت ای فاطمه کجاست پسر عم تو پس گفت از و بیرون رفته است
ای پیغمبر خدا پس فرمود صلوات الله علیه و آله بگیر این دراهم را پس
هرگاه آید پسر عم تو پس بگو او را که خرید کند از برای شما باین دراهم طعام
را و روانه شد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس آمد علی علیه
السلام و گفت آمده است پسر عم من زیرا که من می یابم بوی خوش را
گفت بلی و داد او را دراهم و بودند هفت درهم اسود هجریه ذکر
کرد باو آنچه را گفته بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت
آنحضرت علیه السلام ای حسن علیه السلام برخیز پس آمدند آنها هر دو در

بازار پس ناگهان نظر آنها بمردی افتاد که ایستاده است و میگوید که قرض
میدهد خدا را که وفا کننده و مالداست پس گفت آنحضرت علیه السلام
ای فرزند من این مرد را درهم بدهم پس گفت بلی ای پدر بزرگوار پس
داد آنحضرت علیه السلام والتحیة آن مرد را درهم و روانه شد بسوی
ور مردی تا قرض کیرد از و خبری را پس ملاقات کرد از و اعرابی و
با او ناقه بود پس گفت اعرابی خرید کن از من این ناقه را گفت قیمت
آن با ما نیست گفت پس من مهلت میدهم ترا القیمت ناقه گفت
بکدام قیمت ای اعرابی گفت بصد درهم گفت بگیر آن را ای حسن
پس گرفت آن را و روانه شدند پس ملاقات کرد او را اعرابی دیگر پس گفت

آیا میفروشی ناقه را گفت علیه السلام چه میکنی این ناقه را گفت جنگ
میکنم اول جنگی که خواهد کرد آن را با پسر عم تو گفت علیه السلام اگر قبول
کنی این را پس این ناقه از برای تست بی ثمن گفت با با ثمن از تست
پس بکدام قیمت خرید نمودی آن را گفت بصد درهم گفت اعرابی
پس از برای تست صد و هفتاد و دو درهم پس گفت علیه السلام بگیر این
درا هم را ای حسن علیه السلام و بسپار ناقه را باو و صد از برای اعرابیست
و هفتاد از برای ماست میگیرم از آن چیزی را پس امام حسن علیه
السلام درهم را گرفت و ناقه را سپرد نمود باو گفت علیه السلام پس
روانه شدم در طلب اعرابی که خرید نموده بودم ناقه را از و تا بدهم با و

قیمت ناقه را پس من دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم در مکانیکه

ندیده بودم او را در ان مکان پیشتر ازین بر شارع عام پس نگاه

نظر کرد بسوی من تبسم نمود و گفت ای ابو الحسن علیه السلام آیا می

طلبی اعرابی را که فروخته بودی بدست تو ناقه را تا ادا کنی او را قیمت ناقه

پس گفتم بلی بخدا فدا شود بر تو فدا شود بر تو پدر و مادر ما پس گفت ای

ابو الحسن علیه السلام آنکه فروخت بدست تو ناقه را جبرئیل بود و آنکه

خرید آن را از تو میکائیل علیه السلام بود و ناقه از ناقهای بهشت بود

و دراهم از نزد پروردگار عالمیان که مالدار و فا کننده است.

و روایت کرده است ثعلبی و غیر او از مفسرین که حسن و حسین علیهما السلام

بیمار شدند پس عیادت آنها کرد رسولخدا صلی الله علیه و آله و عیادت آنها
کرد اکثر عرب پس گفتند ای ابو الحسن علیه السلام اگر نذر میکردی از
برای صحت فرزندان خود نذری را هر آینه بهتر بودی پس گفت
علیه السلام اگر صحیح شوند پسران من از بیماری که با ایشان عارض
است روزه خواهم گرفت سه روز بجهة شکر خدای تعالی پس گفت فاطمه
علیها السلام مثل این و گفت کنیز حضرت فاطمه ع که فضه نام داشت
اگر صحیح شوند سرداران من از مرضی که با ایشانست سه روز روزه
بگیرم از برای شکر خدای بزرگ و برتر پس صحت و عافیت یافتند
و نبود نزد آل محمد علیه الصلوة والسلام چیزی از قلیل و از کثیر پس جاره داد

علی علیه السلام بنفس خود از شب آن روز تا صبح برای آب دادن
درخت خرما بجبری از شعیر پس آورد آن شعیر را در خانه پس حضرت
فاطمه علیها السلام برخواست و سوم حصه آن شعیر را گرفت و آرد کرد و بخت
از آن پنج گرده نان از برای یکی از آن قرصی و نماز خواند امیر المومنین
صلوات الله علیه و آله نماز مغرب را با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
بعد از آن در خانه آمد پس نهاده شد گرده نان را بروی او پس آمد
مسکینی و بر در ایستاد و گفت سلام بر شما ای اهلبیت محمد صلی الله علیه و
آله منم مسکینی از مساکین مسلمین طعام دهید مرا طعام دهد شما را خدا از
خوانهای بهشت پس شنید آواز او را علی علیه السلام پس گفت طعام

دهید او را

وبهد او را حصه من پس فاطمه و باقی مانده کان نیز همچنین گفتند پس
دادند با و طعام را و نگاه میکردند روز خود را و شب خود را سوای
آب خالص چیزی نچشیده بودند پس هرگاه روز دوم شد آرد ساخت
فاطمه علیها السلام ثلث آخر از نان بپخت و آمد امیر المومنین علیه الصلوة
والسلام بعد از ادای نماز مغرب با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
نهاده شد طعام رو بروی وی پس آمد یتیمی از یتیمان مهاجرین
و گفت سلام بر شما ای اهلبیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم منم
یتیمی از یتیمان مهاجرین که شهید شده اند در روز عقبه طعام دهید مرا
طعام دهد شما را خدا از خوانهای بهشت پس شنید آواز او علی علیه

السلام و فاطمه پس دادند او را طعام و مکث کردند دو روز و شب

چیزی نچشیده بودند جز آب خالص پس چون که روز سوم شد حضرت

فاطمه علیها السلام بسوی ثلث باقی متوجه شد پس آرد کرد آن را و نان

پخت و نان پخت علی علیه السلام نماز مغرب را بعد از ان بخانه

آمد پس چون آن طعام رو بروی او نهاده شد پس اسیری آمد بر در

ایستاد و گفت سلام بر شما ای اهلبیت محمد صلی الله علیه و آله اسیر می کنید

ما را و طعام نمی دهید طعام دهید ما را طعام دهد شما را خدا از خوانهای

بهشت که هر آئینه من اسیر محمدم پس شنید آواز او را علی علیه السلام

پس اختیار کرد او را بر نفس خود و دیگران نیز همچنین کردند و مکث کردند

سه روز مع شبهای آن که نچشیده بودند چیزی را سوای آب پس چون
روز چهارم شد و وفا بنذر خود ها کردند گرفت امیر المومنین حسن را بدست
راست خود و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم بدست چپ و آوردند
بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنها مثل بچه که از بیضه فی
الحال بیرون آمده باشد از کثرت گرسنگی می لرزیدند پس هرگاه
دید آنها را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفت ای ابو الحسن شدید بدتر چیزیکه
رنج میدهد مرا چیزیست که می بینم شما را روانه شو همراه ما بسوی دختر
ما فاطمه زهرا علیها السلام پس روانه شدند بسوی آن معصومه و دیدند که
او در محراب عبادت خود نماز می خواند و شکم او به پشت از شدت

کرسنکی ملصق تو پس هرگاه حال او را پیغمبر خدا علیه الصلوة والسلام

ملاحظه کرد گفت ای فریادرس ای خدا اهلبیت محمد ص می میرند از شدت

گرسنگی و فرود آمد حضرت جبرئیل علیه السلام و گفت بگیر ای محمد صلعم

تهنیت میدهد ترا خدای تعالی در اهلبیت تو پس فرمود چه چیز بگیرم

ای جبرئیل ع گفت پس بخوان هل اتی علی الانسان تا آخر سوره

مجلس روز یکشنبه بست و چهارم ماه رمضان روایت کرده است که

هر آئینه حضرت نوح علیه السلام تقیه میکرد از قوم خود بخوف اینکه مبادا

قتل کنند او را پس فرود آمد حضرت جبرئیل علیه السلام پس شکایت

قوم خود با او کرد و گفت جبرئیل علیه السلام آیا دوست میداری که جهان

کرد ایشان

کسی از آنها اگر ممکن کرد اند خدا و توانا کرد اند تر ابر جهاد آنها گفت چه
بسیار حسرت است برای آنها میگویم از ذهن نرود که هر آینه جهاد
در راه خدا از بزرگترین عبادات است خدا گفته است فضّل
الله المجاهدین علی القاعدین درجة مخصلین مکم ا
زیاده کرده است خدا جهاد کننده گان را بر متخلف شونده گان از
روی درجه و مرتبه و گفته است ولا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم
یرزقون فرحین بما اتیهم الله من فضله و
یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم

الا خوف علیهم ولا هم یحزنون یستبشرون

بنعمة من الله وفضل وان الله لا یضیع اجر

المؤمنین ترجمه اش اینکه گمان نبرید کسانی را که در راه خدا

کشته شده اند مرده گان بل زنده گان اند نزد پروردگار خود روزی

داده میشوند شادان بآنچه داده است آنهارا خدا از فضل خود

و بشارت داده میشوند بکسانیکه ملحق نشده اند بایشان از پس آنها

آگاه باشید نیست خوفی بر ایشان و نه آنها غمناک میشوند بشارت

داده میشوند بنعمت خدا و فضل او و هر آئینه خدا ضایع نمی کند

اجر مومنان را العبد ازاق از خاطر نرود که هر آئینه جهاد از نفس خود

بهتر از

بهترین جهاد اوست و ذریعه حاصل کردن خوشنودی رب العباد
است مرویست از امام موسی کاظم علیه السلام از پدر خود و او از پدر خود
و او از پدر خود و او از پدر خود امیر المومنین علیه الصلوة و السلام که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لشکری را برای جهاد فرستاد پس
پس چون جمع کردند فرمود خوشا حال قومی که جهاد اصغر را ادا
کردند و باقی ماند بر ایشان جهاد اکبر پرسیدند که ای رسول خدا
صلی الله علیه و آله کدام خیر است جهاد اکبر فرمود جهاد با نفس بعد
از آن گفت علیه السلام بهترین جهاد جهاد کسی است که جهاد کند
نفس خود را که در میان دو پهلوی اوست مولانا بهاء الدین عاملی

گفته جهاد نفس بهترین جهادهاست و تحقیق متکفل شده است خدای

منزه از برای مجاهدین بآنکه هدایت کند ایشان را بطریق قویم و

صراط مستقیم حق سبحانه فرموده است کسانیکه جهاد کرده اند در راه ما هر آینه

هدایت میکنیم ایشان را راههای خود را پس واجب است بر هر شخص آنکه

جهاد کند با نفس خود و مراقبه و بازدارد او را از حظوظ فانیه دنیه دنیویه بجای سیه جو

و تنگ گیری کند نفس در حرکات آن و سکنات آن و خطرات آن

زیرا که هر نفس از انفاس عمر جوهر نفیسی است که برای آن عوضی نیست

که ممکن باشد اشترای آن جوهر نفیس بآن عوض خزینه ایست از خزاین

منتهی نمی شود تا مرور دهور و کر شهور و منقضی شدن این همه انفاس نعیم ان صح

بی کار یا صرف کرده شده بسوی چیزیکه انجامش هلاک است زیان این
کاری عظیم در خوف آن دارنده است که گوارا نمیکند آن را نفسی
عاقل پس چون صبح کند بنده و فارغ شود از صلوة صبح سزاوار است
اینکه متوجه شود بسوی نفس خود و بگوید او را که ای نفس نیست بضاعتی
سوای عمر پس هر قدر که فنا میشود از آن پس آن از راس مال
است و این روزی جدیدست و مهلت داد مرا خدا تعالی در این
روز و احسان کرد بر من باین یوم و اگر مرا بسوی خود می طلبید هر آئینه
تو آرزو میکردی که از برای یک روز بسوی دنیا بازگردی تا عمل کنی
تو در آن روز عملی نیک پس فرض کن اینکه وفات یافتی بعد از آن

رو کرده شدی پس در ورداز نفخ در آوازانیکه ضایع کنی این روز را و بدانی

که شب و روز بیست و چهار ساعت است و بتحقیق رخبر وارد است که

پراکنده و تقسیم کرده می شود از برای بنده بجهت ساعات روز و شب

بیست و چهار خزانه پس گشاده میشود از برای او یکی از آن خزانه پس

به بیند آن را پر از نور حسنات خود که عمل کرده بود آن را در این ساعت

پس حاصل میشود او را از فرح و سرور و بشارت خبر یکه اگر تقسیم کرده شود

آن بر اهل جهنم هر آئینه باز دارد آنها را از ادراک الم جهنم و وا کرده میشود

از برای او خزانه دیگر پس می بیند آن را تاریک پراکنده میشود بوی

بدان و فرا میگیرد تاریکی آن و آن آن ساعتی است که نافرمانی کرد خدا را

دران ساعت پس می یابد از خوف و بی تابی آنقدر که اگر تقسیم کرده
میشود آن خوف بر اهل جنت هر آینه منغص کرداند آن خوف بر آنها
نعمتهای بهشت را و واکرده میشود برای او خزانه دیگر پس می بیند آن
را فارغ نیست دران چیزی از اعمال خیر و شر و آن ساعتی است که
خوابیده بود دران یا مشغول شده بود دران بچیزی از مباحات
دنیا پس متحسر میشود بر خلو آن از حسنات و پشیمان میشود بر چیزیکه فوت
شد از وی از ربح عظیم که بود قادر بر تحصیل آن درین ساعت و
همچنین عرض کرده میشود بر او خزینهای اوقات او در طول عمر
او پس سعی و کوشش کن ای نفس و زیرو زاین را که بر کنی خزینهای

خود را و نگذاری آن را خالی ازین کنوز عظیمه و سعادات جسیمه و میل نکنی
بسوی کسل و خوشحالی و استراحت پس فوت شود ترا از درجات عالیه
خبر که قادر بودی تو بر تحصیل آن بادنی توجه و عارض شود ترا حسرتی
که عارض میشود تاجری را که قادر باشد بر ربح عظیم هرگاه اهمال کند در آن
و مساهله نماید پس منفک نمیشود از تو حسرت همیشه پناه میخواهم بخدا
ازین بعد از آن گفت رحمه الله بدانکه آنرا نفس انسانیه واقعست در میان
قوه شهوانیه و قوت عاقله پس بسبب قوت اول حریص میشود نفس بر
حاصل کردن لذات بدنیه بهیمیه مثل غذا و جماع و غلبه باقی لذات
عاجله فانیه و بسبب قوت دوم حریص میشود بر حاصل کردن علوم

حقیقیه

حقیقیه وخصال حمیده رساننده بسوی سعادات باقیه ابدیه و
بسوی همین دو ثنوات اشاره کرد خدای منزه بقول خود وهدیناه
النجدین وبقوله تعالی انا هدیناه السبیل اما
شاکرا واما کفورا واگر ساختی شهوة را مطیع عقل
پس رستگار شدی بر ستگاری عظیم وراه یافتی بسوی راه مستقیم
واگر مسلط ساختی شهوة را بر عقل وگردانیدی عقل را مطیع شهوة سعی
کنان در خارج کردن حیله های باشند بسوی مرادات شهوت
هلاک شدی قطعا وزیان کار شدی بزیان کاری ظاهر و بدانکه
تو نسخه مختصری هستی از عالم درست مفردات عالم ومرکبات آن

کررساننده صح

و مادیات آن و مجردات آن بلکه تو عالم کبیر هستی بلکه تو عالم اکبر
هستی چنانکه فرموده است امیر المومنین و پیشوای موحدین علیه
الصلوة و السلام ؛ ودائك منك ولا تشعر ؛ وتزعم
انك جرم صغیر ؛ وفیك انطوی العالم الاکبر ؛
وانت الکتاب المبین الذی ؛ بایاته یظهر
المضمر ترجمه اش اینکه دوای تست در تست و نظر نمی کنی
و درد تو از تست و مطلع نمی شوی و گمان داری که تو جرم صغیر هستی
و در تست پیچیده عالم اکبر و تویی کتاب ظاهر که بآیات آن ظاهر
میشود امور خفیه و چیزی نیست مگر تو شباهت به آن هستی از وجهی و لکن

دواؤك فيك وما تبصر

عالم

غالب بر تو چهار صفت است ملکیه و سبعیه و بهیمیه و شیطانیه
پس بجهة صفت ملکیه صادر میشوند افعال ملایکه از عبادت خدای
منزه و طاعت او و تقرب بسوی او و از روی غضب صادر میشوند
افعال بهایم از شهوة طعام و شدت باه و حرص بر جمع
زخارف دنیویه بدون امتیاز در میان حلال و حرام و بجهت
قوت شیطانیه صادر می شوند افعال شیاطین پس و میکنید
وجوه شر و وسیله اغراض بحیله و کید و مکر پس گویا مجتمع اند در جلد تو ای
انسان فرشته و سگ و خوک و شیطان پس سگ غضب و
خشم است و خوک شهوة است پس اگر مشغول شوی بجهات ثلثه

افعال درندگان از عداوت و بغض و هجوم بر مردم بزدن و دشنام دادن و از جهت شهوت صادر میشوند صح

و دفع کید شیطان و مکر او به بصیرت و شکستن حرص این خرزیر
مسلط کردن سگ بر او زیرا که بغضب منکسر میشود تیزی شهوت و
خوار کنی سگ را مسلط کردن خوک و گردانی همه را مغلوب بر سیاست
خود معتدل خواهد شد امور و ظاهر خواهد شد عدل در ملک بدن و
جاری خواهد شد همه براه راست و اگر جهاد نکنی اینها را مغلوب
خواهند کرد ترا و خدمتکار خود ها خواهد ساخت ترا پس همیشه در
برآوردن حیله ها و تدقیق نظر در حاصل کردن خوک و مرادات مطالب مه
سگ خواهی بود همیشه در بندگی سگ و خوک و همین حال اکثر
مردم است از آنها که همت آنها که مصروف است بسوی شکم و فرج

ومقصد

ومنافسه خلق و معادات آنها و عجب است از تو که هر آئینه تو انکار
می کنی به عبادت کننده کان اصنام را یعنی عبادت آنها برای
تا ن و اگر دور کرده شود پرده از تو و مکاشف شوی نوعی بحقیقت حال
خود و تصور کرده شود برای تو آنچه متصور شده است زبرای
مکاشفتن هر آئینه می بینی نفس خود را ایستاده پیش روی خوکی
آماده و مستعد در خدمت او سجده کننده او را مرتبه و رکوع کننده
مرتبه دیگر منتظر اشاره امر او پس هر گاه که طلب میکند خوک چیزی را از
شهوات خود فی الفور متوجه بسوی حاصل کردن مطلوب او و حاضر
کردن مشتهیات او میشوی و هر آئینه می بینی نفس خود را دو زانو نشسته

روبروی سکی درنده پرستش کننده او را طاعت کننده

ملمسات او را دفع کننده فکر را از حیله که رساننده باشد سوی

طاعت او و توبا این امور کوشش کننده در چیزیکه راضی نمیباید

شیطان را بخوش میکند او را زیرا که همچون شیطان شخصی است که

می ورغلاند خوک و سگ را و برانگیخته می کند آنها را بر جادم

ساختن تو پس تو ازین وجه پرستش کننده شیطان و لشکرِ او

هستی و مندرج هستی در زمرهٔ آنانکه خطاب کرده شده اند و

عتاب کرده شده اند در روز قیامت بقول او تعالی الم اعهد

الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه

لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ که محصلش اینست آیا وصیت
نکردیم بسوی شما ای فرزندان آدم اینکه پرستش نکنید شیطان را
که او از برای شما دشمنی است ظاهر پس باید که ملاحظه کند هر بنده حرکات
خود را و سکنات خود را و سکوت خود را و نطق خود را و جلوس خود
را تا نباشد در تمام عمر خود در عبادت این گروه و این نهایت ظلم
است که مالک مملوک و آقا بنده و رئیس رعیت میشود زیرا که مستحق
سیادت و ریاست و غلبه صرف عقل است و او مسخر گردانیده او را
از برای خدمت اینها و مسلط کرده اینها را بر او و حاکم گردانیده اینها را
در او بعض مفسرین در ذیل قول حق سبحانه و تعالی سخّر

و قیام خود را

لَكُم مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

جَمِيعًا إِنَّ فِي ذٰلِكَ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

که ترجمه اش این است مسخر شما کرد خداوند عالم آنچه را در آسمانها است

و آنچه را در زمین است هر آئینه درین علامات بینه است بر وجود صانع

و قدرت او از برای قومی که فکر میکنند گفته است بتحقیق مسخر تو کرد

کون را و آنچه در آن است تا مسخر نکنند ترا چیزهای آن و باشی تو مسخر

شخصی که مسخر کرد از برای تو همه عالم را پس اگر گردانی نفس خود را از

برای چیزیکه در عالم وجود است اسیر لذات فانیه پس بتحقیق فضل خدا

را که به تست فراموش کرده‌ای و کفران نعمت او که بر تست نمودی و زیبا

که پیدا کرد

که پیدا کرد خداوند عالم ترا بنده از برای ذات خود آزاد از همه پس

بنده کرد ترا همه خیر و مشغول نشد بغیر بندگی حق سبحانه و تعالی

بحالی منتهی شد کلام شیخ بهائی بلند کند خدا در جنت خلد مقام

او را و هر آئینه کلام او سخن است از جوامع کلم است مجلس روز

دوشنبه تاریخ بیست و پنجم ماه مسطور گفت خداوند

عالم ذریة من حملنا مع نوح انه کان عبدا

شکورا اولاد کسانیکه برداشتیم او را در کشتی با حضرت نوح

علیه السلام هر آئینه بود نوح بنده بسیار شکر کننده و در بحار فرموده

مرویست باسانید ثلثه از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا از

از پدران او از زین العابدین علیهم السلام گفت گرفتند مردم آن
چیز را از سه شخص صبر را از ایوب و شکر را از نوح و حسد را از فرزندان
یعقوب و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که آنحضرت
علیه السلام فرمود که هر آئینه نام حضرت نوح علیه السلام شکور نگذاشتند
مگر از این جهت که عادت او بود که چون صبح و شام میکرد می گفت
خداوندا هر آئینه گواه میگیرم ترا بر اینکه آنچه صبح یا شام آمده مرا من النعمتی
یا عافیتی در دین یا دنیا پس آن از تست در حالیکه یگانه تو نیست
شریکی مر ترا برای تست حمد و برای تست شکر بسبب آن بر من تا آنکه
راضی شوی و روایت کرده است از آنحضرت علیه السلام و آیت لئن

ایکم

اینکه آنحضرت فرمود عادت حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام
آن بود که هرگاه که شام و صبح میکرد میگفت شاهد میگردم در حالیکه
گواه میکنیم ترا بر اینکه هرچه شام آمد مرا از نعمتی در دین یا دنیا پس بدرستیکه
آن از خدای یگانه است و نیست شریکی مر او را از برای او است حمد
بسبب آن نعمت بر من و شکر بسیار پس نازل کرد خدا اینرا که او عبد شکور
بوده است پس این شکر نوح علیه السلام بود و باید که ذکر کنیم پاره
از روایات وارده از اصحاب عصمت علیهم السلام و التحیة در فضیلت
سجده شکر و آنچه متعلق است بآن پس میگوئیم روایت کرده است شیخ
محمد حر عاملی رحمت خدا بر او در وسایل شیعه از حضرت امام جعفر صادق

علیه السلام که فرمود آنحضرت هرکه سجده کند دو سجده شکر را از برای

نعمتی در حالی که او با وضو باشد می نویسد خدا از برای و بسبب آن

دو سجده شکر ده نماز و محو میکند از وده گناه بزرگ و روایت کرده

شده است از ابی الحسین اسدی از محمد بن امام جعفر صادق

علیه السلام که گفت آنحضرت علیه السلام سجده می کند نمازگذارنده سجده

را بعد فریضه تا شکر کند خدای را که برتر است ذکر او در آن سجده

بر خیر یکه احسان کرده است خدا براو از ادای فریضه و کمتر خیر یکه

کافی است در سجده شکر شکرا لله سه مرتبه است و شیخ صدوق علیه

الرحمه در علل و معانی الاخبار روایت کرده است از محمد بن ابراهیم

بن اسحق

بن اسحق طالقانی از احمد بن محمد بن سعید همدانی از
علی بن الحسین بن فضال از پدر خود از حضرت امام ابی الحسن
الرضا صلوات الله علیهم اجمعین گفت سجده بعد فریضه از برای شکر
خدای بزرگ و برتر است بر چیزیکه موفق کرد او را خدا از برای
ادای فریضه و کمتر چیزیکه مجزیست دران از قول اینست که گفته شود
شکراً لله شکراً لله سه مرتبه عرض کردم پس چه معنی قول او شکراً
لله است گفت بگوید این سجده از من بجهة شکر خداست بر چیزیکه
موفق ساخت مرا از برای آن از خدمت خود و ادای فرض خود
و شکر موجب زیادتی است پس اگر بوده باشد در نماز قصوری که

تمام نشده باشد نوافل تمام خواهد شد باین سجده و در مجالس از
محمد بن موسی بن المتوکل از علی بن الحسین سعدآبادی از احمد بن ابی
عبد الله برقی از پدر خود از عبد الرحمن بن سالم از مفضل بن عمر از
حضرت صادق علیه السلام گفت بنده هرگاه ایستاده می شود
وقت نصف شب و بر دری پروردگار خود پس نماز گذارد
از برای پروردگار خود چهار رکعت در وسط شب تا رکعت بعد از آن
سجده کند سجده شکر را بعد فارغ شدن خود پس بگوید ماشاء
الله صد مرتبه ندا می کند او را خدا انکه بزرگ است بزرگی و از بالای
عرش خود تا چند می گوئی ماشاء الله منم پروردگار تو و بسوی منست

مشیت

مشیت و بهر آئینه خواستم روا کردانم حاجت ترا این سوال کن
از من آنچه را میخواهی و روایت کرده است محمد بن حسین باسناد خود
از احمد بن عبدالله از پدر خود از محمد بن ابی عمیر از حدید از مرازم از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود سجده شکر واجب است
بر هر مومنی تمام میشود بآن نماز تو و راضی می شود بسبب آن پروردگار
تو و تعجب میکنند فرشتگان از تو و بهر آئینه بنده هرگاه او نماز میکند
بعد از آن سجده میکند سجده شکر را پروردگار بزرگ و برتر بر میدارد
پرده را از میان بنده و فرشتگان پس میفرماید ای فرشتگان
من نظر کنید بسوی بنده من که ادا کرد بسوی من قربت را او تمام

کرد وصیت مرا بعد از ان سجده کرد و برای من از روی شکر بر

خیری که احسان کردم من بر او فرشتگان من چه چیز از برای او است

نزد کفت پس میکویند فرشتگان ای پروردکار ما رحمت تو بعد از ان

میپرسد خداوند عالم دیکر چه چیز از برای او پس میکویند فرشتگان

بهشت تو بعد از ان میکوید پروردکار عالمیان باز چه چیز است

برای او پس همچنین باقی نمیماند چیزی از امور خیر مکر میکویند آن

را فرشتگان پس میکوید خدای بزرک و برتر ای فرشتکان

من باز چه چیز پس میکویند ملائکه ای پروردکار ما را علم آن

نیست پس میکوید حق سبحانه و تعالی هر آینه شکر کذاری او و خواهم

کرد

از وجه آنکه شکر گذاری ما نمود و متوجه میشوم بسوی او و بفضل خود و
شامل او میگردانم رحمت خود را و روایت کرده است این حدیث
را صدوق از اسناد خود از احمد بن عبد الله مثل این مگر آنکه او
بجای لفظ رحمتی وجهی آورده صدوق علیه الرحمه گفته است هر که صفت
کند خدا را بوجهی مثل وجه مردم پس کافر شده است و مشرک گشته
وجه او پیغمبران او و رسولان او هستند که بسبب آنها متوجه میشوند
بندهگان بسوی خدا و در نظر بسوی ایشان در روز قیامت ثوابی
عظیم است که فایق است بر هر ثواب و روایت کرده است از احمد
بن محمد بن عیسی از برقی از سعد بن سعد اشعری از ابی الحسن

الرضا علیه السلام گفت پرسیدم از وی از دو سجدهٔ شکر پس فرمود
چه خبر است سجدهٔ شکر پس عرض کردم هر آئینه اصحاب ما سجده میکنند
سجده واحد بعد فریضه و میگویند که این سجده شکر است پس فرمود
نیست شکر بلکه هرگاه احسان کند خدا بر بنده باحسانی بگوید آن
بنده سُبْحَانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ
مُقْرِنِینَ وَاِنَّا اِلیٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِینَ منزه است آنکه مسخر کرد از برای ما این را و نبودیم ما
او را مسخر کننده ...... و ما بسوی پروردگار خود رجوع
کننده ایم و جمیع سپاس ثابت مر خدای را که پروردگار عالمیانست

وحمل کرده است صح

و روایت کرده است این روایت را صدوق از سعد بن سعد سیوم
اینحدیث را شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه بر تقیه و ممکن است حمل آن
بر نفی وجوب و تغییر از آن بدو سجده شکر باعتبار تعفیر در بعض احادیث
واقع شده است و روایت کرده است محمد بن حسین گفت بود
عادت ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام که سجده شکر بعد نماز
خواندن پس طول میداد سجده را و سر بر نمیداشت تا آنکه روز بلند
میشد و در عیون الاخبار از پدر او از سعد بن عبد الله از یعقوب
بن یزید از حسن بن علی وشاء وارد است گفت شنیدم حضرت
امام رضا علیه السلام را که میگفت هر گاه بخواهد بنده در حال

سجده میکوید خدای بزرک و برتر بنده من که قبض کرده شد روح او

در طاعت من و از پدرا و از سعد از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن

علی و شامثل این بکر اینکه زیاده کرده است او بعد لفظ تعالی لفظ

لِلملائکته اُنظروا الی عبدی و روایت

کرده است زید خود از سعد از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی

بن فضال کفت دیدم ابو الحسن رضا علیه السلام را که نماز کرد

شش رکعت یا هشت رکعت کفت و بود مقدار رکوع و سجود او

سه تسبیح یا بیشتر پس چون فارغ شد از نماز سجده کرد سجده را آنقدر

طول داد که از عرق او سنکریزه ها تر شدند و ذکر کرده است بعض اصحاب

ما اینکه

مانندکه آنحضرت هر دو رخسارهای خود را در سجده بر زمین میچسپانید
و از محمد بن علی بن حاتم از عبدالله بن یحیی شیبانی از عباس
حدری از ثوبانی مرویست که گفت ده و چند سال عادت حضرت
ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام آن بود که بعد طلوع آفتاب تا
زوال سجده میکرد تا آخر حدیث و روایت کرده است تمیم بن عبدالله
بن تمیم قرشی از پدر خود از احمد بن علی انصاری از عبدالله بن
صالح هروی از رضا علیه السلام که آنحضرت ۴ چند رکعت نماز
میکرد و ادعیه بسیار میخواند پس فارغ میشد از نماز و دعا سجده میکرد
سجده که دراز میشد در آن توقف آنحضرت علیه السلام پس شمار کردیم

برای او بانصد تسبیح را بعد از ان سر از سجده بر میداشت و مروی

است از و از احمد بن علی رجا بن ابی الضحاک گفت عادت حضرت

امام رضا علیه السلام آن بود که هرگاه صبح میکرد نماز فجر را میخواند

پس چون سلام میکرد در جا نماز خود نشسته تسبیحات اربعه میخواند

و صلوة بر نبی و آل او میفرستد تا آنکه طالع میشد بعد از طلوع

صبح سجده میکرد و باقی می ماند در ان سجده تا آنکه مرتفع میشد روز و

از محمد بن موسی بن المتوکل از علی بن الحسین سعدابادی از احمد

بن محمد بن ابی عبدالله علیه السلام پرسیدند که چرا گرفت خدا

ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام خلیل خود فرمود بسبب بسیاری سجود

او بر زمین

او برزین و روایت کرده است محمد بن محمد مفید در ارشاد گفت
بود ابو الحسن موسی عابدتر اهل زمانه خود و فقیه تر آنها و گشاده دست تر
آنها و بزرگ آنها از روی نفس گفت و مرویست که آنحضرت
علیه الصلوة والسلام نماز شب را میخواند و وصل میکرد آن را بنماز
صبح بعد از ان تعقیبات میخواند تا طلوع شمس و می افتاد از برای
خدا سجده کنان پس بر نمیداشت سر خود را از دعا و تحمید تا آنکه
قریب میشد زوال شمس و بود آنحضرت علیه السلام که دعا بسیار می
کرد پس میگفت خداوندا هر آینه من سؤال میکنم از تو راحت را نزد موت
و عفو ترا نزد حساب و تکرار میکرد اینرا و روایت کرده است محمد

بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدر خود از ابی عمیر از علی بن یقطین
از شخصی که روایت کرد او را از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
وحی کرد خدا بسوی حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام آیا
میدانی که چرا اختیار کردم ترا بکلام خود سوای مخلوقات دیگر خود گفت
ای پروردگار من برای چه این اختیار کردن است گفت پس وحی
کرد خدای عزیز و جلیل بسوی موسی ای موسی من رو و پشت
بندگان خود را گردانیده دیدیم پس نیافتیم در آنها کسی ذلیل تر
از تو از روی نفس از تو ای موسی تو هر گاه نماز میگذاری می نهی
هر دو رخسارها خود را بر خاک خالص یا گفت بر زمین و روایت کرده است

محمد پیر علی

محمد پسر علی پسر حسین گفت فرمود حضرت امام محمد باقر علیه السلام و
ذکر کرد مثل این و باسناد خود از اسحق بن عمار از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که آنحضرت علیه السلام فرموده بود موسی بن عمران
علیهما السلام را هرگاه نماز میکرد از مقام خود جدا نمیشد تا ملصق میکرد
رخسار راست خود را بر زمین و رخسار چپ خود را بر زمین و روایت
کرده است آنرا شیخ ابو جعفر طوسی باسناد خود از حسین بن سعید
از محمد بن سنان از اسحق بن عمار مثل این و زیاده کرده است و گفت
اسحق دیدم از پدران خود شخصی را که میکرد اینرا او گفت اسحق بن عمار
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی که هر آئینه خداوند حی

کرد بسوی موسی علی نبینا و علیه السلام و گفت ای موسی من نظر کردم

بسوی خلق خود نظر کامل پس نیافتیم من در خلق خود شدید تر از

روی تو تواضع از برای من از تو پس از این جهت برگزیدم ترا بوحی خود

و کلام خود سوای دیگر خلق خود گفت علیه السلام و بود موسی هر گاه

نماز میکرد منتقل نمی شد تا آنکه ملصق کند رخسار راست خود را بزمین و

چپ را نیز و روایت کرده است حسین بن سعید در کتاب زهد از محمد بن سنان

از کسیکه خبر داد او را از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مثل

این و روایت کرده است محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدر

او از ابی عمیر از هشام بن سالم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفت

هر گاه فرزند

هرگاه فرود آید بر وی آفتی یا شدتی یا رنج و بها او را امری پس باید که
ظاهر کند هر دو زانوی خود را و باید که ملصق کند اینهر دو را بزمین و
باید که برساند سینه خود را بزمین بعد از ان بخواهد حاجت خود را
در حالی که ساجد باشد و از وار یحیی پسر عبد الرحمن پسر خاقان گفت
دیدم ابو الحسن ثالث یعنی حضرت امام رضا علیه السلام را که سجده کرد
سجده شکر را پس گسترانید هر دو ذراع خود را و ملصق کرد صدر و سینه
خود را و شکم خود را بزمین پس سوال کردم از آنحضرت علیه السلام از ان را
پس فرمود همچنین لازم است و از وار از پدر او از ابن ابی عمیر
از جعفر پسر علی گفت دیدم ابو الحسن ع م یعنی حضرت امام رضا

علیه و آبائه التحیة و الثنا را در حالی که سجده کرد بعد نماز پس گسترانید
هر دو ذراع خود را بر زمین و ملصق کرد سینهٔ خود را بر زمین در
دعای خود و روایت کرد محمد بن الحسن باسناد خود از محمد بن یعقوب
مثل این و همچنین آنچه را که پیش از این است و روایت کرده است
محمد پسر علی پسر حسین باسناد خود از ابراهیم پسر عبد الحمید انکه
حضرت صادق علیه السلام از مردی فرموده هرگاه رسد ترا غمی
پس مسح کن دست خود را بر موضع سجود خود بعد از ان مسح
کن بر روی خود از جانب خد چپ خود و بر پیشانی خود و بسوی
جانب خد راست بعد از ان بگو سه مرتبه بسم الله الذی

لا اله

لا إله إلا هو عالم الغيب و الشهادة الرحمن

الرحيم أذهب عنا الهم و الحزن محصلش اینکه

بنام خدائیکه نیست معبودی جز او دانای پنهان و آشکار است

مهربانی کننده مومنین در دنیا و آخرت و رحمت کننده مومنین

و کافرین در دنیا ببر از من غم را و اندوه مرا و روایت کرده است

محمد بن یعقوب از چند کس از اصحاب ما از احمد بن محمد رفع کرد

آن را از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دعا کند بدعای

خود در پس هر نمازیکه میخواند آن را پس اگر باشد بتو مرضی از

بیماری و دردی پس هرگاه بجا آوری نماز خود را پس مسح کن

دست خود را بر موضع سجود خود از زمین و دعا کن با بند عا و بگذار

دست خود را بر موضع درد خود نه بعد از آن بگو یا من کبس

الأرض بالماء وسدّ الهواء بالسماء واختار

لنفسه احسن الاسماء صلّ علی محمّد وآله و

افعل بي كذا وكذا وارزقني كذا وكذا

وعافني من كذا وكذا ای آنکه داخل کرد زمین را در آب

و بند کرد هوا را با آسمان و اختیار کرد از برای نفس خود بهترین

نامها را رحمت و صلوة بفرست بر محمد و آل او صلعم و بکن بمن

چنین و چنین و روزی ده مرا چنین و چنین و عافیت ده

مرا رو

مرا از چنین و چنین و روایت کرده محمد بن علی بن الحسین باسناد خود
از عبدالله بن جندب از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که
آنحضرت فرمود در سجده شکر می باید گفت اَللّٰهُمَّ اِنّی اُشهِدُكَ
وَاُشهِدُ مَلٰائِكَتَكَ وَاَنبِیائَكَ وَرُسُلَكَ وَ
جَمیعَ خَلقِكَ بِاَنَّكَ اَنتَ اللهُ رَبّی وَالاِسلامُ
دینی وَمُحَمَّدٌ نَبِیّی وَعَلِیٌّ وَلِیّی وَالحَسَنُ وَالحُسَینُ
وَعَلِیُّ بنُ الحُسَینِ وَمُحَمَّدُ بنُ عَلِیٍّ وَجَعفَرُ بنُ مُحَمَّدٍ وَ
مُوسَی بنُ جَعفَرٍ وَعَلِیُّ بنُ موسیٰ وَمُحَمَّدُ بنُ عَلِیٍّ وَعَلِیُّ
بنُ مُحَمَّدٍ وَالحَسَنُ بنُ عَلِیٍّ وَالحُجَّةُ بنُ الحَسَنِ اَئِمَّتی

بهم أتولى ومن أعدائهم أتبرأ اللهم إني أنشدك

دم المظلوم سه مرتبه بعد ان اللهم إني أنشد بأبوائك

على نفسك لأعدائك لتهلكنهم بأيدينا وأيدي

المؤمنين اللهم إني أنشدك بأبوائك على نفسك

لأوليائك لتظفرنهم بعدوك وعدوهم أن تصلي

على محمد وعلى المستحفظين من آل محمد سه مرتبه اللهم

أسألك اليسر بعد العسر سه مرتبه پس حاجت بخواست روا برآيد

سیکذاری و سه مرتبه بکو يا كهفي حين تعييني المذاهب و

تضيق علي الأرض بما رحبت يا بارئ خلقي رحمة

بی وکنت عن خلقی غنیا صل علی محمد و آل محمد
و علی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه پس جانب چپ در ابر
زمین میگذاری و میگوئی یا مذل کل جبار یا معز کل
ذلیل قد وعزتک بلغ مجهودی ففرج عنی بعد آن بار
پیشانی بر زمین میگذاری و صد مرتبه میگوئی شکراً شکراً بعد از آن
حاجت خود را سوال نماید و روایت کرده شیخ از محمد بن یعقوب مثل
این که گذشت و مرویست باسناد او از سلیمان بن حفص المروزی که گفت
نوشت بسوی من حضرت ابو الحسن الرضا صلوات الله علیه که بگو
در سجده شکر صد مرتبه شکراً شکراً و اگر بخواهی بگو عفواً

حفص

عفوًا ورروایت کرده است این روایت را در عیون الاخبار از
پدر خود از سعد از محمد بن عیسی از سلیمان بن حفص و روایت کرده [کلینی]
از علی بن ابراهیم از پدر او از علی بن محمد القاسانی از سلیمان
بن جعفر المروزی مثل این و روایت کرده ابن الشیخ باسناد خود
از محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله و روایت کرده است نیز از محمد بن
یحیی از احمد بن ادریس از محمد بن احمد از علی بن محمد القاسانی
از محمد بن عیسی از سلیمان بن حفص مثل این و گفت صدوق [فرمود]
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که بتحقیق بنده هرگاه سجده میکند
پس میگوید یا رب یا رب یا رب تا آنکه نفس منقطع شود میفرماید [او را]

پروردگار

پروردگار عزوجل لبیک حاجت توچیست روایت کرد محمد بن
الحسن در مصباح از علی بن الحسین علیه السلام که آنحضرت میفرمود
در سجده شکر صد مرتبه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ شُکْرًا و هرگاه ده مرتبه از این میگفت
میفرمود شکراً للمجیب بعد از ان میفرمود یا ذا المن الذی
لا ینقطع ابدا و لا یحصیه غیره عددا یا ذا المعروف الذی
لا ینفد ابدا یا کریم یا کریم بعد از ان دعا میکرد و تضرع مینمود
و حاجت خود را ذکر میفرمود و روایت کرده محمد بن یعقوب از بعض
اصحاب ما از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن الحکم از محمد بن سلیمان
از پدر او گفت بیرون آمدم با حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام

بسوی مزرعه از مزارع آنحضرت علیه السلام پس آنحضرت علیه السلام

متوجه نماز ظهر شد پس هرگاه فارغ شد سجده کرد و من می

شنیدم که میفرمود با آواز حزین و اشکهای آنحضرت جاری بود

رب عصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی

وعصیتک ببصری ولو شئت وعزتک للکمهتنی لاکمهتنی

وعصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک لاصممتنی

وعصیتک بیدی ولو شئت وعزتک لکنعتنی

وعصیتک برجلی ولو شئت وعزتک لجذمتنی

وعصیتک بفرجی ولو شئت وعزتک لعقمتنی

وعصیتک

وعصيتك بجميع جوارحي التي انعمت بها علی و
ليس هذا جزاؤك مني پس شمردم هزار مرتبه گفتند
العفو العفو گفت پس جانب روی راست مبارك را بر زمين
گذاشتند و شنيدم كه ميگفتند بصدای حزين بؤت اليك
بذنبي عملت سوءا وظلمت نفسي فاغفر لي فانه
لا يغفر الذنوب الا غيرك يا مولای سه مرتبه
جانب روی چپ را بر زمين گذاشتند پس شنيدم كه ميفرمايد ارحم
من اساء واقترف واستكان واعترف سه مرتبه پس
مبارك را بر داشتند و روايت كرده است اين را شيخ باسناد خود

و روایت کرده محمد بن یعقوب ره صح

از محمد بن یعقوب از بعض اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد از

عثمان بن عیسی از عبد الله بن مسکان از ابی عبد الله علیه السلام

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفری بودند سیر میفرمودند

بر ناقه پس فرود آمدند پس سجده کردند پنج سجده پس هرگاه

سوار شدند عرض کردند که یا رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم ما دیدیم چیزی را که گاهی از آنحضرت علیه السلام ندیده

بودیم حضرت صلوات الله علیه و آله فرمود بلی آمد حضرت جبرئیل

علیه السلام پس بشارت داد مرا به بشارتها از جانب پروردگار

پس برای هر بشارتی سجده کردم و روایت کرده است این را

صدوق

صدوق در مجالس از محمد بن موسی بن المتوکل از علی بن
الحسین السعدآبادی از احمد بن عبد الله البرقی از پدر او از محمد
بن علی از ابن ابی عمیر از منصور بن یونس از ابی بصیر از
ابی عبد الله علیه الصلوة والسلام مثل این بکرانیکا وکفت پس
آنحضرت علیه الصلوة والسلام سجده کرد وطول داد در سجدهٔ و
مرویست از عثمان بن عیسی از یونس از عمار از ابی عبد الله علیه
السلام که آنحضرت فرمود که هرگاه کسی از شما نعمت خدا را یاد
نماید پس باید که جانب روی خود را بر خاک بگذارد و اگر قدرت
فرود آمدن از مرکب نداشته باشد پس باید که جانب روی خود

بر فرو بین زمین بگذارد و اگر بر نهم قادر نباشد پس باید که جانب
روی خود را بر کف دست خود بگذارد و پس حمد الهی را بجا آورد
بر نعمتهائی که خدا باو داده و مرویست از علی بن ابراهیم از ابن
ابی عمیر از علی بن عطیه از هشام بن احمد که گفت بودم
با ابوالحسن علیه السلام در بعض راههای مدینه که آنحضرت
علیه السلام گردانید پای مبارک خود را از مرکب و سجده بجا
آورد پس طول داد بعد آن سر مبارک را برداشت و سوار شد
بر مرکب خود پس عرض کردم فدا شوم بر تو طول دادی سجده
را پس فرمود من یاد کردم نعمتی را که خدای عزوجل بمن عنایت

فرموده

فرموده بود پس دوست داشتم که شکر پروردگار خود بجا آوردم و
مرویست از محمد بن الحسن باسناد او از محمد بن علی بن محبوب از ابی
اسحق النهاوندی از احمد بن عمر از محمد بن سنان از اسحق بن
عمار گفت شنیدم از ابو عبدالله علیه السلام را میفرمود هرگاه یاد
کنی نعمتی را که خدا بتو نعمت فرموده و بوده باشی در موضعی که ترا
کسی نه بیند پس بلصق نمای روی خود را بر زمین و هرگاه بوده
باشی میان مردمان پس بگذار دست خود بر پائین شکم خود
و خم کن پشت خود را برای تواضع و شکستگی پس این مجبور برآنست
و مخالفان گمان کنند که پیچی در شکم تو بهم رسیده است و در مجالس و

اخبار و جماعتی از ابی الفضل از عمران بن محسن ادریس بن زیاد از
ربیع از کامل الفضل بن ربیع از پدر او ربیع از یونس مرویست که
گفت سوال کردم از جعفر بن محمد علیه السلام از سجده شکری که بجا آورده
بود آن را امیر المومنین علیه السلام چه بود سبب آن پس ذکر نمود
حدیث طولانی را در آخر آن فرمود حضرت جبرئیل ع بر رسول خدا
نازل شد پس عرض کرد یا محمد صلی الله علیه و آله بدرستیکه
ابن عم تو علی علیه السلام تا اینکه گفت بتحقیق کسی که گردانیده
است پرورد گار تو ترا سردار پیغمبران و گردانیده است علی
علیه السلام را سردار اوصیای پیغمبران و بهترین آنها

و از ابن بابویه

و گردانیده است امیّیاز عترت شما گفت پس خبر داد پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله و سلم علی را باین پس سجده بجا آورد آنحضرت علیه
السلام و بود میگردانید روی مبارک خود را از روی شکر و روایت
کرده محمد بن علی بن الحسین در ثواب الاعمال از محمد بن
الحسن از صفار از احمد بن محمد از حسن بن محبوب از جمیل بن صالح
از دریح گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت
ابو عبد الله علیه الصلوة و السلام هر مومنی که بجا آرد سجده
شکر را بر نعمتی در غیر نماز می نویسد حق تعالی برای او
ده حسنه را و محو می نماید از و ده سیئه را و بلند می گرداند

برای او ده درجه در بهشت و مروی است در علل از محمد
بن عصام از محمد بن یعقوب از حسین بن حسن از علی
بن محمد بن عبد الله هر دو واز ابراهیم بن اسحق احمر از
عبد الرحمن بن عبد الله الخزاعی از نصر بن مزاحم منقری
از عمرو بن شمر از جابر گفت فرمود ابو جعفر محمد بن علی
الباقر علیه و آبائه السلام که بتحقیق پدر بزرگوار من
علی بن الحسین علیه الصلوة والسلام یاد نمی فرمود نعمت
خدا بر خود مگر اینکه سجده میکرد و نمی خواند آیتی را از قرآن
مجید که در آن سجده باشد مگر این که سجده میکرد

سجده میکردوند دفع نمود حق سبحانه تعالی از و بدیرا که خوف میکردارن
و نه مکر مکر کننده را مکر انیکه سجده کردوند فارغ شد از نماز و اجبی مکر
انیکه سجده نمود و نه توفیق داد خدای تعالی ز برای اصلاح در میان
دو کس مکر انیکه سجده کرد و بود نشان سجود در جمیع مواضع سجود او پس
باین سبب نام نهاده شد بسجاد روایت نمود سعد پسر عبد الله در
کتاب بصایر الدرجات از محمد پسر حسین پسر ابی الخطاب و از هیثم
پسر ابی مسروق که هندی است و ایشان هر دو روایت کرده اند از
حسین پسر محبوب و او از معاویه پسر وهب که او گفت بودم من روزی
بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه طیبه و آنحضرت

علیه السلام بر مرکب خود سوار بودند پس حضرت فرود آمد در حالی که

رسیده بودیم ما بطرف بازار یا قریب بازار گفت راوی پس حضرت

علیه السلام نزول اجلال فرمود و در همین جا سجده فرمود و طول داد

سجده را بعد از آن سر مبارک را بسوی من بلند نمود عرض نمودم

دیدم ترا که از مرکب خود فرود آمدی پس سجده نمودی فرمود بدرستیکه

من بیاد آوردم نعمت خدای عز و جل را و برای شکر نعمت سجده

کردم راوی گفت عرض نمودم قریب بازار سجده نمودی در حالیکه

مردمان آمد و رفت میکردند فرمود ندید مرا کسی غیر تو و روایت

کرد این حدیث را قطب راوندی در کتاب خرائج الجرائح از معویة

مرویست مجلس دو از شنبه بیست و ششم ماه رمضان وهب

صد و سی که بدرستیکه بود طول قامت حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام

عمر و بود مدت شصت ذراع از ذراع مروج اهل زمان آنحضرت

بدرستیکه مغفرمآید و ام لقاء مولف کتاب سال شریفش دو هزار و پانصد

صلوات الله مقرر نمود خدای پاک و بزرگ در سردار ما و مولای ما

روایت وسلامه علیه سیرتی را از نوح و آن طول عمر است چنانکه

زین کرده شده است از سعید بسر جبیر که گفت شنیدم حضرت امام

العابدین علیه السلام را که فرمود در قایم علیه السلام سیرتی است

از نوح علیه السلام و آن طول عمر است و نیز از آنحضرت مرویست که

میفرمود در قایم ما سیرتها و طریقهاست سیرتیست از آدم علیه السلام سیرتیست
از نوح علیه السلام و طریقیست از ابراهیم علیه السلام و طریقیست از
موسی و سیرتیست از عیسی و روشی است از ایوب علیه السلام
و سیرتیست از محمد صلی الله علیه و آله و سلم لکن از آدم و از نوح
پس آن سیرت طول عمر است و لکن از ابراهیم پس مخفی و پوشیده
بودن ولادت و عزلت و کناره کشی از مردم است و لکن از موسی
پس خوف دشمنان و غایب ماندن از نظر ایشان و لکن از عیسی
پس اختلاف نمودن از مردم است در امر او و لکن از ایوب پس
خوشحالی و سرور است بعد از مصیبت و لکن از محمد صلی الله علیه و

آله وسلم

آله و سلّم پس خروج نمودن است با سیف روایت شده است از
جابر انصاری که کسی سوال کرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم
که آیا منتفع خواهند شد شیعیان بوجود ذی جود حضرت قائم علیه السلام
در غیبت او از خلق حضرت فرمود بلی قسم بخدائیکه مرا براستی بنبوت
مبعوث گردانیده بدرستیکه شیعیان هر آئینه منتفع خواهند شد از قائم
و استفاده ضیا و نور خواهند کرد از نور ولایت او در غیبت همچنانکه
انتفاع می یابند مردم از آفتاب اگرچه رخ انورش در حجاب ابر
پوشیده و مستور باشد و ابر تمام آنرا فرا گیرد و فاضل مجلسی منور گرداند
خدا تعالی مرقد او را در کتاب بحار الانوار فرموده تشبیه قائم علیه

السلام بآفتابی که زیر ابر گرفته است و او را ابر اشاره میکند بطرف امور چند

امر اول آنکه چنانکه آفتاب واسطه ایصال نور است باشیا همچنین نور

وجود و هستی و نور علم و معرفت و نور هدایت بحق میرسد بخلق بتوسط

حضرت قائم علیه السلام چه از اخبار مستفیضه ثابت گردیده که

حضرت قائم علیه السلام و باقی ائمه علیهم السلام علت غائی و سبب

ایجاد خلق اند پس اگر ایشان نمی بودند نور وجود بسوی غیر ایشان

نمیرسید و ببرکت ایشان و از طلب شفاعت بذات مقدس ایشان

و از توسل بجناب ایشان ظاهر میشوند علوم و معارف حقه بر خلق و

دفع میشوند بلاها از بنده گان خدا پس اگر نمی بودند ایشان هر آئینه

مبتلی

بینند خلق از نتایج اعمال خود انواع عذاب و نکال را چنانکه او
تعالی فرموده است وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ
فِيهِمْ ترجمه ظاهری این آیت نیستی ای محمد صلی الله علیه و آله
و سلم و نبود خدای مستجمع جمیع صفات کمال که عذاب میکرد
بنده گان را در حالی که تو در میان آن ها باشی و بدرستی که تجربه
کردیم ما مکرر و بیشتر و حصر و احصای آن نمیتوانم که نزد بسته شدن
امور و دشواری مسایل و دوری از جناب حقتعالی و مسدود گشتن
ابواب فیض الهی هرگاه از حضرات علیهم السلام شفاعت خواستیم
و بانوار مقدسه ایشان متوسل شدیم پس هر قدر توسل و ارتباط باطنی

که درانوقت بایشان حاصل شد آن امور سخت و دشوار بر ما منکشف
وسهل کردیدند واین امر مشاهده است از برای کسی که سرمه داد حق سبحانه و
تعالی چشم دل او را بنور ایمان و تحقیق که گذشت توضیح این معنی در کتاب
امامت امر دوم آنکه همچنانکه آفتابی که پوشیده است از حجاب ابر با وجود
مردم در ینحال هم بان نفع می یابند انتظار میکشند در هر آن دو رسیدن
ابر از ان و ظاهر کردیدن رخ نورانی او را تا که انتفاع آنها باو
بیشتر باشد پس همچنان در ایام غیبت قایم علیه السلام انتظار می
کشند مخلصین شیعیان این خارج شدن وظاهر کردیدن آنحضرت علیه السلام را
در هر وقت و زمان مایوس نمی شوند از مشاهده رخ زیبای او

بطول

۳۳۳

آنحضرت علیه السلام جود ذی جود منکر وجود بدرستیکه انکه امر سیم مدت بطول

گردانند غایب وقتیکه آفتابست وجود منکر مثل او آثار ظهور وفور وجود با

در آفتاب بودن پوشیده گاهی انکه امر چهارم نابینایان از ابر اورا

ابر پردهٔ اولی بودن ظاهر از کان بندگان برای باشد می اصلح امری

در آنها برای از است اصلح خلق نظر از آنحضرت غیبت همچنان پس

ایشان نظر از غایب شد مصلحت همین برای چون اوقات چنین

هرگاه او بطرف نظر شود نمی ممکن آفتاب بسوی ناظر انکه امر پنجم

بسبب نشود حاصل خیرگی و نابینائی گاهی و باشد ابر در شد ظاهر که

احاطه از باصره قوت بودن ضعیف باعث از و او بسوی نظر مودن

اولیس همچنان ظهور آفتاب ذات مقدسش گاهی مضر می بود بینائی
های بنده گان را و می شد سبب کوری گمراهی آنها از امر حق و متحمل
میشدند چشمهای ایشان ایمان و اقرار را بآنحضرت علیه السلام در
غیبت او چنانکه نظر میتواند کرد انسان بطرف آفتاب از زیر ابر
و ضرر نمی یابد از این نظر امر ششم آنکه آفتاب گاهی بیرون می آید از ابر
و نظر میکنند بسوی او کسی نه دیگری پس همچنان ممکن است که ظاهر
شوند آنحضرت در ایام غیبت خود از برای بعض مردم سوای بعض
دیگر امر هفتم آنکه او و آبای طاهرینش مثل آفتاب اند در عام شدن
نفع ایشان نه برای کسی که خواهان انتفاع باشد و غیر این نیست

که منتفع

که منتفع نمیباشد از آنحضرت کسیکه کور باطن است چنانکه تفسیر کرده
شده است باین احادیث قول حق سبحانه و تعالی مَن کانَ
فِی هٰذِهِ أَعمیٰ فَهُوَ فِی الآخِرَةِ أَعمیٰ وَأَضَلُّ
سَبِیلاً ترجمه لفظی این آیت اینست شخصیکه در این امر نا
بیناست پس او در آخرت نابیناست و گمراه است از روی
سبیل امر ششم بدرستی که شعاع آفتاب همچنانکه داخل خانها میشود
بقدر حیزهائیکه در آن خانها هست از قسم روزن ها و شبکها
و بقدر دفع شدن موانع و عوائق دخول شعاع پس همچنین خلق
خدا این نیست که منتفع میشود از انوار هدایت حضرات علیهم السلام بقدر

دور شدن موانع تجلی این انوار از حواس و مشاعر ایشان چنین حواس

و مشاعر که آنها روزنهای دلها هستند و آن موانع تجلی از شهوات

نفسانی و علایق جسمانی و بقدر دفع نمودن ایشان از دلهای

خود هر پرده کثیفه هیولانی را تا آنکه منتهی شود امر بجائیکه بگردد آن

منتفع انوار هدایت بمنزله شخصی که زیر آسمان باشد و احاطه کند باو شعاع

آفتاب از جمیع جوانب او بغیر عائق و حجاب پس بدرستیکه گشودم

برای تو از این جنت روحانیه هشت دروازه را بر آئینه بتحقیق که گشاد

خدا تعالی بفضل و عنایت خود بر من هشت باب دیگر که تنگی میکنند

عبارت از ذکر آنها و قریب است که بگشاید حق سبحانه و تعالی برای

بتو در معرفت

برتو در معرفت حضرات علیهم السلام هزار باب بگشاید از هر بابی هزار

دروازه والحال اما ذکر میکنیم بعض حکایات شریفه را که دلالت میکنند بر

وجود قایم علیه السلام و بر فریادرسی آنحضرت از برای عاشق شیعه

خود پس میگوییم فرمود فاضل مجلسی علیه الرحمه در کتاب بحار الانوار که

خبر داد مرا بعض از فاضل کرام و ثقات اعلام و آن بعض گفت خبر داد

مرا بعض آن اشخاص که اعتماد میکنیم بر روایت او و آن بعض نقل

کرده است از کسی که او اعتماد می نمود باو که گفت هر گاه بود شهر بحرین

تحت حکومت فرنگ گردانیدند حاکم آن شخصی را از مسلمانان تا که

بسیار رعایت کند تعمیر و آبادی شهر را و بیشتر اصلاح کند حال اهل

شهر او بود حاکم از ناصبان عداوت اهلبیت علیهم السلام و برای آن

حاکم وزیری بود از آنهم شدیدتر در تعصب و عناد که اظهار عداوت میکرد

اهل بحرین بسبب محبت شان با اهلبیت رسول الثقلین و حیله و مکر مینمود در

هلاکت و ضرر رسانی ایشان بهر حیله و فریبی که می یافت بس و اخل شد

روزی آن وزیر بازو نزد حاکم و بدستش اناری بود پس آن انار را

بحاکم داد ناگهان دید که بر او کنده است لا اله الا الله محمد رسول الله

یعنی

ابو بکر و عمر و عثمان لعنهم الله و علی علیه السلام خلفاء رسول الله

نیست قابل عبادت و پرستش مگر معبود یکه مستجمع جمیع صفات کمال

است و محمد رسول صلعم فرستاده خداست و ابو بکر و عمر و عثمان و علی

علیه السلام

علیه السلام خلیفه های دیگر امامان رسول خدا اند پس حاکم پس از تامل نمود و دران گمان کنند

و گمان نمود که آن نوشته از اصل نادرست تحقیقکه نزدش احتمال این نبود

که از صنعت بشر باشد پس ازین امر متعجب شد و گفت از نمودن اینکه این کننده

علامت و دلیل قویست بر ابطال مذهب رافضیان پس حجر رای تست در

باب اهل بحرین که اینها رافضیان اند و زیرک گفت اینها جماعت متعصبان اند

انکار حق میکنند پس بر تو لازمست که بنما اشان را این امارت را تا اگر هدایت

یابند و اعتقاد حقیت خلفا ثلثه نمایند برای تست اجر خیر ایشان و اگر

انکار کنند و امری دیگر را اختیار قایم بودن بر ضلالت و گمراهی خود قبول نمایند

پس اختیار بده ایشان را در سه امر تا هر کرا خواهند اختیار نمایند یا آنکه دو ست

دارند جزیه را در انحالیکه ایشان بابند او ستم راضی باشند یا بیازند جواب
این علامت واضحه را که ایشان را از تخلاصی نیست یا بکشی تو مردان
ایشانرا و اسیر کنی زنان و اطفال ایشانرا و بگیری بغنیمت و غارت اموال
ایشانرا حاکم رای وزیر غدار پسند نمود و علما و بزرگانرا از اهل بحرین طلب
نموده آن انار را بایشان نمود و آگاه کرد بانچه تجویز کرده بود در امر ایشان
اگر جواب شافی نیارند از قتل مردان و اسیری اطفال و زنان و گرفتن
جزیه پس آن بیچاره ها در امر آن انار متحیر و روهای ایشان متغیر شدند و
اضلاع و جوانب از شدت خوف برخود بلرزیدند پس چند کسان مسن و
بزرگ از جملهٔ آنها بحاکم گفتند که مهلت ده مارا تا سه روز شاید که بیاریم برای

دادن صح

وقتی

تو جوابی که پسند کنی او را و اگر در مدت جواب نتوانیم آورد پس حکم کن
در ما بآنچه خواهی حاکم قبول نموده مهلت داد پس بیرون آمدند از نزد
او خایف و ترسان و متحیر پس در مقامی مجتمع شدند و بهر جانب عقل
و فکر را دوانیدند بعد از آن اتفاق کردند بر اینکه انتخاب کنند ده کس را
از صلحا و زهاد ایشان پس کردند من بعد اختیار نمودند از آن ده
سه کس را پس گفتند یکی را از آن سه کس که برو امشب بسوی صحرا و عبادت
کن در آن خدای یگانه را و استغاثه و فریاد نما با امام زمان و بحجت
خدا بر ما شاید که ظاهر شود برای تو خبری که مخرج و نجات دهنده باشد
ازین امر سخت که مصیبت است پس آن شخص از آنجا بیرون شد بطرف

صحرا و تمام شب در عبادت و خضوع و خشوع و دعا و بکا بسر برد که گاهی تضرع
و دعا بجناب کبریا و گاهی بتمام زبان فریاد و استغاثه مینمود تا اینکه
صبح شد و خبری ندید پس باز آمده از آن جماعت اطلاع حال کرد روز
دویم شخص دیگر را فرستادند او هم تمام شب تضرع و زاری نمود چون
صبح شد باز آمد و خبری از مقصود آن جماعت برای ایشان نیاورد و جزع
و اضطراب آنها زیاده گردید روز سیم آن شخص ثالث را فرستادند که محمد
بن عیسی نام داشت و متقی و پرهیزکار و مرد فاضل بود پس آن مرد سر و پا
برهنه بطرف صحرا خارج شد و آن شب بسیار تاریک بود پس بصحرا
رسیده در آن شب تار دعا و بکا و توسل بجناب کبریا برای خلاصی

این

مومنین و دفع بلا از ایشان میکرد و استغاثه و فریاد بصاحب الزمان
مینمود پس هرگاه آخر شب شد ناگاه مردی را دید که میگوید چیست
برای من که می بینم ترا بر اینحالت و برای چه بیرون آمدی بطرف الخلق
پس آن شخص جواب داد بگذار مرا ای مرد بدرستیکه من خارج شده ام از
برای خبر عظیم و امر بزرگ که بیان نخواهم او را بکسی سوای امام خود
نه شکایت او خواهم نمود مگر از کسیکه قادر باشد بر دفع او از من پس
فرمود ای محمد پسر عیسی من صاحب الامرم پس ذکر کن حاجت خود را
محمد بن عیسی چون این را شنید عرض نمود که اگر تو صاحب الامر هستی
پس تو میدانی قصه مرا و محتاج بان نیستی که او را شرح کنم از برای تو پس فرمود

آری خارج شدی از برای خیبر که سبب آورد شما را و اوامر ما راست و

آنچه نوشته است برای او و آنچه وعده کرد شما را امیر گفت پس هرگاه شنیدم

این را متوجه شدم بسوی آنحضرت عرض کردم بلی ای مولای من بتحقیق

که تو میدانی مصیبتی را که بما رسیده است و تو امام و جای پناه ما هستی و

قادر بر دفع مصیبت از ما پس آنحضرت صلوات الله علیه فرمود یا محمد بسر

عیسی بدرستیکه وزیر حاکم لعنت کند خدا او را در خانه او درخت انار است پس

هرگاه آن درخت بار می آورد خیبر را از گل بر شکل انار ساخت و بگردانید

او را دو نصف و کنده کرد اندرون هر نصف قدری از آن نوشته تو مار العذاب ان

هر دو نصف را بر انار گذاشته بست و هنوز آن انار کوچک بود پس انرا آن

کنده

کنده بران انار شد و بانیطور کرد پس وقتی که شما فردا بروید نزد حاکم بگو

از برای او که آورده ام جواب نزد او لکن من ظاهر نخواهم کرد او را مگر در خانهٔ

وزیر پس هرگاه حاکم راضی شود و برود شما بخانه وزیر پس نظر کن

بسوی راست خود خواهی دید دران غرفه را پس بگو از حاکم که جواب نخواهم

داد ترا مگر درین غرفه و قریبست که انکار کند وزیر ازین امر و تو مبالغه

کن درین و راضی مشو بدون رفتن بران غرفه پس وقتی وزیر صعود

کند بران غرفه تو هم همراه آن صعود کن و مگذار او را که تنها پیش دستی کند

در رفتن پس وقتی داخل غرفه شوی خواهی دید روزنی را که در وی سفید

باشد پس برو نزد آن کیسه بگیر خواهی دید دران گلی را که ساخته اند

اورا از برای ایخیله و مکر بعد از ان بلار کل را پیش حاکم و سنه دران کل انار

را که منکشف کرد و برای حاکم حقیقه حال و نیز برای محمد پسر علیسی بگو بحاکم بدرستیکه

برای ما معجزه دیگر است و آن اینست که درین انار نیست مگر خاکستر و

دود و اگر اراده کنی صحت اینمقال را پس حکم کن وزیر را که بشکند این

انار را پس وقتی که وزیر او را خواهد شکست خاکستر و دود مرتفع شده بر رو

و ریش او خواهد ریخت هرگاه شنید این را از امام همام علیه السلام

محمد پسر علیسی بسیار خوش گردید و هر دو دست امام علیه الصلوة والسلام

را بوسید و بازگشت بطرف اهل خود به خوشخبری و سرور پس هرگاه

صبح کردند رفتند نزد حاکم و کرد محمد بن علیسی آنچه فرموده بود او را امام

علیه السلام

علیه السلام وظاهر گشت هرچه آنحضرت علیه السلام خبر داده بود اورا

پس متوجه شد حاکم بطرف محمد بن عیسی وگفت کدام کس خبر داد ترا

باین امر محمد گفت امام زمان ما وحجت خدا برما خبر داد مرا پس حاکم گفت

کیست امام تو محمد خبر داد باسماء مقدسه ائمه علیهم السلام بهر یک بعد دیگری

تا آنکه منتهی شد بطرف صاحب الامر صلوات الله علیه وعلی آبائه واجداده

ازین معجزه زنگ عناد والحاد از سینه حق آئینه حاکم زدود پس حاکم

گفت دراز کن دست خود را که من گواهی میدهم که نیست قابل عبادت

مگر معبود بحق که مستجمع جمیع صفات کمال است وبدرستی که محمد بنده

برگزیده ورسول فرستاده اوست وبدرستیکه خلیفه وامام بلافصل بعد رسول

ربّ العالمین امیر المؤمنین علی است بعد از آن اقرار نمود به باقی ائمه
علیهم السلام تا آخر ایشان و خوب کامل شد ایمان او و حکم داد به کشتن
وزیر غدار و عذرخواهی کرد با اهل بحرین و احسان و اکرام با ایشان
نمود فاضل مجلسی فرموده و این قصه مشهور است نزد اهل بحرین و قبر محمد بن
عیسی نزد ایشان معروف است زیارت قبر او میکنند مردمان بحرین مؤلف
دام ظله میفرماید و ذکر خواهم کرد فردا ان شاء الله تعالی قصه جزیره
خضرا را **مجلس دوم روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه رمضان** فرمود فاضل
مجلسی رحمه الله در کتاب بحار الانوار که یافتم من رساله را که مشهور
بود به قصه جزیره خضرا در بحر ابیض و دوست داشتم ایراد آن را از برای

مشتمل بودن آن بر ذکر کسی که دید حضرت صاحب الزمان علیه السلام را
و از برای خبری که در او هست از غرایب و عجایب و جز این نیست که جدا
کردم از برای آن رساله بابی را از جهة اینکه نیافتم او را در اصول معتبره
و می باید که ذکر کنم او را بعینها همچنانکه یافتم او را بسم الله الرحمن الرحیم
یعنی ابتدا میکنیم بنام مقدس معبود بحق که رحمان یعنی رحم کننده است
برحمت عام در دنیا و آخرت یا عام است از برای مومنان و کافران
و رحیم است یعنی رحم کننده است برحمت خاص در آخرت یا خاص است برای
مومنان جمیع ثنا و ستایش ثابت است از برای معبودی که هدایت نمود ما را
برای معرفت خود و از برای شکری که مراوار است بر عطا نمودن ما بر دی

سنن وطریقهای دادار خلق خود محمد صلی الله علیه وآله آنکه برگزید ورا

درمیان مخلوقات خود وشکری که مراوراست برخاص نمودن ما

بمحبت حضرت علی و ائمه معصومین از ذریت واولاد آنحضرت درود

رحمت نازل کند خدا بر تمام ایشان که طیب وطاهراند از نقایص و

خبائث وسلام بفرستد بر ایشان سلام بسیار وبعد حمد وصلوة پس بتحقیق

که من در خزانه جناب امیر المومنین وسید الوصیین وحجت رب

العالمین وامام المتقین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام بخط

شیخ فاضل وعالم عامل فضل پسر یحیی پسر علی که طیبی وکوفی است مقدس

گرداند خدا روح اورا یافتم آنچه را که هیئت صورت او وجمیع حمد وسپاس ثابت

ای ۷۰۱/۱.

مراحدی اکه کامل است بجمیع جهات پرورکار عالمیان است درود

سلام نازل کند خدای برتر بر محمد و آل او و بعد حمد و صلوة پس میگوید

محتاج بلطف عفو خدای پاک و برتر فضل پسر یحیی پسر علی طیبی امامی

کوفی است عفو کند خدا از وی که بدرستی که از شیخین فاضلین عالمین عاملین

شیخ شمس الدین پسر نجیح حلی است و شیخ جلال الدین عبدالله

پسر حوام که اینهم حلی است مقدس کرداند خدا تعالی روحهای این

هر دو را و منور کرداند ضریحهای ایشان را در مشهد سردار شهدا و خامس

اصحاب کسا مولای ما و امام ما ابی عبدالله الحسین علیه الصلوة و

السلام در نصف شهر شعبان شش صد نود و نه از هجرت نبویه بر زرگی

دهنده آن که محمد است و آل او باد افضل صلواة و تمام تر تحیة شنیده

بودم حکایتی را که آنهر دو بزرگوار از شیخ صالح متقی و فاضل پرهیزگار

ذکی زین الدین علی پسر فاضل مازندرانی که مجاور بود بروضهٔ

منور جناب امیر المومنین علیه السلام در نجف اشرف بر شرف دهنده

آن باد سلام و رحمت خدا شنیده بودند وقتیکه مجتمع شدند آن

دو بزرگوار با بهم نزد صالح بر مشهد دو امام پاکیزه و طاهر که معصوم و

سعید اند بر ایشان باد سلام پسر من رای و آن شیخ صالح زین الدین

که حکایت کرده بود از برای آن دو بزرگوار اینحکایت را از خود مشاهده

کرده و دیده بود او را در بحر ابیض و جزیره خضرا اینکه گذشت من بر تو بگذارند

شوق

شوق بطرف دیدن او و سوال کردم میسر شدن ملاقات و را و شنیدن
اینخبر از وی بهیجان او و اسقاط راه بیان و قصد کردم بر رفتن بطرف سر من
رای از برای مجتمع شدن با وی پس اتفاق شد که شیخ زین الدین
پسر علی فاضل مازندرانی رفته بود از سر من رای بطرف حله در اوایل
شهر شوال در سنه مذکوره تا که برود بر عادت خود و اقامت کند در مشهد
نجف بر شرف دهنده آن باد سلام پس هر گاه شنیدم داخل شدن
او را در حله و بودم من در آن روز در حله بدرستیکه انتظار میکردم آمدن
او را پس ناگهان من در اینحال بودم که پیش آمد در حالیکه سوار بود
اراده داشت خانه صاحب بزرگی و شرف و صاحب نسب رفیع و حسب منیع

سید فخر الدین حسن پسر علی که موسوی مازندرانی است که بمحلهٔ جهانی
فرود آمده بود در از کند حقتعالی لقای او را و نبودم من تا این وقت
که بشناسم شیخ صالح مذکور را ولکن خلجان میکرد در خاطر من که
این سوار همون شیخ است پس هرگاه غایب شد از چشم من تبعیت او
کردم تا بخانهٔ سید فخر الدین مذکور پس وقتی که رسیدم بطرف دروازه
آن خانه دیدم سید فخر الدین را ایستاده بر در خانهٔ خود خوشحال چونکه
مرا متوجه دید پیش روی من بخندید و شناخت آمدن مرا پس منشرح و منبسط
شد دل من بفرح و سرور و قدرت نداشتم نفس خود را بر صبر نمودن
بر دخل شدن نزد شیخ در غیر آن وقت پس همراه سید فخر الدین داخل

خانه شدم پس بر شیخ سوال کردم و هر دو دست او را بوسیدم پس
سوال کرد شیخ از سید حال مرا سید از و گفت همون شیخ فضل پسر
شیخ یحیی الطیبی است دوست شما پس خواست و ایستاد و نشانید مرا
در مقام نشست خود و وسعت داد بما جا را و سوال کرد از حال پدر
من و برادر من شیخ صلاح الدین از جهت آنکه او از سابق با این
هر دو آشنا بود و من در ان اوقات حاضر نبودم بلکه بودم در
بلده واسطه که شغل میداشتم در طلب علم نزد شیخ عالم شیخ ابی
اسحق ابراهیم پسر محمد واسطی امامی بپوشاناد او را حق سبحانه و تعالی
برحمت خود و محشور کند او را در زمره ائمه او علیهم السلام پس کلام کردم

با شیخ صالح مذکور بخشش کند حق تعالی مومنین را بدراز می
زنده کانی او پس دیدم در کلام امارات وعلامات که دلالت میکردند
بر فضل او در اکثر علوم از فقه وحدیث واقسام وعلوم عربیه وطلب نمودم
از و شرح وبیان آنچه حدیث کرده بودند او را دو مرد فاضل عالم عامل
شیخ شمس الدین وشیخ جلال الدین که حلی اند و سابق مذکور شدند
عفو کند خدا تعالی از ان هر دو پس بیان نمود شیخ صالح برای من
آن قصه را از اول تا آخر رو بروی سید جلیل سید فخر الدین
مهمان حله صاحب خانه وحضور جماعتی از علمای حله واطراف که
آمده بودند برای زیارت شیخ مذکور خدا توفیق دهد او را و بود اینجا

در روز یازدهم از شهر شوال سنه شصد و نود و نه و این صورت حبر است
که شنیده ام او را از لفظ و عبارت او طول الله حق تعالی زنده کانی او را
و کم است که واقع شده باشد تغیر و تبدل در الفاظیکه نقل کرده ام آنها را
از لفظ او و لیکن معانی یکی است گفت شیخ صالح نگهدارد او را خدا تعالی
که بودم من مقیم در دمشق شام از چند سال نزد شیخ فاضل شیخ عبدالرحیم حنفی
توفیق دهاد او را خدا تعالی برای هدایت مشغول بتحصیل علم بودم در اصول
و علوم عربیه و نزد شیخ زین الدین علی مغربی اندلسی المالکی در علم قرائة
از جهة اینکه بود شیخ زین الدین عالم فاضل عارف بهفت قرائت
و صاحب فت در اکثر علوم از صرف و نحو و منطق و معانی و بیان

و صوفی با خوش طبع و نه بود نزد او معاندت و عداوت در بحث و
نه در مذاهب خوبی ذات او و نوعی که اگر ذکر شیعه در میان می آمد بر آن
بسبب صح
طعن و تشنیع میکفت علماء امامیه چنین کفته اند بخلاف مدرسین که
آنها میکفتند نزد ذکر شیعه که علماء فرقه رافضیه کفته اند پس بسبب همین
نرمی طبع و خوبی ذات اختصاص کردم باو و ترک کردم آمد و رفت را
بطرف غیر او پس اقامت کردم بدینحال پاره از زمان را که میخواندم
براو در علوم مذکوره پس اتفاق شد که شیخ زین الدین عزم سفر کرد از
دمشق شام باراده شهرهای مصر و بسبب کثرت محبت که من با او بود
دشوار شد بر من مفارقت او و شیخ هم با من همچنین بود پس منجر شد امر بطرف

ایکه

اینکه شیخ هدایت کند خدا اورا بتصمیم عزم کرد بطرف مصر بهمراهی من و بود
نزد شیخ جماعتی از غربا لوطنان مثل من که میخواندند از وی پس همراهی
کردند اکثر آنها و من رفتم در همراهی او تا اینکه رسیدیم بشهری را از بلاد مصر که
مشهور بود بمحاظره و او از تمام شهرهای مصر کلانتر بود پس اقامت نمود
شیخ در مسجد از هر که تا مدتی درس میداد و شنیدند فضلاء مصر آمدن او را
پس وارد شدند تمام شان برای دیدن او و برای نفع گرفتن از علوم
او و اقامت کرد شیخ در قاهره مصر بمدت نه ماه و ما هم همراه او بودیم بر
خوشحالی و خوبی ناگهان قافله وارد شد از اندلس و همراه شخصی از آن
قافله خطی بود از جانب پدر شیخ ما که فاضل مذکور است مطلع کرده بود

شیخ دران خط مرض شدیدی که لاحق شده بود بابو و بانیکه آرزو دارد ملاقات

شیخ را قبل موت خود و ترغیب نموده بود شیخ را دران خط بر تعجیل و عدم

تاخیر در رفتن پس غمگین شد از دیدن خط پدر خود و گریست و تصمیم عزم

نمود بسفر بطرف جزیرهٔ اندلس و بعض تلامذه هم عزم همراهی او کردند و از جمله

آنها من هم بودم از برای اینکه شیخ هدایت کند اورا خدا مرا البته امید داشت دوست صه

و خوبی میکرد بمن در سفر همراه او پس مسافرت کردم بطرف اندلس

در همراهی او وقتی که رسیدیم بطرف اول قریه از جزیره اندلس لاحق

شد بمن تب شدیدی که باز داشت مرا از حرکت هر گاه دید مرا شیخ بدین

حالت ملول شد و گریست و گفت دشوار است بر من مفارقت تو

پس شیخ

پس شیخ خطیب آن قریه را که رسیده بودیم ما بطرف او ده درهم عطا کرد
امر کرد او را که نگاه دارد مرا تا که بشود من یکی از دو امر یعنی صحت یا موت
و اگر ببخشد حق تعالی صحت و عافیت را از پس او بروم بطرف شهر او
این عهد کرد برای من شیخ توفیق دهد خدا نور هدایت را با او بطرف
راه حق و راست بعد از آن رفت بسوی شهر اندیس و مسافت راه از
کناره دریا تا شهر شیخ نجر و ز بود پس باقی ماندم در آن قریه سه روز که استطاعت
نداشتم حرکت را از جهت شدت خیری که رسیده بود من از تب پس در آخر
روز رسیدم تب از من مفارقت کرد و بیرون آمدم مسکن دیدم در کوچهای آن
قریه پس دیدم قافله ها را که در رسیدند از کوهها قریب از کنار دریا که

می آوردند پشم و روغن و اسبابهای دیگر را پس سؤال کردم از حال

ایشان شخصی گفت که ایشان می آیند از سمتی که قریب است از زمین

بربر و آن قریه ایست از جزایر رافیسان وقتی که شنیدم این امید

داشتم بسوی آنها و کشید مرا برانگیخته کننده شوق بطرف آنجا

پس شخصی گفت بمن بدرستیکه زمین آنها مسافت بیست و پنج

روزه است از آنجا دو روز بغیر عمارت و آبادی و بدون آب است

و بعد از آن قریه ها متصل اند پس کرایه گرفتم همراه آن قافله ها از مردی

خری را بمبلغ سه درهم از برای قطع آن مسافت دو روزه که در آن آبادی

نبود پس هرگاه قطع کردیم همراه شان این مسافت را رسیدیم بزمین

بربر که

شان که آباد بود رفتم پیاده پا و بر کشتیم باختیار خود از قریه بطرف قریه
دیگر تا آنکه رسیدم بطرف اول آن مکانها پس شخصی بمن گفت
بتحقیق تا قی مانده است درمیان تو و درمیان جزیره رافضیان
مسافت سه روز پس گذشتم از آنجا و تاخیر نکردم تا آنکه بعد قطع مسافت
رسیدم بجزیره که چهار دیوار داشت و بود از برای جزیره برجهای محکم
و بلند و آن جزیره مع قلعهای وبر کنار دریا واقع بود پس داخل
شدم از دروازه بزرگی که میگفتند اورا دروازه بربر پس گردیدم در
کوچهای او که سوال و استفسار میکردم از مسجد شهر تا آنکه راه یافتم بر او
و داخل شدم بطرف مسجد پس دیدم آن مسجد را جامع کلان باعظمت

کناره دریا از جانب غربی شهر پس نشستم در گوشه مسجد تا استراحت کنم ناگهان

موذن اذان میگفت از برای نماز ظهر و ندا کرد به حیّ علی خیر العمل

یعنی بشتابید بر بهترین عمل و هرگاه موذن از اذان فارغ شد دعا

کرد بتعجیل فرج و سرور و ازاله غم از برای امام صاحب الزمان علیه

السلام پس مرا گریه گرفت پس داخل شد جماعتی بعد جماعتی مسجد و

شروع نمودند در وضو بر چشمه از آب زیر درختی در جانب شرقی

از مسجد و من نظر میکردم بسوی ایشان بفرح و سرور هرگاه دیدم وضوء

ایشان بطریق منقول از ایمه هدی علیهم السّلام پس وقتی که فارغ

شدند از وضوء خود ناگهان مردی از ایشان بیرون آمد که خوب صورت

و پاکیزه

و با سکینه و وقار بود پس پیش رفت بسوی محراب مسجد و اقامت نماز
گفت و درست شدند صفها و دیدم آنمرد را که با این صفوف نماز را
بجا آورد و در انحالیکه او پیش نماز و اینها مقتدی و ماموم بودند
نماز کامل با ارکان او بطریقی که منقول است از ایمه ما علیهم السلام
بر وجه پسندیده نماز فرض و نفل و همچنین تعقیب و تسبیح و از شدت
آنچه رسیده بود بمن از سستی و کلال سفر و تعب و مشقت در راه ممکن نشد
مرا اینکه با ایشان نماز ظهر بگذارم پس هرگاه ایشان فارغ ایشان فارغ
شدند از نماز و مرا دیدند ناخوش شدند بر اقتدا نکردن من با ایشان
پس متوجه شدند بطرف من جمیع آنها و سوال کردند از حال من

ازانکه برکدام طریق نماز میکذارم وازانکه چیست مذهب من پس بیان

کردم بر آیشان حال خودرا وانکه اصل من عراقی است ولیکن مذهب

من پس بدرستی که مردی ام مسلمان ومیکویم اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ

اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَاشَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ

وَرَسُوْلُهُ اَرْسَلَهُ بِالْهُدٰى وَدِيْنِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّيْنِ

كُلِّهَا وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ یعنی کواهی میدهم انیکه نیست معبود

بحق مکر خدای مستجمع جمیع صفات کمال درحالیکه واحدست ونیست

کسی شریک اوو شهادت میدهم اینراکه تحقیق محمد صلعم بندهٔ خداست

ورسول وکه فرستاده است اورا خدا تعالی بهدایت ودین حق

تا آنکه

تا اینکه ظاهر نماید همین دین حق را بر دیگر ملتها تمام آنها اگرچه کراهت
نمایند کفار پس گفت آن جماعت که نزدیک ما نفع منیکند ترا این دو شهادت
که تو قایل آن هستی مگر برای باز داشتن از ریختن خون خود در دنیا
از برای چه میگوئی شهادت دیگر را تا داخل بهشت شوی بغیر حساب پس
من گفتم بایشان که آن کدام شهادت است هدایت کنید مرا بسوی
آن رحم کند خدا تعالی بر شما پس گفت بمن امام آن قوم که شهادت
سیوم این است که گواهی تو بدرستیکه امیر مومنان و سردار دین و
بسوی بهشت کشنده مردمانیکه روها و اعضای وضوی شان روشن
اند از نور آن علی ابن ابیطالب و یازده امامان از اولاد آنحضرت

که وصی رسول محمد او جانشین آنحضرت اند بعد او بلا فاصله بدرستیکه واجب
گردانیده است خدای بزرگ و برتر طاعت ایشان را علیهم السلام بر
بنده های خود و گردانیده است او تعالی ایشان را صاحب امر و
نهی خود و حجت بر خلق خود در زمین خود و امان برای خلایق زیرا
اینکه بتحقیق رسید گو اهین یعنی محمد رسول رب العالمین خبر داد ما را
از خدای تعالی از روی ظن هر از ندائی که خدای عزوجل کرد آمد برای
او علیه السلام در شبی که بمعراج تشریف برده بود بطرف هفت
آسمان و بتحقیق که شد در مرتبه قرب از بس نزدیک از خود مقدار دو کمان
یا از آن هم کمتر و نام هر یک را برای آنحضرت گرفت یک یک بعد دیگری

در یاب

درود نازل کند خدا بر آنحضرت و بر ایشان تمام پس هر گاه شنیدم هیچ
گفتگوی آن جماعت را شکر خدا بعمل آوردم و مرا سرور کامل تر شد و از این شد
از من تعب راه رفتن و آگاه کردانیدم آن گروه را از بودن خود بر مذهب
ایشان پس متوجه شدند بسوی من بشفقت و معین کردند برای من
مکانی از گوشهای مسجد و همیشه بودند آنها که نگاه میداشتند مرا بعزت و
اکرام در مدت اقامت من نزد شان و نبود شخصی از مسجد آنها که مفارقت
میکرد مرا در شب و نه در روز پس سؤال کردم شخصی را از طعام اهل شهر او
که از کجا می آید طعام بطرف ایشان پس بدرستیکه من نمی بینم از برای
ایشان زمینی را که زراعت کرده شده باشد پس شخصی از گفت می آید از طرف

اهل شهر غله از جزیرهٔ خضرا از بحر ابیض از جزیره های اولاد امام صاحب الامر
علیه السلام پس گفتم برای چند بار می آید بشما غله شما در سال یک مرتبه پس گفت
دو مرتبه بدرستیکه آمده است یک مرتبه و مرتبهٔ دیگر او باقی است گفتم چه قدر مدت
باقی است گفت چهار ماه پس متاثر و ملول شدم بسبب طول مدت و ماندم
مقدار چهل روز که دعا میکردم شب و روز برای زود آمدن غله و من
نزد شان در نهایت اعزاز و اکرام بودم پس در آخر روز از روز چهلم تنگ
شد سینه من بسبب طول مدت پس خارج شدم بسوی کناره دریا که نظر
میکردم جانب مغرب را آنجانب که گفته بودند اهل آن شهر که غله شان
از آنجانب می آید پس دیدم جسمی و صورتی را از دور که حرکت میکند پس

سوال

سوال کردم ازان صورت اهل شهر را و گفتم با نشیان آیا می باشد درین
دریا پرنده سفید پس گفتند بمن نه آیا ملاحظه کردی خبری را گفتم بلی پس
خوش شدند و گفتند این کشتی ها اند که می آیند بسوی ما در هر سال از
شهر اولاد امام علیه السلام پس نگذشته بود درینجا جز یکروز یا قلیلی تا آنکه
پیش آمدند این کشتی ها و بنا بر قول اهل آن شهر آمدن آن ها در غیر وقت
مقرر بوده پس پیش آمد کشتی بزرگی و تابع وی پس و بود دیگر و دیگر تا آنکه
هفت تمام شدند پس فرود آمد از ان کشتی بزرگ شیخی میانه قامت
خوبصورت خوش پوشاک و خوش هیأت و داخل مسجد شد پس وضو
نمود وضوی کامل بر وجهی که منقول است از ائمه هدی علیهم السلام و نماز ظهر

وعصر را نخواندیم بهر گاه فارغ شد از نماز خود التفات نمود بطرف من

سلام کنان بر من پس جواب سلام دادم گفت نام تو چیست و گمان میکنم

بدرستی که نام تو علی است گفتم راست گفتی پس با من کلام کرد با انس و محبت

مثل کلام کردن کسی که بشناسد مرا پس گفت چیست نام پدر تو شاید که

او فاضل باشد گفتم بلی و نبودم من که شک کنم در اینکه آن مرد پیر پدر بشبیکه

بود در صحبت ما از دمشق شام بطرف مصر پس گفتم ای شیخ بچه چیز

مشق

شناساهستی بمن و پدر من آیا بودی همراه ما وقتیکه سفر کردیم ما از د

بطرف مصر گفت نه گفتم و نه وقت سفر از مصر بطرف اندلس پس گفت نه

قسم بمولای من صاحب العصر گفتم پس از کجا میدانی نام مرا و نام پدر مرا

گفت بسیکه

گفت پدر تست که گذشت بسوی من حال تو و اصل تو و معرفت نام تو و جسم تو

و هیئت تو و نام پدر تو خدا رحمت کند او را و من ترا همراه خود خواهم

برد بطرف جزیره خضرا بخوش شدم بسبب این از جهة اینکه مذکور

شدم در حالی که برای من نزد شان نامی هست و بود عادت آن پیر

که او قیام میکرد مگر سه روز پس این مرتبه اقامت کرد هفت روز در رسیدن

غله را بطرف اصحاب آن غله که برای ایشان مقرر بود پس هرگاه گرفت از

مردمان خطوط رسید غله مقرری عزم سفر کرد و مرا نیز همراه خود سوار نمود

و میرفتیم در دریا پس هرگاه روز شانزدهم شد از رفتن ما در دریا دیدم

آب سفید و این جزیره خضرا او این آب مدور بود گرد جزیره مثل دیوار

شهرپناه از هر جهت که آمدم آن آب را دیدم بحکمت خداتعالی که سوارهای
دشمنان ما وقتی که داخل آب شدند غرق گردیدند اگرچه محکم و استوار
بودند ببرکت مولای ما و امام ما صاحب العصر علیه السلام پس استعمال کردم
آن آب را و نوشیدم از وی پس ما کمان آن آب مثل آب فرات بود
بعد از آن بدرستیکه ما هرگاه قطع نمودیم آن آب سفید را رسیدیم بطرف
جزیره خضرا همیشه آباد باشند اهل و بعد از آن فرود آمدیم از آن
کشتی بزرگ بجزیره و داخل شهر شدیم پس دیدم او را محکم بقلعها و برجها و
هفت دیوار و واقع بر کناره دریا صاحب نهرها و درختها اند که مشتمل
بودند بر انواع فواکه و اقسام اثمار و در آن جزیره بازارهای بسیار

جزیره

و حمامهای بسیار بودند

وحمامهای متعدد بودند واکثر عمارات او بسنگ سفید شفاف بود واهل
شهر در خوبی پوشاک و هیئت بودند پس گشاده شد دل من از سرور برای
آنچه دیدم او را لعبد ازان بردم رفیق من که محمد نام داشت بعد استراحت
نمودن ما در مکان او بطرف مسجد معظم پس دیدم در او جماعت کثیرا و در
وسط شان شخصی نشسته است که بر او بزرگی و سکینه و وقار آنقدر است که
قدرت ندارم که وصف آن کنم و مردم او را خطاب میکنند بسید شمس الدین
محمد عالم و میخوانند بر قرآن و فقه و اقسام عربیت و اصول دین و فقهی که
بر وی میخوانند از صاحب الزمان علیه السلام است مسئله مسئله و قضیه قضیه
و حکم حکم پس هرگاه روبروی او شدم تعظیم من کرد و قریب بخود نشانید و

سوال کرد مرا از کتب من در راه و ظاهر نمود اینکه رسید باو تمام حال من و
بدرستیکه شیخ محمد رفیق من که مرا همراه خود آورد بحکم سید شمس الدین عالم
بود طول و عرض خدا زنده کانی او را العبد از ان امر کرد برای من بجای بودن
جائی علیحده و تنها در گوشه از گوشهای مسجد و گفت برای من این جا
باشد برای تو وقتی که اراده کنی خلوت و راحت را پس ایستادم و رفتم با ان
موضع و استراحت کردم تا وقت عصر پس ناگهان دیدم شخصی را که بر
من موکل است و بدرستی که آمد بطرف من و گفت جدا مشو از جای
خود تا اینکه بیاید نزد تو سید و اصحاب او برای خوردن غذای شب من
قبول کردم پس نشسته بودم مگر زمانی قلیل که ناگهان سید خدا سلامت دارد

بعد فراغ ما

او را آمد و همراه او اصحاب او بودند پس نشستند و دسترخوان دراز شد پس
غذا تناول نمودیم و ایستاده شدیم و رفتیم بسوی مسجد همراه سید برای نماز
مغرب و عشا پس هرگاه فارغ شدیم از هر دو نماز سید بطرف مکان خود
تشریف برد و باز گشتم من بطرف جای خود و اقامت کردم بر اینحالت
تا هجده روز و بودیم ما در صحبت او دراز کند خدا بقای او را پس اول جمعه که
نماز جمعه گذاردم همراه شان دیدم سید سلمه الله را که خواند نماز جمعه را دو رکعت
فریضه واجبی پس هرگاه نماز تمام شد گفتم ای سید من خواندید نماز جمعه را
دو رکعت فریضه واجب گفت بلی زیرا اینکه شرایط او که معلوم و مشهوراند
بدرستی که موجود اند پس واجب شد گفتم در دل خود شاید که امام علیه السلام موجود

باشد یعنی از راه اعجاز بعد از ان در وقت دیگر سوال کردم از سید خلوت

آیا امام علیه السلام موجود بود گفت نه ولکن من نایب خاص امام با مری که

صادر شد از انحضرت پس گفتم ای سید من آیا تو دیدی امام علیه السلام

را گفت نه ولکن حدیث کرد بمن پدر من رحمت کند او را خدا که او

شنیده است کلام حضرت را و ندیده جسم مبارک را و بدرستیکه جد من

شنیده بود کلام حضرت را و دیده بود جسم شریف حضرت را پس گفتم

باو از برا چه ای سید من مخصوص شد بانتشرف زیارت بدون سوای

دیگری پس گفت بمن ای برادر حق سبحانه و تعالی عطا کند فضل و بزرگی

را هر که میخواهد از بنده گان خود و این امر برای حکمت کامله و بزرگی عالیه و رفعت

است

است همچنانکه بدرستیکه الله تعالی مخصوص خود کرد از بنده گان خود انبیا و
رسولان و اوصیا برگزیده گان را و گردانید ایشان را علامتها بر خلق
خود و حجتها بر مخلوقات خود و وسیله در میان آنها و در میان خود
و این آیت تلاوت فرمودند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی
عن بینة حاصل معنیش آنکه تا هلاک شود هر که هلاک شود بحجت و زنده ماند
هر که زنده ماند بحجت و خالی نمی باشد زمین خدا بغیر حجت بر بنده گان
او از برای لطف الهی و تعالی با ایشان یعنی از برای امر که سبب او قریب شوند بنده گان
بطاعت معبود خود و بعید شوند از معصیت و نافرمانی و آن امر ارسال
رسل و تعیین اوصیای آنهاست و ضرور است از برای حجت یعنی انبیا

واوصیای آنها از شتاب و نده که برساند پیغام را از جانب آن حجت

بعد از آن سید گرفت دست مرا و برد بطرف بیرون شهر و سیر رفت با من

بسوی باغها پس دیدم در آن باغها نهرهای جاری و باغهای بسیار که

مشتمل بودند بر انواع فواکه بسیار خوب و شیرین از انار و انگور و امرود

و غیر اینها که ندیده او را در عراقین یعنی کوفه و بصره و نه در بلاد شام تمام بودم

آنها پس هنوز سیر رفتیم از باغی بدیگری که گذر نمود بما مردی با حسن و

جمال پوشیده بود دو پیراهن از صوف سفید پس هرگاه قریب شد از ما

سلام کرد بر ما و بازگشت و تعجب نمودم از هیئت او پس گفتم برای سید

سلامت دارد او را خدا از این مرد گفت من آیا می بینی این کوه بلند را

کوه بلند

گفتم بلی گفت بدرستیکه در وسط او هر آئینه مکان خوبی هست و در او چشمهٔ

جاری است زیر درخت با شاخهای کثیر و نزد او قبه هست بنا کرده

شده نخجت و بدرستیکه این مرد با رفیق او و هر دو خادم آن قبه هستند و من

میروم بانجا در هر صبح جمعه و زیارت میکنیم در انجا امام علیه السلام را و دو

رکعت نماز میکذارم و می یابم در انجا یک ورقی که نوشته می باشد در او

آنچه محتاج میشوم باو از معاملات در میان مومنین پس خبر بکه مشتمل باشد

او را آن ورق باو عمل مینمایم و سزاوار است برای تو که بروی تا آنجا و

زیارت کنی امام علیه السلام را از قبه پس رفتم بطرف کوه دیدم آن قبه را

موافق آنچه بیان کرده بود بما سید سلمه الله و یافتم انجا دو خادم را پس

وسعت وفراخی دادمرا خادمیکه گذشته بود بر ما ومنع نمود مرا خادم دیگر

پس آن خادم بان خادم دیگر گفت منع مکن اینرا پس بدرستیکه من

دیده ام این را در صحبت سید شمس الدین عالم پس چون این را شنید

متوجه شد بطرف من وفی وسعت داد مرا پس هر دو خادم با من سخن

گفتند و آوردند نان و انگور را پس خوردم و نوشیدم از آب آن چشمه

که بود نزد آن قبه و وضو کردم و دو رکعت نماز خواندم و سوال کردم از دو

خادم ما نیز از زیارت امام علیه السلام پس گفتند که زیارت غیر ممکن

است و نیست مارا اجازت حضرت در خبر نمودن کسی پس طلب دعا

کردم از آن هر دو پس دعا کردند برای من و برگردیدم از نزد آنها و فرود

آمدم از آن کوه تا اینکه رسیدم بشهر پس هرگاه رسیدم بشهر رفتم بر
دولتسرای سید شمس الدّین عالم کسی گفت بمن که او رفته است
پی حاجتی پس رفتم بطرف خانهٔ شیخ محمّد آنکه آمده بودم همراه او در کشتی
پس ملاقات کردم با او و نقل کردم نزد او از رفتن خود بطرف آن
کوه و ملاقات نمودن با دو خادمان و منع نمودن آن خادم مرا
پس گفت بمن شیخ محمّد که نیست برای کسی رخصت در رفتن با آن
مکان سوای سید شمس الدّین و امثال او و برای همین منع کرد ترا
آن خادم دیگر پس سؤال کردم از شیخ محمّد احوال سید شمس الدّین را همیشه
دار و خدا بزرگی او را پس گفت بدرستیکه او از اولاد اولاد امام علیه

السّلام است و تحقیق در میان او و در میان امام علیه السّلام پنج پشت

است و پدر شیخ که او نائب خاص حضرت است از امریکه صادر شده از

آنحضرت علیه السّلام گفت شیخ صالح زین الدّین علی پسر فاضل مازندرانی

مجاور نجف اشرف بر بزرگی دهنده او باد سلام و اجازت خواستم

از سید شمس الدین دراز کند خدا تعالی زنده گانی او را در نقل نمودن

از مسایل که محتاج میشویم بطرف آنحضرت و در قرائت قران مجید و

مقابله مواضع مشکله از علوم دینیه و غیر آن پس قبول نمود و گفت

سید و قتیکه ضرور شد ترا از این امور پس شروع کن او را بخواندن قرآن

پس میخواندم و هر گاه خواندم چیزی را از قران که در و اختلاف بود در

میان قرا

درمیان قرا مستقیم باشان که قرات حمزه چنین است و قرات کسائی
چنین و قرات عاصم چنین و قرات ابوعمرو ابن کثیر چنین پس سید سلام الله
گفت نامی شناسیم این گروه را و خبر این نیست که قرآن بر هفت حرف
نازل شد قبل از هجرت رسول صلعم از مکه معظمه بسمت مدینه منوره و بعد از
هجرت چون رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم از حج آخر فارغ شدند روح
الامین حضرت جبرئیل ع بر جناب رسالت مآب م نزول اجلال فرمود
که یا محمد تلاوت غرهای رو بروی من قرآن را تا عرض کنم بر تو ابتدا
وانتها و شان نزول سوره های قرآنی را پس جمع شدند نزد نبی
جناب علی بن ابیطالب را و فرزندان آنحضرت جناب امام حسن و جناب

امام حسین علیهما السلام و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و حذیفه بن
یمان و جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت
و جماعت دیگر از صحابه خوشنود خدا از برگزیدگان آنها پس حضرت
رسول مقبول تلاوت فرمود و فرقان حمید و قرآن مجید را از اول تا آخر
هر گاه نوبت تلاوت بموضع اختلاف میرسید جبرئیل پیش حضرت بیان
می نمود و حضرت امیر المومنین آن بیان جبرئیل را بر پاره از پوست
نوشتند پس همگی قرائت حضرت امیر المومنین و وصی رسول رب
العالمین است پس گفتم بخدمت او که ای سید من بعض آیات قرآنی را
می بینم که از ما قبل و از ما بعد خود ربطی و نسبتی ندارند پس شاید که فهم قاصر

مر

من با دراک حقیقت اینحال برسید سید جواب داد که بلی امر چنان است
که گمان داری سببش اینست که هرگاه سردار مردمان پیغمبر آخر الزمان محمد
بن عبد الله صلی الله علیه و آله از جهان فانی بعالم جاودانی رحلت
مسافرت بربست آنچه کردند و بنیان قریش که عبارت از خلیفه اول
و ثانی است اقدام بغضب کردن خلافت ظاهری که حق امیر المؤمنین علیه السلام
بود و وصی حضرت رسول مقبول زوج بتول تمام کلام مجید و فرقان حمید را فراهم
آورده و در جامه نهاده پیش ایشان آورد وقتیکه ایشان اندرون مسجد
قیام پذیر بودند پس فرمود که این کتاب خداست مرا رسول خدا فرموده
بود که این کتاب را پیش شما آرم و بر شما ظاهر کنم تا روبروی خداوند

جلیل در روز قیام قیامت بر شما حجتی باشد فرعون و نمرود این است

که عبارت از ابوبکر و عمر اند لب بجواب نامعقول کشادند و گفتند که ما را بابن

قرآن شما حاجتی نیست حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند مرا حبیب

من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بود باین قول تو که ما را

باین قرآن تو حاجت نیست ولیکن میخواستم که حجت بر شما قیام ورزد

پس حضرت از آنجا بدولتسرای خود مراجعت فرمودند و کلمات چند بجناب

اقدس الهی از زبان فیض ترجمان در راه مناجات میفرمودند

که ترجمهٔ آن اینست نیست معبود بحق مگر ذات تو در حالی که نیست شریک در

انبازی در ذات و صفات تو بار الها گواه باش برای من بر ایشان روزیکه

تو نیست کسی رادی توان کرد آنچه را که در علم تو گذشت و طاقت کسی نیست که مقتضای حکمت ترا مانع

خدای دیگر

خلائق پیش تو حاضر آیند با نامهٔ اعمال بنده کان بر تو عرض کرده شوند

یعنی در روز قیامت پس ابن ابی قحافه یعنی ابو بکر بمسلمانان آواز داد

و گفت که از آیت و سوره قرآن نزد هر کسکه از شما موجود شد باد درین مجلس

حاضر آرد بموجب طلب او ابو عبیده بن الجراح و عثمان و سعد ابن

ابی وقاص و معویه بن ابی سفیان و عبد الرحمان بن عوف و طلحه

بن عبد الله و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت و یک جماعت

مسلمین هر قدر که داشتند آوردند و با هم آن قران را جمع کردند و

عیب ها و بدیها که از ایشان بعد وفات حضرت سید المرسلین صلی

الله علیه و آله بصدور پیوسته بودند حذف کردند پس اینکه می بینی

آیات او را غیر مرتب ہا ہمین است سبب او و آن قرآن که جناب امیر المومنین
علیه السلام بخط مبارک خود جمع فرموده بودند نزد حضرت صاحب
الزمان ع محفوظ است و در ان همه خبر قلیل و کثیر حتی که دیت خراشیدن
جلد کسی موجود است ولیکن این قرآن که مردمان جمع کردند پس شکی
نیست در صحت او و نه در انکه این کلام خداست ہا ہمچنین صادر شد
از صاحب الامر علیه السلام گفت شیخ فاضل که اسم او علی است و پسر
فاضل است که از سید شمس الدین نگاه دارد او را خدا زیاده از نود مسایل نقل
کردم و آن ہا همگی مسایل او در یکجلد جمع کرده نزد خود نگاه داشتم و نام او
قواعد شمسیه گذاشتم اگاه بنکنیم بر ان مسایل مگر جمعی از مومنان با خلاص را

و غیر ذلک

وعنقریب است تو هم ببینی او را پس هرگاه جمعه ثانی که اوسط جمعه های ماه
بود بهم رسید و ما از نماز فارغ شدیم و سید سلمه الله در مجلسی برای افاده
مومنین قرار داده بود نشست که ناگاه آواز غلغله از بیرون مسجد بگوشم
رسید سوال کردم از سید از کیفیت آن آواز که شنیده بودم گفت من که
در هر جمعه از وسط هر شهری جماعتی از لشکر ما سوار میشوند و منتظر ظهور
موفور السرور حضرت صاحب الامر علیه السلام میباشند من برای دیدن آن
جماعه از سید رخصت طلبیدم اجازت داد بیرون آمدم و دیدم که جماعت
کثیره به تسبیح خدا و تحمید و تهلیل حق جل و علا شانه اشتغال دارند
و دعا میکنند برای ظهور امامی که قایم است بامر حق تعالی النصیحت کننده

خلق است دین خدا را محمد پسر حسن آن قایم که لقبش مهدی است
خلف صالح صاحب الزمان علیه السلام چون بازگشتم بسوی مسجد سید سلمه الله
گفت که دیدی لشکر را گفتم بلی گفت آیا شمار کردی مردان ایشان را
گفتم نه گفت سیصد عدد ایشان سیصد ناصر اند و سیزده ناصر از ایشان
باقی مانده اند و خدا بمقتضای مشیت خود برای دوست و مددگار خود
سروری بخشد بدرستیکه خدا بسیار سخی و کریم است گفتم ای سید من در
کدام وقت ظهور خواهد فرمود گفت ای برادر من خدا میداند و علم آن
نزد او است و هر امر متعلق بمشیت او سبحانه و تعالی است تا اینکه بسا است
که امام علیه السلام نمی شناسد اینرا بلکه برای او علامات و نشانه هاست

که دلالت میکنند بر خروج و از آنجمله است گفتگوی ذوالفقار بانیطور
که بیرون آید از غلاف خود و بزبان عربی ظاهر کند باین کلام که برخیز
ای دوست خدا بر اسم خدا و دشمنان خدا را از من بقتل رسان و
از آن علامات آمدن سه آواز است که جمیع مردمان بشنوند آواز اول
آنکه ای گروه مومنین قیامت قریب شد آواز دوم آنکه آگاه باشید که
لعنت خداست بر دشمنان ظالمان اولاد محمد آواز سیم آواز جسمیکه
ظاهر شود پس دیده شود در کرن شعاع آفتاب و بگوید بدرستیکه خدایتعالی مبعوث
گردانید حضرت صاحب الامر محمد فرزند حسن عسکری صلوات الله علیهما
السلام را پس بشنوید امر او را و اطاعت او کنید گفتم ای سید من بدرستیکه

از بزرگان ما احادیث چند وارد شده که مروی اند از حضرت صاحب
الامر علیه السلام که بدرستی که فرمود حضرت علیه السلام وقتی که امر کرده شد
از جانب پروردگار بغیبت کبری که هرگاه بعد غیبت من دعوی رویت
من کند پس آن شخص دروغ گفت پس چگونه باشد در شما آنکس که ببیند
حضرت علیه السلام را گفت سید که راست است بدرستیکه آنحضرت
نفرموده است اینحدیث را مگر در اینزمان بسبب کثرت اعدای او از اهلبیت
و غیر ایشان از کشتن و ظالمان بنی عباس حتی که شیعیان
منع می کنند بعض ایشان بعض دیگر را از حدیث نمودن ذکر حضرت
و در این زمان که مدت دراز شد و اعدای دین از ظهور حضرت مایوس

رشد

شدند و شهرهای ما درست از ایشان و از ظلم و رنج دیدن از ایشان
و ببرکت او علیه السلام قادر نمی شود کسی از اعدا بر سیدن بسوی ما
گفتم که ای سید من علمای شیعه حدیثی را از امام علیه السلام روایت
کرده اند که فرمود امام علیه السلام که حضرت مباح کرد خمس برای شیعیان
پس آیا روایت کرده اند ایشان از آنحضرت گفت سید که بلی بدرستیکه
آنحضرت علیه السلام رخصت داد و مباح فرمود خمس را برای شیعیان
از فرزندان علی و فرمود که بر شیعهٔ ما حلال است خمس گفتم که آیا رخصت
برای شیعه بواسطهٔ خریدن کنیزان و غلامان از قیدیان مخالفان
برای اینکه بدرستیکه فرمود آنحضرت علیه السلام که معامله کنید با ایشان

که معامله کردند بان شیعی صح

بان شی فقهای خود را و اینها دو مسئله زاید اند بران مسایل که بیان کردم ترا

و گفت سید الله بدرستی که آنحضرت خروج میکند از مکه در میان

رکن و مقام در سال وتر یعنی طاق پس باید که امیدوار باشند مومنان

پس گفتم ای سید من دوست میدارم قرب شما را تا اینکه خدا الظهور

موفور السرور آنحضرت علیه السلام امر میفرماید پس گفت بمن که بدان

ای برادر پس می آرم بسوی تو کلامیکه باز کردانند ترا بسمت وطن تو

و ممکن نیست مراوده ترا مخالفت او برای اینکه تو صاحب عیال هستی

و از ایشان غایب باندی تا مدت دراز و جایز نیست برای تو تخلف

از آنها زیاده از این مدت پس متاثر شدم و گریستم ازین گفتگو و گفتم ای

مولای من

ای مولای من آیا جائز است مراجعت در امر من گفت نه عرض کردم
ای مولای من آیا اذن میدهی مرا در اینکه حکایت کنم هر آن چیز را که
دیده ام و شنیده ام او را گفت قباحتی نیست در اینکه نقل کنی از
برای مومنین تا که مطمئن شوند دلهای آنها مگر انیرا و این را
بکسی بیان مکن و بیان کرد آن چیز را که نه گویم او را پس گفتم
ای سید من من از جملهٔ غلامان با اخلاص هستم مشرف بزیارت
نشدم پس گفت بمن بلکه تو دیدی آنحضرت را دو مرتبه یکمرتبه در اینجا
هنگامیکه آمدی بطرف سر من رائی آن اول مرتبه بود که تو آمدی
بسر من رای و سبقت کردند ترا اصحاب تو و پس ماندی تو از آنها

ای سید من ایا ممکن است زیارت جمال با کمال و حسن و خوبی حضرت علیه السلام گفت نه و لکن بدان ای برادر بدرستیکه هر مومن با اخلاص ممکن است اینکه ببیند امام را و نه شناسد او را پس گفتم صحیح

تا اینکه رسیدی بنهر آب پس موجود شد نزد تو سواری بر اسپی که

رنگ موهای او مخالف سفیدی جلد او بود و بدست او نیزهٔ درازی

بود و آن نیزه سنان دمشقی داشت پس هرگاه تو دیدی اورا

برای لباس خود خائف شدی پس هنگامیکه آن سوار نزد

تو رسید گفت برای تو خوف مکن برو بطرف اصحاب خود پس

بدرستیکه آنها منتظر تو اند زیر فلان درخت پس ذکر می کنید یاد دهانید مرا قسم

بخدا آنچه شده بود قبل ازین پس گفتم بدرستیکه بود این امر ای سید

من گفت و مرتبه دیگر وقتی بود که خارج شده بودی از دمشق

اراده میکردی مصر را با شیخ خود که اندلسی است و جدا شدی از قافله

و خایف بودی

در حالت شدیدی بخوف شدید پس آمد نزد تو سواری بر اسبی کمیت بود
و دست و پایش سفید و روشن بودند و بدستش نیزه بود و
گفت برای تو خوف مکن و برو بطرف قریه بجانب راست تو
و بخواب نزد اهل قریه امشب و خبر کن آنها را بمذهب حق آن
مذهب که بر او متولد شده و پرهیز و خوف مکن از آنها پس بدرستیکه
آنها با قریه‌های چند جنوبی دمشق مؤمنین با اخلاص‌اند که دین
علی ابن ابیطالب و دین ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
از اولاد آنحضرت علیهم السلام را دین خود قوی ساخته‌اند آیا بود
این امرای پسر فاضل گفتم بلی و رفته بودم بطرف اهل آن قریه و

وخوابیده بودم ترسان پس عزت من کرده بودند و سوال کرده

بودم از مذهب ایشان پس گفته بودند من بغیر تقیه از من با ایم بر

مذهب امیرالمومنین و وصی رسول رب العالمین علی ابن ابی

طالب علیه السلام و مذهب ائمه معصومین از اولاد امیرالمومنین

صلوات الله علیهم اجمعین پس گفته بودم از برای شان از کجا

شد برای شما این مذهب و که رسانید این مذهب را بشما ایشان

گفته بودند ابوذر غفاری رضی الله عنه رساینده بود این مذهب

را بما وقتی که بیرون کرده بود او را عثمان علیه اللعنة والعذاب

بطرف شام و خارج کرده بود او را معویه بطرف زمین ما پس

قائم

قایم شدیم برین دین ببرکت ابوذر پس هرگاه که صبح کرده بودیم
خواسته بودم از آنها ملحق شدن را بقافله پس مقرر کرده
بودند همراه ما دو مرد را که آنهز دو ملحق کرده بودند مرا بقافله
بعد از تصریح و بیان نمودن ما مذهب خود را پس گفتم ای
سید من آیا حج میکند امام علیه السلام را در هر مدتی بعد مدتی
گفت برای من ای پسر فاضل دنیا بقدر یک گام مؤمنست
پس چگونه با آن شخص که دنیا قایم نشده است مگر ببرکت حود و
آبای او علیهم السلام بلی حج میکند امام علیه السلام در هر سال
و زیارت میکند آبای خود را در مدینه و طوس و عراق و سرا
ادو و حود حم

دهنده اینها باو سلام ورجوع میکند امام علیه الصلوه و السلام

از حج بطرف این زمین ما بعد از ان بدرستی که سید شمس الدین

ترغیب نمود مرا بر عدم تاخیر در باز برگشتن بطرف عراق

واقامت نمودن در بلاد مغرب و ذکر نمود که بدرستی که بر

درهمهای ایشان نوشته شده است لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ مُحَمَّدُ بنِ

الحَسَنِ قائِمٌ بِاَمرِ اللهِ یعنی نیست سزاوار پرستیدن

سوای معبود بحق که یگانه مستجمع جمیع صفات کمال است و محمد

صلوات الله علیه و آله فرستاده خداست و علی دوست خدا

و امام و متصرف امور خلایق است از جانب خدا و محمد فرزند حضرت
حسن علیهما السلام قایم اند بامر خدا و عطا کرد مرا سید از آن
دریهمها پنج درهم و آنها محفوظ اند نزد من برای برکت بعد از آن
بدرستیکه سید روانه کرد مرا با سواریهائی که آمده بودم با آنها تا
اینکه رسیدیم بطرف شهریکه اول داخل شده بودم آن را از زمین
بربر و عطا کرده بود مرا سید گندم و جو را پس فروختم او را در آن
شهر بیکصد و چهل دینار رطل از معامله بلاد مغرب پس متوجه شدم
از آن شهر بطرف طرابلس از شهرهای مغرب و نه گردانیدم راه
خود را ابراند پس برای بجا آوری حکم سید شمس الدین عالم

خدا دراز کند زنده کانی او را و سفر کردم از طرابلس از راه مغربی

بطرف مکه معظمه مشرف شدم او را خدای تعالی و حج کردم و آمدم

بطرف عراق و اراده کردم مجاورت را در نجف اشرف بر مشرف

دهنده او باد سلام تا دم مرگ گفت شیخ زین الدین علی پسر

فاضل مازندرانی و نه دیدم برای علمائی امامیه نزدشان ذکری

سوای پنج بزرگوار یکی سید مرتضی موسوی دوم شیخ ابو جعفر طوسی

سوم محمد بن یعقوب کلینی چهارم ابن بابویه پنجم شیخ ابو

القاسم جعفر علی پسر اسمعیل حلی مقدس کرداند خدا ارواح ایشان را

و این آخر آنچه بود که شنیده بودم او را از شیخ صالح تقی فاضل زکی علی پسر

فاضل

فاضل همیشه دارد خدا افضال او را و ز یاد کرد اند از علمای دهر و تهیای

آن مثال او را والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً وصلی الله علی

خیر خلقه سید البریه محمد و آله الطاهرین المعصومین وسلم تسلیما کثیرا

مجلس در روز پنجشنبه بست و هشتم ماه رمضان مرویست از امام بحق ناطق

جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که حضرت

علیه السلام دو هزار و پانصد سال در دنیا زندگانی نمود از آنجمله هشتصد

و پنجاه سال پیش از مبعوث شدن است و یکهزار سال بجز پنجاه کم قوم

خود را بدین حق دعوت میفرمود و دویست سال کشتی را درست

ساخت و پانصد سال بعد از فرود آمدن از کشتی و خشک شدن

آب شهرها را آباد کرد و اولاد امجاد خود را در بلدها ساکن گردانید

بعد از آن ملک موت حاضر شد در حالتی که در آفتاب نشسته بود

پس بر نوح علیه السلام کرد و آنحضرت رد سلام بر او کرد و گفت

ای ملک موت چه حاجت است ترا گفت برای قبض روح

فتوح تو آمده ام گفت مهلت میدهی که از اینجا در زیر سایه بروم

گفت بلی پس حضرت نوح از آنجا برخواست و در زیر سایه نشست

و گفت ای ملک موت این عمر دنیا را مثل اینقدر آمدن از

آفتاب در زیر این سایه دانستم پس بعمل آر آنچه که بآن مامور شده

پس ملک قبض روح حضرت نوح علیه السلام را نمود بدانید

برادران

مستر تهاران دائمی نیست

برادران ایمانی و دوستان و مخلصان روحانی که دنیا دار
فنا و محل رنج و عناست از آلام آن مامون و برای تحصیل آن
محزون نمی توانند بود و اهل آن بمنزلهٔ نشانهای سهام هموم اوست
و در معرض هلاک نسبت بخوشگوار سموم او پس برشما باد بگوشش
نمودن در رستگاری روز جزا و سعی جمیل بکار بردن در استغفار
و انابت بدرگاه حق جل و علا او سبحانه و تعالی از رحمت واسعه
خود توبه را وسیله بنده گان فلاح نموده است و حث و ترغیب
بان در ایات متوافره و احادیث متظافره برلسان ارشاد
بنیان حضرت مخبر صادق صلی الله علیه و اله و سلم واردشده چنانچه

از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که حضرت رسول صلی الله
علیه واله وسلم فرمودند که هرکه توبه کند پیش از موت خود بیک سال حق
تعالی توبه او را قبول میکند پس فرمودند که سال البته بسیار است اگر
چه پیش از موت بیک ماه توبه کند مقبول میگرداند حق تعالی توبه او را
پس فرمودند که یک ماه بسیار است هرگاه پیش از مرگ بیک جمعه
توبه کند حضرت ایزدی توبه او را قبول میفرماید بعد از ان فرمودند که
یک جمعه بسیار است اگر بیک روز پیش از مرگ توبه کند خداوند
عالمیان توبه او را قبول می نماید بعد از ان فرمودند که یک روز بسیار
است هرگاه پیش از معاینه موت توبه کند توبه او را جناب باری

تعالی

معنی توبه

تعالی مقبول میسازد و شیخ بهائی علیه الرحمه در شرح اینحدیث گفته

است که توبه در لغت بمعنی بازگشت است و نسبت داده شود گاهی بسوی

عبد و گاهی بسوی معبود و مفاد آن بنا بر نسبت اولی بازگشت از

معصیت بسوی طاعت است و بنا بر نسبت ثانیه بازگشت از

عقوبت بسوی لطف و مرحمت و در اصطلاح پشیمانی است

گناه از بابت آنکه گناه است این فعل یعنی در شریعت عز اهی

عنه و مذموم است پس مثلا ترک شراب خوردن از جهة آنکه مضر بدن است

از تعریف خارج شد و گاهی یاد کرده میشود باندکور عزم داشتن بآنکه

گاهی اعاده معصیت را نکند تا مدة العمر ظاهر این است که مجموع

عزم لازم تعریف اصطلاحی است و از آن منفک نمی شود و جامع این

باب کلامی است که بعض اعلام فرموده اند و آن این است که توبه

حاصل نمی شود مگر به سه امر اول آنکه شخص را باید معرفت ضرر گناه

داشته باشد دوم بداند که معصیت پرده میان بنده و میان قرب

الهی است سوم بشناسد که گناه زهر کشنده است از برای

مرتکب آن پس هرگاه این را بداند و یقین به آن نماید حاصل میشود

او را از این سه امر حالت ثانیه که آن تألم فوت محبوب است و تأسف

بر ارتکاب ذنوب و از این تألم و تأسف تعبیر کرده می شود به پشیمانی

و هرگاه غالب شد این الم حاصل می شود از برای شخص حالتی که آن را

دوم آنکه

سیم آنکه

که آن قصد

که آن قصد امور ثلثه است که آنها را تعلق بزمان حال و ماضی و استقبال
خواهد بود پس متعلق بزمان حال ترک اقتراف ذنبی است که بران قیام
داشت و متعلق باستقبال عزم واشتن است برانکه تا مدة العمر اعاده این
معصیت نخواهد نمود و متعلق بماضی تلافی آنچه که ممکن است تلافی آن
مثل قضاء فوایت و رد مظالم است پس این سه امر یعنی معرفت امور مذکوره
در اول بحث و پشیمانی از گناه و قصد بسوی متعلقات ثلثه امور
مرتبانند در حصول و گاهی اطلاق کرده میشود بر مجموع اینمذکورات
اسم توبه را و بسا اوقات پشیمانی فقط را توبه میگویند و معرفت
را مقدمه آن میدانند و قصد را ثمره و نتیجه آن میشمارند و گاهی اطلاق

توبه بر پشیمانی و عزم میشود و بعضی از اصحاب عرفان میگویند که معنی

توبه بازگشت آبق از گناه سابق است و بعضی می گویند که مراد گداختن

امعا از برای خبری که گذشته است از فحشا و بعضی گفته اند که معنی توبه

کشیدن لباس جفا و گشودن بستر وفاست بعد از ان شیخ بهائی

علیه الرحمه فرموده است که مراد بقبول توبه اسقاط عقابی است

که مرتب میشود بر گناهی که از ان توبه نموده شود و بر سقوط عقاب

بتوبه اجماع اهل اسلام است لیکن خلاف است در انکه آیا واجب میشود بر

خدا یتعالی سقوط این عقاب حتی انکه اگر بعد توبه عقاب نماید مذنب

را العیاذ بالله ظالم خواهد بود یا انکه سقوط عقاب از روی تفضل او

سبحانه است

سبحانه است بر بنده گان خود و فرقهٔ معتزله اختیار شق اول نموده اند
و اشاعره مذهب ثانی را مسلّم داشته‌اند و همین است مختار شیخ ابو جعفر
طوسی رحمه الله در کتاب اقتصاد و علامه حلی قدس الله روحه در بعض
کتب کلامیه خود و محقق طوسی علیه الرحمه در تجرید توقف فرموده‌اند و
هیچ یکی را از مذهبین ترجیح نداده‌اند و دلیل وجوب مدخول و ظاهر العقول است
و مختار شیخین در ظاهر در غایت ظهور و مراد بمعاینه که در حدیث واقع گردیده
معاینه ملک موت است چنانکه از ابن عباس رضی الله عنه مرویست
و ممکن است که مراد علم مختصر بحضور موت و حلول آن و قطع امید از زنده‌گانی
باشد که گویا آن را معاینه باشد و ممکن است که مراد معاینهٔ حضرت

رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم وجناب امیر المومنین علی مرتضی

علیه التحیة والثنا والهاالا ز کجا باشد پس تحقیق در کتاب کافی و غیر

آن مرویست که این هردو بزرگوار علیهما وآلهما الصلوة ممر اللیالی

وکرّ النهار حاضر میشوند در نزد هر محتضری و بشارت میدهند او را

بانچه عاقبت امر او باشد از سعادت و شقاوت یا معاینه درجه خود در

دار آخرت چنانکه از سرور عالمیان صلی الله علیه و آله روایت کرده اند

که آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که هرگز از دنیا منیرود هیچ یکی از

شما تا بداند که کجاست بازگشت او و از قرار و تا به بیند مقام خود را

از بهشت و نار و در کافی از ابو بصیر مرویست که جناب امام جعفر صادق

علیه السلام

علیه الصلوه والسلام فرمودند هرگاه حائل میشود میان محتضر و کلام او می
آید او را حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و هر که خدا میخواهد پس
می نشیند آنحضرت علیه السلام از طرف راست او و این دیگر از طرف
چپ او پس میگوید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
محتضر را که آنچه را که امیدوار آن بودی پس این پیش روی تست
و از آنچه که میترسیدی پس بتحقیق مامون شدی از آن پس گشاید
برای او دری بسوی بهشت و میفرماید که اینمقام تست از جنت پس
هرگاه میخواهی باز میگردانیم ترا بدنیا و برای تو باشد در آن نقره و طلا پس
عرض مینماید که مرا حاجتی در دنیا نیست تا آخر حدیث و مراد به هر که

خدا بخواهد در حدیث ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام خطاب

علی بن ابی طالب است چنانکه تصریح باین در احادیث کثیره وارد

شده است و شاید ابهام از جهة تقیة در این حدیث واقع شده باشد

پس شیخ قدس سره گفته است که شکی در وجوب تعجیل توبه نیست زیرا

که گناهان مثل زهرها قاتلند و از برای بدن مضر می باشند همچنانکه خورنده

زهر را واجب است تعجیل استفراغ از جهة تلافی بدن خود که مشرف

بهلاکت بود همچنین مرتکب گناه را مبادرت بترک معاصی و توبه

از آنها از جهة تلافی دین خود که مشرف بر اضمحلال است واجب باشد

و هر که تاخیر توبه نماید و پس انداز آن را از وقتی تا وقتی دیگر پس در

خطر

خطر عظیمین واقعست که اگر از یکی سالم ماند شاید از دیگری نجات
نخواهد یافت خطر اول تعجیل اجل است پس شخص بیدار از خواب غفلت
نخواهد شد مگر وقتی که مرگ اورا دریابد و وقت تلافی مافات باقی
نمانده باشد و در ها تلافی بند کردیده باشند و آمده باشد وقتی که حق سبحانه
و تعالی اشاره بان فرموده است وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ
و مهلت یک روز یا یک ساعت میخواهد پس گفته میشود اورا که مهلتی از
برا تو نیست همچنانکه حق تعالی فرموده است مِنْ قَبْلِ اَنْ
يَاتِيَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولُ رَبِّ لَوْلَا اَخَّرْتَنِيْ
اِلٰى اَجَلٍ قَرِيبٍ بعضی از مفسرین در تفسیر آیه وافی هدایه گفته اند

که محتضر در وقت کشف غطا و معاینه ملک موت میگوید ای ملک موت

مهلت ده مرا بیک روز تا تلافی ما مضی نموده توشه برای سفر آخرت

بگیرم و توبه و اعتذار بدرگاه ایزد غفار نمایم ملک موت میگوید

که ایام مهلت فانی شدند میگوید پس فرصت یک ساعت باشد

میگوید ساعات باقی نماند پس در توبه بر روی او بسته میشود و روح

او را بسوی نار خواهند کشید و جرعهٔ ناامیدی و حسرت و پشیمانی

و حیرت بر تضییع عمر خواهد چشید بسا کسکه از صدمات و هول این

احوال مخوفه اصل ایمان او متزلزل میشود نعوذ بالله من

ذلک و خطر دوم اینکه تراکم و غلبه ظلمت گناهان بحدی رسد که

رسانید

که زنگی بر قلب حاصل میشود و برای انسان طبیعتی که ممتنع الانفکاک
باشد پیدا کرد دپس رفع این ممکن نباشد زیراکه از ارتکاب معاصی
البته در دل انسان زنگی و کدورتی حاصل میشود همچنانکه در آئینه
از نفس و بخار ظلمتی حاصل میگیرد و پس هرگاه غلبهٔ ظلمت گناهان
زنگ آئینهٔ قلب میشود چنانکه بخار نفس در وقت غلبهٔ آن
زنگ آئینه میگیرد و هرگاه غلبهٔ زنگ طبیعت شد و بر وقت از
دفع آن تساهل نمود بسبب بسیار ماندن زنگ در جرم آن جا میکند
و جوهر آن را بالکلیه فاسد میسازد و چنان میشود که دیگر هرگز
قبول صیقل نمی نماید ؎ آهنی را که موریانه بخورد نتوان برد ازو

بصیقل زنگ واز این قلب بقلب منکوس و قلب سیاه تعبیر می

نمایند و شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله در کتاب کافی

از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت علیه السلام

از پدر بزرگوار خود روایت فرمودند و خلاصه مضمون آن این است

که هیچ چیزی فاسد تر برای قلب از معصیت نیست بدرستیکه قلب چون

با معصیت جمع می شود پس با او همیشه میباشد تا غالب می آید بر او

پس او را زیر و زبر میگرداند و در همان کتاب از آنجناب علامان

مآب علیه و آبائه و آله صلوات الله الملک الوهاب روایت شده

و محصل آن این است که هیچ بنده نیست مگر اینکه در دل او نکته

لیفند

سفیدی است پس هرگاه مرتکب گناه میشود درین نکته سفید نکته
سیاهی هم میرسد پس هرگاه توبه کرد آن سیاهی رفع میشود و اگر در
عصیان اصرار نمود این سیاهی زیاده میکردد تا آن سفیدی را
می پوشد پس صاحب این دل اصلا بسوی عمل نیک نمیکردد و
این است قول حق تعالی کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَی قُلُوبِهِم مَا
کَانُوا یَکْسِبُونَ پس قول امام علیه السلام را که فرمودند صاحب
این دل هرگز بسوی خیر نمیکردد دلالت دارد برانکه این
قلب رجوع از معاصی هرگز نمیکند اگرچه بزبان بگوید تُبْتُ
اِلَی اللهِ و این کلام محض تحریک لسان است و با قلب موافقت ندارد

پس این کلام را هرگز اثری نخواهد بود همچنانکه قصار میگوید جامهٔ را شستم

یا آنکه جامه از کثافات پاک نشده است و بساست که صاحب این داء

بی مبالاتی و بی اعتنائی در اوامر و نواهی شرعیه بهم رسد پس

سهل شمارد امر دین را در نظر خود و احکام آلهیه در دل او وجا نگیرد

و طبع او از قبول آنها نفرت کند تا باعث اختلاف عقیده و زوال

ایمان او گردد پس بر غیر ملت حنیفه میمیرد و از اینخیال تعبیر بسوء خاتمه

می نمایند نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات

اعمالنا پس شیخ بهائی رحمه الله گفت که عزم بر ترک معاصی و بر

عود نکردن بسوی آنها در ما بقی از عمر چاره نیست از آن در توبه

و آنچه مان

آیا امکان صدور گناه در بقیه عمر نیز شرط است تا آنکه هرگاه زنا
کرد و بعد از آن محجوب شد و عزم کرد بر آنکه عود بسوی زنا نمیکند بر
فرض عدم قدرة بران توبه او صحیح نخواهد بود یا شرط نیست پس
صحیح باشد و اکثر علما بر عدم شرطیت این شرطند بلکه از بعض متکلمین
اجماع سلف بران نقل شده است و اولی ازین صحت توبه کسی
است که در مرض الموت که مظنه موت و رای آن باشد توبه کند اما توبه
در وقت حضور موت و تیقین بان که بتعبیر معاینه از آن می شود
پس اجماع بر عدم صحت این توبه منعقد و کلام ملک علام بران
ناطق است چنانکه حق تعالی فرموده و ظاهر مضمون آن این است که

نیست توبه برای کسانیکه بعمل می آرند سیئات را تا هرگاه حاضر شود

یکی از آنها را موت گفت بدرستیکه من توبه کردم درین هنگام

نه توبه کسانیکه میرند در حالی ایشان کافر باشند اینجاعت است که

آماده کرده ایم برای ایشان این عذاب دردناک را و در حدیث نبوی

صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده که التوبه حق تعالی قبول میکند

توبه بنده را مادامیکه غرغره کرده میشود و مراد بغرغره تردد و گردیدن آب

وغیر آن از اجسام مایعه در حلق است و مراد در اینجا گردیدن روح است

در وقت نزع و بتحقیق روایت کردند محدثین امامیه قدس الله

ارواحهم از ائمه اهلبیت علیهم السلام احادیث متکثره را در اینکه توبه در وقت

حصول موت

حضور موت و ظهور علامات و مشاهده احوال آن مقبول نیست و
بناست که تعلیل کرده شود آن را بانکه در موقف ایمان ضروری
و برهانی است و مشاهده این علامات و احوال در اینوقت که مر
معاینه شود باعث سقوط تکالیف است همچنانکه اهل آخرت را هر گاه
معارف ایشان ضروری باشد تکلیف از ایشان ساقط می شود
و بعضی از مفسرین گفته اند که از لطف حق تعالی به بندگان خود است
که قابض ارواح را امر فرموده که در نزع ابتدا از انگشتان پاها
نماید پس آهسته آهسته بالا میرود تا بسینه برسد بسبب اینکه تا درینمدت
مهلت ممکن شود از اقبال بقلب بر خدا تعالی او وصیت کردن

و توبه نمودن مادامیکه موت را معاینه نماید و یاد کند خدا را پس روح
او بیرون میشود در حالی که ذکر او سبحانه بر زبانش باشد پس امید
وار است بسبب این حسن خاتمه را رزقنا الله ذلک بمنه
ذکر مر بعد از آن شیخ علیه الرحمه فرموده است هدایة در قران مجید
و فرقان حمید امر توبه نصوح وارد گردیده و در سوره تحریم خداوند
کریم میفرماید یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله
توبة نصوحا بظاهر معنی کریمه اینست که ای آن کسانیکه ایمان آوردند
توبه کنید بسوی حق تعالی توبه نصوح را و مفسرین در معنی توبه نصوح
وجهی چند ذکر نموده اند از آنجمله آنکه مراد توبه است که نصیحت کند مردمان را

نیز دور

یعنی دعوت نماید ایشان را بسوی انکه ایشان نمایند مثل آن نظیر
آثار جمیله آن در صاحبش یا نصیحت کند صاحب خود در این سر بده
شود و کنده کرد و از معاصی بعد از آن عود بسوی آن گاهی نکند
و شیخ جلیل محمد بن یعقوب در کتاب کافی روایت کرده است از ابی
صباح کنانی که او سوال نمود از حضرت صادق علیه السلام از قول
حق جل و علا و آیه مسطوره را ذکر کرد حضرت فرمودند که توبه میکند
بنده از گناهان بعد از آن اعاده نمی نماید و وجهی دیگر آنکه نصوح
خیریست که خالص باشد از برای خدا چنانچه عرب میگویند عسل نصوح
هر گاه خالص باشد از شمع و کثافات با معنی که توبه بنده ندامت است او

برگناهان از جهة قبح آنها و بسبب بودن آن ها خلاف مرضی خدای

تعالی نه از جهة خوف نار مثلا و محقق طوسی طاب ثراه در تجرید فرموده

است که ندامت از جهة ذنوب خوف آتش دوزخ توبه نیست و وجه دیگر آنکه

نصوح ماخوذ از نصاحت است یعنی خیاطت پس چیزی که بریده است

آن را گناهان از دین خیاطت آن مینماید و جمع آن مینماید یا میان

تایب و دوستان خدا و اولیای او را جمع مینماید چنانکه خیاط

میان پاره های جامه جمع میکند و وجه دیگر آنکه نصوح صفت تایب

باشد و اسناد آن بسوی توبه از قبیل اسناد مجازی یعنی توبه کنندگان

نصیحت نفس های خود را میکنند بانیکه ایشان توبه می نمایند بر وجهی

که نزد او ربانی

که سزاوار آن باشد تا قاطع آثار و علایم آثام از قلوب خواهد بود و اینچنان حاصل
نشود بلکه گداختن نفس خود را بحسرات و رفع تاریکی سیئات است
بنور حسنات و شیخ ابو علی طبرسی قدس سره در تفسیر این آیه از مولانا
و امامنا امیر المومنین علیه صلوات رب العالمین روایت کرده
است که جامه توبه شش چیز است اول پشیمانی از گناهان گذشته
دوم اعاده و قضای فرایض فائته سیم رد مظالم و استحلال
خصوم چهارم عزم داشتن بر ترک آنها پنجم گداختن نفس خود را در
طاعت آنها همچنانکه پرورده است آن را در معصیت ششم چشانیدن
نفس خود را تلخی طاعات باری چنانکه چشانیده است آن را حلاوت معاصی

الهی صح

حضرت نیز دانی و سیّد رضی رضی الله عنه در کتاب نهج البلاغه آورده
شخصی در حضور فیض آن سرور آنچنان گفت استغفر الله و آنجناب در مقام
تنبیه فرمودند ثکلتک امک آیا میدانی که استغفار چه چیز است
بدرستیکه استغفار درجه علیین است و اسمی است واقع بر شش
معانی اوّل ندامت بر آنچه گذشت از معاصی دوم عزم بر ترک عود
بسوی گناه همیشه سیّم رسانیدن حقوق مردم را بایشان تا
ملاقات کند خدا را خالص و پاک که بر او معصیتی نخواهد بود چهارم قصد
بسوی ادای فریضه که آن را فوت نموده است پنجم قصد گداختن
گوشتی که از محارم روئیده است تا ملاصق شود پوست او باستخوان

او و برویاند

او و بر وی بار گوشت تازه ششم چسبانیدن جسم را آلات طاعت چنانکه
چسبانیده است آن را حلاوت معاصی و در کلام بعض اکابر وارد است
که همچنانکه کفایت نمیکند قطع نفس و بخارهای مظلمه در صفای آئینه بلکه
لاجاری است از صیقل آن و ازاله آنچه که در جرم آن حاصل شده باشد
از زنگ همچنین کفایت نمیکند در جلای آئینه قلب از زنگ معاصی
و کدورتهای آنها محض ترک گناهان و عدم عود بسوی آنها بلکه واجبست
ازاله آثار ظلمات را بنور طاعات محو نماید زیرا که چون آدمی مرتکب معصیت
میشود ظلمت و کدورتی بسوی قلب مرتفع میگردد همچنین قلب را از
هر طاعتی نوری و صفائی حاصل است و بتحقیق است که هر ظلمتی را بنور طاعتی

که ضد آنست محو سازد باین نحو که تایب را باید بتفصیل معاصی و سیئات
را ببیند و بعمل آرد در مقابله هر سیئه حسنه را پس کفاره شنیدن ملاهی
مثلا استماع قرآن و حدیث و مسایل دینیه را داند و کفاره مس
کتابت قرآن در حال حدث را تعظیم و توقیر و کثرت تقبیل و تلاوت
آن نماید و کفاره مکث در مسجد در حال خباثت را اعتکاف
دران و بسیای عبادات در گوشه های آن مکفر سازد و همچنین در
غیر اینها را بمقابل آن تلافی نماید و اما در حقوق ناس پس کفاره
آنها خروج از مظالم آنهاست اولا برد حقوق با ایشان و استحلال
از ایشان پس مقابله نماید آزاری را که با ایشان رسانیده است باحسان

کردن

کردن بر ایشان و غصب مال را بتصدق مال حلال خود و غیبت
مردمان را بثنا نمودن اهل دین و نشر اوصاف حمیده ایشان و
علی هذا القیاس محو میکنند هر سیئه را از حقوق خدا و حقوق ناس
بحسنه که مقابل آن باشد از جنس آن بابت همچنانکه طبیب معالجه
امراض را باضداد آنها می نماید نسئل الله تعالی ان
یُوَفِّقنا لِذٰلِكَ بِمَنِّهٖ وَکَرَمِهٖ پس شیخ بهائی
علیه الرّحمه گفته است تنبیه و توجیه مشهور در میان اصحاب
ما یعنی علمای امامیه علیهم الرّحمه والرّضوان استحباب غسل توبه است
بعد از توبه مطلقا یعنی توبه یا از کفر باشد یا از فسق و مستند اول خبر است

که از سرور عالم و مفخر بنی آدم صلی الله علیه و آله و سلم مروی
است که آنحضرت علیه و آله السلام تمامه حنفی و قیس بن عاصم را
هرگاه اسلام آوردند امر بغسل فرمودند و مستند ثانی حدیثی است
که شیخ رحمه الله در کتاب تهذیب از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده است که مردی بخدمت آن امام همام علیه الصلوة
والسلام آمد و عرض نمود که مرا همسایگان هستند و ایشان کنیزان
چند دارند که تغنی مینمایند و دف میزنند پس با اوقات من داخل
بیت الخلا میشوم پس طول میدهم نشستن را از جهة استماع آواز و غنا
و ساز و سرود آنها پس حضرت فرمودند که این کار را مکن پس عرض

کردم

کردم که قسم بخدا که این چیزی نیست که بپای خود بعمل آورده باشم

این خبریست که بگوش آن را می شنوم حضرت فرمودند قسم بخدا

آیا نشنیده قول حق تعالی اِنَّ السَّمعَ وَالبَصَرَ وَالفُؤادَ

کُلُّ اُولٰئِکَ کانَ عَنهُ مَسئُولاً پس

آن مرد گفت گویا نشنیده بودم این آیه را در کتاب خدا از عرب

و نه از عجم پس بتحقیق من ترک کردم آن را والتوبة من استغفار

مینمایم بسوی خدا پس حضرت ارشاد فرمودند برخیز پس غسل کن و

نماز گذار بهر چه میخواهی پس البته بودی تو بر امر عظیمی چه بسیار

بد بود حال تو هرگاه بر این کار ناشایسته میمردی طلب آمرزش

کن خدا را و بخواه از و توبه را از هر چه که مکروه میدارد پس بدرستیکه او
سبحانه ناخوشش میدارد مگر قبیح را و مگذار قبیح را از برای اهل
آن پس البته از برای هر شیئی اهل آن هستند و مخفی و پوشیده نیست
که چنانکه این حدیث شریف متضمن امر بغسل توبه هست همچنان متضمن
صلوة هم هست و اکثر فقهای ما رضوان الله علیهم متعرض نشده‌اند
مگر غسل را و بدانکه اکثر علمای ما علیهم الرحمه والرضوان مطلق گذاشته‌اند و بدانکه
استحباب غسل توبه را چه از صغایر باشد چه از کبایر و کلام شیخ مفید
طاب ثراه مفید استحباب غسل است برای توبه از کبایر فقط بعد
ازان مرحوم شیخ بهائی علیه الرحمه گفت که ذنب هر گاه مستتبع و مستلزم

امر دیگر

امری دیگر که اتیان بان شرعا لازم باشد نمود مثل لبس جامه حریر
برای مردان پس پشیمان شدن بران و عزم بر عدم عود بسوی آن کفایت
میکند و چیزی دیگر سوای آن واجب نیست و اگر مستتبع امر دیگر باشد
از حقوق خدا و حقوق ناس مالی باشد یا غیر مالی پس با توبه ادای
آن نیز واجب است و بسا اوقات مکلف مخیر است میان این کم
و میان الکفای بتوبه فقط از گناهیکه متتبع امر دیگر است پس حقوق
مالیه خدا مثل عتق در کفاره مثلا واجب است اتیان بان با
قدرة و حقوق غیر مالیه خدا هرگاه حد نباشد مثل قضای فوائت
وصوم کفاره پس همچنین اتیان بآنها لازم است و اگر حد باشد

مستتبع نـ

پس مکلف مخیرست اگر خواهد اقرار نماید در نزد حاکم تا حد براو جاری

کند و اگر خواهد پوشیده دارد و اکتفا بتوبه محض نماید پس درین هنگام

حدی براو نیست اگر پیش از ثبوت ببینه نزد حاکم شرع توبه کرده باشد

و اما حقوق الناس مالیه پس بری ساختن ذمه خود را از ان

بقدر امکان واجب است پس هرگاه صاحب حق فوت شده

باشد پس ورثه او در هر طبقه قایم مقام او خواهند شد پس هرگاه

آن حق را بسوی مالک او یا ورثه او رد نماید یا اجنبی و بیگانه

تبرعاً بدهد ذمه اش بری خواهد شد و اما حقوق الناس غیرمالیه

پس هرگاه اضلال و گمراهی باشد واجب است ارشاد و هدایت و اگر

قصاص باشد واجب اعلام آن را و تمکین او را از استیفای آن
پس میگوید من کشندهٔ پدر توام مثلا هرگاه میخواهی از من قصاص
بگیر و اگر میخواهی عفو کن و اگر حد باشد همچنانکه در قذف است پس
اگر مستحق عالم باشد بصدور موجب حد واجب است تمکین او نیز همچنین
و اگر جاهل او د پس آیا اعلام واجب است یا نه درین دو وجه است
پس هرچه حق آدمی است ساقط نمی شود مگر باسقاط او پس اعلام
که بدون آن اسقاط منصور نیست واجب خواهد بود نظر بانکه اعلام
موجب تجدید اذیت و باعث آگاهی بر موجبات عداوت است بنا
براین اعلام لازم نباشد و مثل این کلام در غیبت هم جاری میشود

لکن هو مستحق ...
نظر بانکه این
...

و کلام محقق طوسی و شاگرد او علامه حلی طاب ثراهما و جبل الحتبه آب

مستتبعات

مشواهما افاده عدم وجوب اعلام بان میکنند و بدانکه اتیان متبعات

ذنوب از قضا فوائت و ادا حقوق و تمکین از قصاص و حدود مثل

اینها در صحت توبه شرط نیست بلکه اینها بسر خود واجبات مستقله اند

و توبه بدون اینها صحیح است و با اینها اکمل و اتم میشود و در صحت توبه

مبعضه و موقته و مجمله علما را اختلافست و قول اصح صحت توبه

مبعضه است و اما باید توبه از کفر با اصرار بر صغیره صحیح نباشد و

اما توبه موقته مثل اینکه توبه کند از گناهان تا یکسال مثلا پس اشتراط

عزم بر عدم عود بسوی گناه دایما اقتضای بطلان آن میکند و

اما مجمله

اما مجمله مثل توبه بر وجه اجمال سوای تفصیل ذنوب حالانکه آنها را مفصلا

در خاطر دارد پس بتحقیق محقق طوسی رضی الله عنه درین توقف نموده

وقول بصحت در ونیست ودلیل اشتراط تفصیل غیر موجود فهو العالم

بحقایق الاحکام بنهایت رسید کلام آن اعلم اعلام اسکنه

الله فی دار السلام بتغیر کمی فالحمد لله علی ما انعم علی باتمام

هذا الکتاب المستنبط والصلوة والسلام علی المبعوث الهادی

الی طریق الصواب وعترته الهداة الاخیار الائمة الاطهار

الاطیاب ظهر یوم الجمعة العاشر من شهر رجب سنه ١٢٠٦ من الهجرة

المقدسة النبویة علی هاجرها وآله الاف الثناء والتحیة و

الصّلوات التّامیات

الزکیّہ

قطعہ

آج سے اب یہ ارادا ہے دل مضطر کا
تو ہو مداح جناب ملکہ کشور کا

اج پر کیا کہ ہمکوار قدیمی سے یہ سحر
رازقہ ہے اسی سرکار سے سارے گہر کا

چاہئے ایک عنایات جناب احقر کو
بندہ یاقوت کا طالب ہی نہ گہر کا

۹۱۰ | ۹۸۳ | ۱۰۶۲ | ۱۲۱۳

الله لا اله الا هو الحی القیوم

حاضر مسعود